



پیشینه باستانی املش

مقدمه

املش سرزمینی است با پیشینه تاریخی چند هزارساله، مهد هنر باستان که در دل خود هزاران اسرار ناشناخته و گنجینه های زرین و بلورین را در نواحی کوهستانی خود جای داده است.

تمدن تاریخی آن از عصر آهن آغاز گشته و درطول هزاره های گذشته، بارها از سوی اقوام متخاصم مورد تاخت و تاز قرار گرفته و بارها تخریب و بازسازی شده است.

«کشف آثاری از قرون پیشین در منطقه املش حاکی از آن است که قدمت تاریخی این سرزمین به پیش از اسلام می رسد. تاریخ این قدمت به سبب یافت شدن گورهایی در گورستان های ییلاقی قیس آباد(غیاث آباد)، مرتو، تماجان، بویه، شاه سمام(شهر سمام) و سایر نواحی املش که محتوی وسایل و ابزارهای ضروری و نفیس ایام حیات شخص مدفون بوده است، به زمان های پیشتر (سه هزارسال) هم می رسد.»^۱

«اهمیت املش در مطالعات باستان شناختی از آنجا آغاز گردید که این شهر در حدود بیش از ۵۰ سال قبل مرکز عمده و خرید و فروش اشیایی عتیقه شد. در دهه ی ۳۰ و ۴۰ شمسی حفاری های غیرمجازی که توسط خوانین و ملاکین نواحی ییلاقی حفاری می شد منجر به دستیابی اموال فرهنگی بی شماری گشت که از طریق دلالان و قاچاقچیان خریداری می شده، این اشیا که شامل زیورآلات، ابزار رزم و سفالینه های گوناگون بود اکثراً از گورستان های مربوط به ادوار مختلف عصر آهن به دست آمد»^۲

آثار بدست آمده متعلق به قرون نهم و هشتم پیش از میلاد املش از ویژگی هنری خاصی برخوردار است و از نظر پیکر تراشی و پیکرسازی و کوزه گری دارای ابتکاراتی بدیع است. بخشی از این آثار هم اکنون در

^۱- نام ها و نامداران گیلان (جهانگیر سرتیپ پور)

^۲- باستان شناسی املش (ولی جهانی)



موسسه ملی اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
معتبر جهان نگهداری می شود.

در این خصوص تحقیقات و کاوش های باستان شناسی «تمدن املش» را بیش از پیش مورد توجه قرار داده است.

تمدن املش

«تحول فرهنگ و تمدن انسان را در فلات ایران از هزاره ی پنجم پیش از میلاد مسیح می توان مورد مطالعه قرار داد. البته این تمدن در نواحی مختلف و تحت تاثیر وضع زمین و آب و هوا و روابط ساکنان آن با همسایگان و تاخت و تازها و نبرد با دشمنان و مهاجرت آنان به اشکال مختلف ظهور و بروز نموده است. آثار استقرار نخستین انسان ها در جلگه ی مرکزی ایران در محل موسوم به «سیلک» کاشان به دست آمده است. ذوق و سلیقه ی هنری این مردم از روی حکاکی های آنها که نخستین بار روی استخوان انجام گرفته است و از روی نقوش آثار به دست آمده ی ظروف سفالین مشهود است. سیلک تنها مکان تاریخی در فلات ایران است که مدارک نوشته از دوران پیش از هخامنشی در آن پیدا شده ولی خطی که همزمان با آغاز تاریخ در ایلام به وجود آمده بود و تحت نام «پروتو-ایلامی» شناخته شد پس از رها شدن این پایگاه تجاری-تاریخی (سیلک) از میان رفته است. تمدن سیلک و پس از آن تمدن خوروین و حسنلو و «املش» مربوط به این تازه واردهاست. یکی از خصوصیات این اقوام این است که تشکیلات شهرسازی مرتبی دارند، نقاشان و سفال سازان مهارت بیشتری در کارشان نشان داده اند و خصوصاً فلزکاران این قوم، هنرمندان زبردستی هستند.»^۱

آنچه مسلم است، اشیاء و آثار باستانی مکشوفه در دل خاک های املش، پیرکوه، مارلیک و سایر نقاط گیلان نیز آن را تأیید می کند، وجود تمدن عظیم چندهزارساله در گیلان و قسمت های وسیعی از کناره های خزر است.

^۱ - رومن گیرشمن- هنر ایران (در دوران ماد و هخامنش)

کاوش‌های علمی نقاط مزبور آثاری از ظروف سفالین به رنگ‌های مختلف و ظروف سنگی و مفرغی، ابزار و وسایل خانه، انواع و اقسام وسایل زینتی و حتی اشیای بسیار ظریفی مانند سوزن کشف گردیده است که در تعلق برخی از آنها به دو هزار سال قبل از میلاد مسیح، یعنی چهارهزار سال قبل تردید نمی‌توان داشت.»

ویلیام کالیکان از شرق‌شناسان بزرگ استرالیا، در اثر خود «مادیها و پارسیها» با پژوهشگرانی که گفته‌اند: «گیلان و برخی از سرزمین‌های ساحل جنوبی خزر دارای تمدن عظیم و درخشان سه هزار ساله و سلسله‌های پادشاهی بوده و مردمی آشنا به دقایق فرهنگ و هنر هستند موافق است.»

کالیکان می‌نویسد: «در اطراف دو منطقه گیلان به نام‌های املش و دیلمان تعدادی ظروف نقره و طلا و تکه‌های زینتی و اسلحه یافت شده که نتیجه حفاری‌های جاهلانه دهقانان محلی بوده است و آنچه نصیب موزه‌ها یا آنتیک فروشان معتبر شده، هماهنگی فوق‌العاده با غنایمی که از تپه مارلیک بدست آمده دارد و چنین استنباط می‌شود که همه متعلق به یک دوره و محصول فرهنگی شمالی و غربی کوه‌های البرز گیلان، مقرر قومی با سلیقه و پیشرفته و عالی مقام، صاحب ذوق هنری مختص و مشخص به خود و دور از نفوذ اثر بین‌النهرین بوده‌اند.»

ویلیام کالیکان آشنایی مردم نواحی املش و دیلمان را به ظرافت شاهکارهای هنری تأیید نموده و با این توضیح که اشیای بدست آمده از جمله ظرف‌های قرمز جگری رنگ و صیقلی شده که روی آنها شکل گاو میش‌های اهلی، یا گوزن سرخ رنگ نقش شده است، می‌گوید: «تهیه چنین آثاری جز از دست استادانی کارآمد برنمی‌آید و سازندگان چنین شاهکارهای هنری به یقین استادان فن کوزه‌گری و پیکرسازی بوده‌اند.»

کالیکان اظهار می‌دارد: جام‌های بلند، مخروطی شکل و باریک‌مناطق املش و دیلمان را که از طلا ساخته شده و دارای برآمدگی‌های دندانه‌ای شکل و افقی می‌باشند درست همانند ظرف‌هایی می‌داند که در «زولوب» در لرستان کشف شده است، با این تفاوت که کارهای املش هنرمندانه‌تر و دقیق‌تر از کار



موزه ایران باستان
گنجینه ملی ایران
موسسه باستان‌شناسی
موزه ایران باستان
موزه ایران باستان
موزه ایران باستان
رفته نه بالعکس.

در اثری به نام «هنر ایران» تألیف آندره گدار (اولین رییس موسسه ی باستان شناسی ایران) آمده است: «در فاصله صد کیلومتری ملاردشت، آنجایی که برحسب تصادف کاسه طلایی مشهور کشف شد، قبرستان های نواحی املش، پیرکوه و دیلمان توسط کاوشگران غیرمجاز مورد کاوش قرار گرفته که هیچگونه اطلاعی در مورد آنچه کشف کرده اند بدست ندارد. بیشتر اشیای مزبور قطعاتی از سفال سرخ رنگ هستند با گلی نرم ساخته شده و دارای اشکال خاص هستند.

آندره گدار می گوید: «ارزش تزیینات بدست آمده از گورستان های نواحی املش و دیلمان قابل مقایسه با هنر یونان قدیم شناخته شده، همچنین علاوه بر سفالینه های سرخ رنگ، مقدار زیادی اشیای طلا و نقره از گورستان های نواحی ییلاقی املش کشف شده که نشان می دهد تزیینات آنها گاهی با هنر یونانی ها وابسته بوده است.

هنر صنعتگران مناطق شمالی خصوصاً گیلان و املش در سه هزار سال قبل نه تنها برهنر سایر مناطق برتری داشته اند، بلکه چنان دقیق و زیبا هستند که باعث تعجب هنرمندان معاصر ما نیز شده است.»

منطقه ای املش، از نظر کارشناسان و مورخان، در قبل از میلاد، محل سکونت اقوام گیل، دیلم، تپوری ها و آمارد ها بوده که در نواحی کوهستانی آن به گله داری مشغول بوده اند. گواه این مدعا وجود مجسمه های گلی گراز و حیوانات شکاری دیگر است که در یکی از گورستان های ییلاقی املش کشف گردیده و اکنون در موزه ایران باستان (تهران) حفظ و نگهداری می شود.

در بررسی هایی که تا این تاریخ در سواحل دریای خزر به عمل آمده نشان می دهد که در حدود ۵۰۰ سال قبل از میلاد اقوامی که به زبان آریایی صحبت می کردند متحداً به یک زبان صحبت می کرده اند و در سواحل جنوبی دریای خزر مستقر شده اند. از میان کاوش های انجام شده، تعدادی قبور در جلگه های مرتفع، واقع در کناره های جنگل های گیلان و مازندران کشف شده است. این احتمال وجود دارد که تمدن



مهاجرت کرده باشند.

در حفاری های این ناحیه هنر املش به قرن های ۸ و ۹ قبل از میلاد هم می رسد. در کاوش های دامنه های غربی البرز به سوی دریای خزر (نقاطی چون کلاردشت، املش، مارلیک و کلورز) مجموعه های متنوعی از اشیای سفالین به دست آمده اند که کلاً تحت عنوان املش شناخته می شوند. این اشیای شامل سفالینه های دارای شکل ها و رنگ های مختلف و ظروف گوناگون و جالبی به صورت مجسمه ی انسان یا حیوان است که به اواخر هزاره ی دوم تا اوایل هزاره ی اول تعلق دارند.

«از کارهای ابتدایی این مردمان به وجود آوردن ظروف دارای شکل نره گاو (ورزا) کوهان دار است که به لحاظ استحکام و گویایی فرم، آثاری ممتاز هستند. وجود جام های سیمین و گردنبند های زرین حاکی از آن است که مردمان ناحیه املش بسیار ثروتمند بوده اند.»

«اشیای به دست آمده نشان از هنر متعالی این منطقه دارد که متأسفانه دستخوش چپاول و غارت تاراجگران خارجی قرار گرفته و در طول دوره های گذشته به تاراج رفته است. در ناحیه دیلمان نیز کاوش های متعددی صورت گرفته و آثار گرانبهایی نیز از این منطقه بدست آمده است. از آن جمله آثاری است که هویت ایرانی دارد و در مقابر اقوام ماد و تیپوری یافت شده است و توسط اشخاصی مانند یعقوب نیمرودی (وابسته اطلاعاتی اسرائیل که ماموریت ویژه در ایران داشت) به غارت رفته است. نامبرده در اسرائیل خانه ای به سبک ایرانی به نام «کاخ املش» دارد که موزه بسیار نفیسی از اشیای ذی قیمت در آن چیدمان شده اند و اکثر آنها در حفاری های املش به دست آمده است.»

رومان گیرشمن، باستان شناس فرانسوی که در زمینه شناساندن تاریخ و فرهنگ ایران باستان کوشش و تلاش قابل توجهی نشان داده است، در همین زمینه می نویسد: «هنر املش که ما تصور می کنیم متعلق به قرن نهم و هشتم پیش از میلاد است، [فقط از شصت سال پیش شناخته شده]، اطلاعاتی که از ایران دوران آغاز تمدن ایرانی به ما رسیده نتیجه کشفیات اتفاقی دهقانان در ناحیه کوهستانی جنوب دریای خزر است و



از اشیای که همراه مردگان در قبرهای متعلق به دوران "مگاتیک اند". یعنی سه هزار سال قبل از میلاد. او معتقد است در هنر املش آثار زیادی از نفوذ هنر بین النهرین مشهود نیست. کوه های مرتفع و صعب العبوری که این مردم در آن زندگی می کردند دنباله ی جبال قفقاز است و آثار هنر ایران شباهت به آثاری دارد که در آغاز عصر آهن در قفقاز پرورش یافته بود.^۱

گشرفمن در ستایش از هنر املش می نویسد: «املش یکی از مراکزی است که تحت تأثیر جریان های هنری زمان خود قرار گرفته ولی در عین حال شخصیت بخصوصی دارد که نشانه درجه بلندی هنر آن است. کوزه گر و پیکره ساز ابتکارات بدیعی از خود نشان داده اند و اندام انسانی و شکل حیوانات را به بهترین وجه مجسم نموده اند و خصوصاً گاو کوهان داری که از خود به یادگار گذاشته اند حتی انسان قرن حاضر را تحت تأثیر قرار می دهد. وی ضمن این ترکیب اشکال ایده آل خود را در این شاهکار سه هزار سال پیش به آسانی می یابد.» در میان این جمعیت زارع و چوپان ایرانی، که با همسایگان خود روابطی داشتند، کوزه گر که در عین حال پیکرساز نیز هست روح ابتکار و اختراعی از خود نشان داده که موجب حیرت می گردد. این محقق به سبب بالا بودن مقام هنری املش، تمدن پیش از تاریخ ایران را «تمدن املش» نام نهاده است.

گنجینه املش

کاوشگران باستان شناسی ایران و جهان اعتقاد راسخ دارند که جام ها، مجسمه های فلزی و سلاح های سرد که در نقاط مختلف گیلان و از جمله املش کشف شده نمایانگر اندیشه های والای فلزکاران املشی و مهارت و استادی فوق العاده آنان در ادوار تاریخ است. اگرچه ابنیه های تاریخی و باستانی در سیر تحولات جوی و جغرافیایی منطقه املش به سبب رطوبت و حوادث و بلایای طبیعی تخریب و از بین رفته اند اما مجموعه ی آثار و اشیای باستانی مکشوفه این سرزمین موسوم به «گنجینه املش» امروزه زینت بخش موزه ها و کلکسیون های ملی و شخصی ایران و جهان می باشد و همواره مورد توجه و تحقیقات باستان شناسی

^۱ - یافته ها و بررسی های مربوط به هزاره اول ق.م در جایگاه هایی چون «تخت قباد» در ساحل راست آمودریا، سیلک کاشان، کلاردشت و املش، ناحیه لرسنجان، حسنلو (نقده) و گودین تپه نهانند و... به گونه ای روشن و گویا شناسه آن است که فرهنگ معروف به تمدن مادی، از آغاز هزاره اول ق.م در تمامی این جایگاه ها، با وجود فاصله زیاد از هم، با شباهت ها و همسانی های بسیار، شکل گرفته و روند تکامل ارزشمندی را پیموده است. گیرشمن- هنر ایران (در دوران ماد و هخامنش)



«فرهنگ و هنر املش» برای نخستین بار مصطلح گردید. همچنین با نمایش سفالینه ها و اشیای فلزی املش به سال

۱۹۶۴ (۱۳۴۳ ه.ش) در موزه نوشتاتل سوییس، هنر املش شناخته شد.^۱

شیشه ها

یکی از مهمترین صنایع دستی گیلان در گذشته های دور شیشه گری بوده است. در حفاری های باستان شناسی املش و اطراف آن تعداد زیادی اشیای شیشه ای از دل خاک بیرون کشیده شده است. اشیای مزبور عبارتند از کاسه ها و پیاله های مدور همراه با تراش های ظریف و نقش های زیبا، فنجان های رنگارنگ، و ساغرهای زیبا همراه با تزیینات کنده کاری و برجسته، جام های ظریف با لکه های تزیینی، قمقمه های تراش خورده و بالاخره گلدان ها، مجسمه ها، گردنبندها، گوشواره ها، انگشتری ها و اشیای مختلف دیگر که عموماً با مهارت و استادی و ظرافت خاصی ساخته شده اند.

اشیای شیشه ای مزبور معرف ذوق و استعداد شیشه گران هنرمند گیلانی دوره های باستانی هستند، مخصوصاً دقت و ظرافتی که در ساخت آنها به کار رفته پیشرفت شگفت انگیز صنعت شیشه گری این سرزمین را در دوره های باستان نشان می دهد.

تا پیش از کشفیات املش (گنجینه املش) و نقش جام مارلیک هیچ دلیل و مدرکی بر وجود شیشه در دوران اشکانی و ساسانی شناخته نشده بود و وقتی از شیشه ایرانی نام برده می شد فقط شیشه اسلامی مورد نظر بود.

«ژاپنی های پس از کشف آثار [املش و مارلیک] به این نتیجه رسیدند که بسیاری از پیاله های شیشه ای با تراش های مدور که در استان گیلان یافت شده اند هویت و محل ساخت پیاله شیشه ای «شوسوین» و پیاله شیشه ای مربوط به آرامگاه امپراطور الکان را روشن می سازند، به علاوه شیشه هایی که در گیلان پیدا

^۱ - باستان شناسی ایران- غلامرضا معصومی



اشیای مهم مکشوفه در ژاپن می باشد.^۱ فوکایی^۱ معتقد است که اشیای شیشه ای یافت شده در حوزه ی املش و دیلمان و عمارلو رابطه ی فرهنگی نزدیکی را بین هنر و تمدن ایران و ژاپن در دوره باستان نشان می دهد.

جام ها و مجسمه ها

در پنج دهه گذشته، در اثر کاوش های علمی و بعضاً حفاری های غیرمجاز اشیایی از جنس طلا، نقره و مفرغ از گورستان های نواحی املش کشف گردیده که نشان می دهد تزیینات و خلاقیت های هنری به کار رفته در آن اجسام، بی نظیر و قابل مقایسه با هنر یونان قدیم می باشد. جام ها و مجسمه های فلزی، سلاح های سرد که در نقاط مختلف گیلان از جمله املش، روبر و دیلمان کشف شده نمایانگر اندیشه های والای فلزکاران این منطقه و مهارت و استادی فوق العاده آنان است.

رومن گیرشکن نمونه های ارزنده ای از کارهای هنرمندان فلزکار گیلانی را در دوره های ماد و هخامنش و ساسانی معرفی می کند. که از آن میان می توان به جام ها، مجسمه ها، سلاح ها و قطعات زینتی بسیار زیبا و ظریف اشاره نمود.

براساس اظهارات رومن گیرشمن: «در گورهای کشف شده املش دو چشم بند برنزی مربوط به زین و یراق اسب کشف گردیده که روی آنها کتیبه ای با خط میخی کنده شده است یکی به نام «شاه منوآ» از شاهان مانایی و دیگری به نام او در آبادی رازلیق، نزدیک سراب اشاره شده است. پیداشدن نام او بر روی چنین وسیله ای در املش خبر از ارتباط فرهنگی، هنری و یا به نوعی بازرگانی بین مناطق حاشیه دریای مازندران و ممالک تحت سیطره ی اورارتوهاست و شاید هم هدیه ای ارسالی برای یکی از حکام دوره ی آغاز تاریخی املش باشد. وی وجود مجسمه های کوچک مفرغی را که به وفور در گیلان بدست می آید نشانه این رابطه می داند، زیرا که در حوزه های تمدن های عصر آهن قفقاز نیز نظایر این اشیای زیاد پیدا شده است.»

^۱ .پروفسور شینجی فوکایی باستان شناس معروف ژاپنی، عضو هیئت باستان شناسی ایران و عراق (دانشگاه توکیو)



می کند: «شاید هنرمندان املش از تیره مردمانی باشند که پیش از آمدن به سرزمین ایران از میان کوه های قفقاز عبور کرده اند.

مجسمه های کوچک مفرغی شمال ایران از یک نقطه نظر بازگوی این مطالب اند که ایرانیان مهاجر که برای ورود به فلات ایران از این نقطه عبور کرده اند، سرچشمه الهام هنرمندان املش بوده اند.

جام طلای کشف شده در « املش » که پیرامون آن نقش برجسته حکاکی شده است، منتسب به سده های هشتم و نهم، پیش از میلاد و نمایانگر ایزد حامی در نمادشیر بالدار می باشد.

سفالینه ها

«قبل از پیدایش ماشین کلیه مصنوعات توسط دست یا ابزار ساده دستی ساخته می شد، اما هر اثری را که مصنوع دست بشر باشد نمی توان جزو آثار هنری به شمار آورد. صنایع دستی هنری به آن گروه از مصنوعات اطلاق می شود که تمام یا قسمت اعظم مراحل ساخت فرآورده های آن با دست انجام گرفته و در چهارچوب فرهنگ و بینش های فلسفی و ذوق و هنر انسان های هر منطقه باتوجه به دیدگاه های قومی آنان ساخته و پرداخته می شود.»

گیرشمن در توصیف سفالینه های هنری «گنجینه املش» می نویسد: «در بین هنرمندان املش آثار زیادی از نفوذ هنر بین النهرین به چشم نمی خورد. دلیل اصلی این تأثیرناپذیری کوه های مرتفع و صعب العبور است که میان آنها و بین النهرین فاصله ایجاد می کرده است. انعکاس این امر در هنر این سرزمین موجب شده تا هنر عصر آهن قدیم قفقاز تأثیر بیشتری در دست آفریده های هنری این منطقه داشته باشد.»

در بررسی و گمانه زنی نواحی املش، باستان شناسان ایرانی و خارجی گزارش می دهند: «آثار به دست آمده از میان گورها، علاوه بر اشیا و ابزارهای فلزی و مصنوعات شیشه ای، مقداری ظروف گلی پخته (به شکل آدمی و گاوهای الهامی) و تعداد زیادی از سفالینه ها، کوزه ها و ظروف جگری رنگ و منقوش می باشد که از نظر قرابت هنری ظروف مکشوفه این مناطق با ظروف و سفالینه های سیلک کاشان و تالش و تپه حصار



نقش برگ هایی با طرح هاشوری و دواير کوچک چندی در زمینه نقش و هم لبه سفال، باوصف اختلافش از لحاظ ترکیب ظاهری با کوزه های مکشوفه لرستان، از جهت طرح زینتی باهم قابل مقایسه هستند (همچنین، با ظرف سفالی آدمی سان مکشوفه از ناحیه گورین باباجان لرستان قابل مقایسه می باشد).

اشیای به دست آمده نشان از هنر متعالی این منطقه دارد که متأسفانه دستخوش چپاول و غارت تاراجگران خارجی قرار گرفته در طول دوره های گذشته به تاراج رفته است.

در رژیم گذشته آثار باستانی و اشیای عتیقه ایرانی در میزان و حجم بسیار زیاد به اسرائیل منتقل می شد و در مجموعه های خصوصی نگهداری می گردید، یا به موزه های اسرائیلی ارایه شده و به نمایش درمی آمدند و یا توسط بعضی افراد به موزه های بزرگ جهان منتقل می شدند. حسین فردوست در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی می نویسد: «... مطلبی که در این رابطه در یکی از نشریات اسرائیلی به چاپ رسید، تأسف هر ایرانی را بر می انگیزد."اسرائیل به صورت یکی از مراکز بین المللی خرید و فروش آثار باستانی ایران در آمده است. به همین علت تجار خارجی عقیده دارند که آثار باستانی ایرانی را میتوان به قیمت مناسب در اسرائیل خریداری نمود. طی دوسال اخیر در حدود ۲۰۰۰ ظرف سفالی املش به اسرائیل وارد شده و این مقدار ۸۰٪ کلیه ی آثار املش را که به معرض فروش گذارده شده، تشکیل می دهد ولی بسیار جای تأسف است که آثار مزبور از کشور خارج می شود و ما این موقعیت بزرگ را برای گردآوری یک مجموعه ی عالی هنری از دست می دهیم درحالیکه موزه های بزرگ فرانسه، انگلستان و آمریکا و نیز موزه های بسیار دیگر، سعی فراوانی برای خرید و آثار املش به کار می برند."

چنانچه ملاحظه شد، در درون اسرائیل نیز از خروج اشیای باستانی ایران از اسرائیل اظهار تأسف شده اما در داخل ایران یا به دلیل بی خبری یا بی توجهی، هیچ عکس العملی دیده نشده است. یکی از افرادی که نقش مهمی در انتقال آثار باستانی ایران به اسرائیل داشت، شخصی به نام «ایوب ربانو» بود. وی در طی ۴۵ سال تقریباً در تمام نقاط ایران دست به حفاری زد و بزرگترین مجموعه آثار باستانی ایران را گردآورد که برخی از



جهان بی نظیر بوده و ارزش آن مجموعه به ۴۵ میلیون لیره اسرائیلی می رسد. موزه ی بتصییل اسرائیل، مجموعه ی آثار ایرانی را به نمایش می گذاشت. در موزه مزبور، آثار ایرن، مربوط به دوره ای شامل قرن چهارم قبل از میلاد، تا نیمه ی قرن ۱۸ بوده است. این مجموعه شامل ظروف سرامیک، بنز، آلات جنگی، ظروف نقره و طلا، از دوره ی هخامنشی و ساسانی و نیز آثار زیادی از دوره ی اسلامی بود. در گزارشی که از نمایندگی ایران در تل آویو در سال ۱۳۴۴ در مورد کلکسیون ایرانی موجود در موزه اسرائیل ارسال شده، آمده است: "کلکسیون مربوط به هنر ایرانی درموزه ی اسرائیل در نوع خود یکی از مهمترین کلکسیون های جهان است. در این کلکسیون آثاری وجود دارد که بهایی برای آنها نمی توان تعیین کرد زیرا در جهان منحصر به فرد هستند. در ظرف دوسال، کلکسیونی که در اورشلیم متمرکز گردید، شامل آثاری با قدمت ۳۰۰۰ ساله از دوران ماقبل تاریخ تا قرن شانزدهم بود..." در سال ۱۳۴۵ نمایشگاهی از آثار باستانی ایران از طرف «محسن فروغی» در اسرائیل برگزار شد. این نمایشگاه شامل لوازم شکار و مجسمه های سفالی بود که قدمت آنها به هزاران سال بالغ می شد. تعداد این آثار ۳۰۰ عدد بوده و در یکی از موزه های اسرائیل به نمایش گذاشته شد. وی از اینکه توانسته بود، پس از ۲۵۰۰ سال از انتشار منشور کوروش از وی پیروی کند، اظهار سربلندی و افتخار کرده بود. میزان اشیای عتیقه و باستانی ایرانی در اسرائیل و به ویژه در موزه ی ملی بتصییل در حدی بود که مدیر این موزه، طی نامه ای که تسلیم نمایندگی ایران در تل آویو نمود درخواست کرد که دوتن از افرادی که در اصلاح و تعمیر آثار باستانی ایران تخصص دارند، به اسرائیل اعزام شوند و خواستار آن شده که این امر در آینده ای نزدیک انجام شود. برگزاری نمایشگاه های متعدد از اشیای باستانی ایران در اسرائیل، توجه بعضی از مقامات حکومتی را به خود جلب کرد و البته این مسأله فقط در حد جلب توجه باقی ماند. برای مثال در سوم بهمن ۱۳۴۷ وزیر خارجه (اردشیر زاهدی) طی نامه ای به وزارت فرهنگ و هنر، با اشاره به نمایش بعضی از اشیای باستانی ایران در موزه ی اسرائیل می نویسد: "در نحوه ی خروج این اشیا از ایران اطلاعی در دست نیست ولی مرتباً در چمدان های یهودیانی که به اسرائیل می روند، اشیای عتیقه ی ایرانی، به خصوص نسخ خطی کتب مختلف، مخفی شده و بدون جلوگیری پلیس، وارد اسرائیل می شود..." این سند نشان دهنده ی اوج بی خبری و بی توجهی مقامات حکومت در قبال



یکی دیگر از افرادی که نقش بسیار فعال و مرموزی در زمینه ی سرقت اشیای عتیقه از ایران به اسرائیل داشت، «یعقوب نیمرودی» وابسته نظامی اسرائیل در ایران بود. در کتاب ظهور و سقوط سلطنت پهلوی (مجموعه ی خاطرات ارتشبد حسین فردوست) درباره نیمرودی چنین آمده است: «یعقوب نیمرودی مأموریت خود را در ایران به پایان رسانید ولی باکتری ایرانی به او سرایت کرد. خانه او [کاخ املش] در ساریوو اسرائیل با قالی ها، نقاشی ها و سایر آثار هنری ایرانی مزین شده و دقیقاً شبیه خانه ای است که در ایران در آن سکونت داشت. در این خانه فضای خاصی وجود دارد و آن اطاقی است که به سبک خانه های اصفهان تزئین شده و سراسر آن با آثار ایرانی زینت داده است. هر شخصیت ایرانی که برای مأموریت به اسرائیل می آید در این اطاق از او پذیرایی می شود، و خود را در خانه یی یا محیطی ایرانی احساس می کند. گنج واقعی در خانه ی نیمرودی کلکسیون آثار باستانی و به ویژه مجموعه ی ظروف سفالی از املش (ناحیه ای در ایران) متعلق به ۳۰۰۰ سال قبل از میلاد و همچنین آثار باستانی دوره اسلامی (۷۰۰ سال قبل) است. بدون شک خانه ی نیمرودی، یک مرکز فرهنگ و هنر اصل ایرانی محسوب می شود که آثار آن طی سال ها تلاش خریداری شده است! نه تنها او بلکه همسرش ریکا و ۴ فرزند او شب و روز در یک محیط ایرانی به سر می برند.» «یعقوب نیمرودی که مأمور مخفی اطلاعات در ایران بوده، سال ها زیر نظر جاسوسان آمریکایی و ایرانی در ایران به فعالیت مشغول بود و با ساواک همکاری نزدیکی داشت. وی با شروع انقلاب اسلامی به اسرائیل گریخت. این شخص تا آخرین ماه های سلطنت پهلوی با حمایت موساد محموله های سری خود را از مرزهای ایران عبور می داده است. طبق اسناد موجود، بخش عظیمی از این محموله ها آثار باستانی و اشیای عتیقه ای بوده که توسط نیمرودی و سرویس جاسوسی اسرائیل از ایران به سرقت می رفت.»



سیمای جغرافیایی املش

جایگاه اقلیمی املش

شهر زیبای املش در دامنه کوه های البرز غربی (گیلان)، در دشتی سرسبز و خرم، با چشم اندازی بی نظیر و دلفریب قرار گرفته است.

شهرستان املش با مختصات جغرافیایی بین ۳۶ درجه، ۵ دقیقه تا ۳۷ درجه و ۸ دقیقه عرض شمالی و میان ۵۰ درجه، ۱۶ دقیقه طول شرقی از نصف النهار گرینویچ، با وسعتی معادل ۴۷۰ کیلومتر مربع، تقریباً با ساحل سیمگون دریای خزر ۱۵ خزر فاصله دارد. این شهرستان از شمال و شرق به شهرستان رودسر و از شمال و غرب به شهرستان لنگرود و از جنوب به شهرستان های سیاهکل و رودبار محدود است.

جلگه سرسبز و مصفای املش در میان دو رود شلمانرود و پلرود قرار گرفته و امتداد آن غربی- شرقی و شیب جلگه از طرف جنوب به سوی شمال می باشد. خاک جلگه این شهرستان که از رسوبات کوه ها و رودهای اطراف ایجاد شده، بسیار حاصلخیز و زمین های اطراف شهر یکپارچه به کشت محصول برنج اختصاص یافته است. از آنجاییکه دامنه ها و کوهپایه های املش از نظر جغرافیایی و شرایط جوی با کوهپایه ها و دره های منطقه دارجلینگ هندوستان متناظر می باشد، شرایط چایکاری مساعد بوده و از هشتاد سال پیش به باغات چای مبدل گردیده است.

در کتاب «تاریخ رانکوه» بخش تقسیمات جغرافیایی، املش را جزء مناطق رانکوه و رانکوه را قسمت اعظم گیلان شرقی برشمرده است. در همین متن تاریخی آمده است: «تمیجان را باید در رأس مثلث وسیع شهرهای لنگرود و رودسر و مرکز ورود نیازمندی های ضروری مردم رانکوه که همچنین انبار اصلی ذخیره ی کالاهای تجاری و صدور آنها به قزوین و سایر شهرها بوده، شناخت. تمیجان [نزدیک املش] برسر چهار راه گیلان کمترین فاصله را با قزوین که بزرگترین انبار کالا در سراسر ایران بوده، داشته و به همین علت بازرگانان گرگان، طبرستان و باکو و سایر نواحی خزر کالاهای خود را از راه بنادر رودسر، چمخاله و لنگرود



آوردند و سپس از اینجا به قزوین می بردند. این راه شمالی- جنوبی که بندر شمالی را از راه تمیجان به قزوین متصل می کرد، راهی پر رفت و آمد بود که شاه عباس برای رفاه حال کاروانیان در این مسیر کاروانسراها و پل هایی مانند پل های آجری بر روی رودخانه های تمیجان، سیاه رود، زیل بره و کاروانسرای بلوردکان و.... ساخته بود.^۱

آب و هوای املش همانند سایر نقاط گیلان نوعی آب و هوای معتدل مدیترانه ای و مقدار باران (وارش) در این ناحیه، سالیانه به حدود ۱۴۰۰ میلی متر می رسد. حداکثر بارندگی ماهانه به طور میانگین در مهرماه حادث می شود و بیش از ۱۷ درصد کل بارش سالانه را متضمن است. در حالات انتزاعی این ماکزیمم در یکی از ماه های شهریور و آبان به چشم می خورد. نیمی از سال دارای شبنم (شرجی) بوده و هوا بسیار متغیر است. میانگین درجه حرارت در املش پیرامون ۲۰ درجه سانتی گراد نوسان می کند و ندرتاً به ۳۵+ می رسد. باد شمال غربی غالباً به سوی این شهر می وزد و در بهار و تابستان سبب بارندگی می شود. باد «خزر» که در فصل زمستان از شمال می وزد و از صفات بارز این باد توفانزایی و بارندگی شدید است. باد موسمی گرم (گرمش) که از اوایل آذرماه تا اواسط خردادماه گاه و بیگاه از سمت ییلاقات می وزد که همه چیز را می خشکاند و دمای محیط را به طور ناگهانی چندین درجه سانتی گراد بالا برده و برف قله ها را آب نموده و پس از آن هوا بارانی و توفانی می گردد.

اختلاف درجه نمناکی و گرمای هوا و سرسبزی جلگه و کوهستان در دو طرف شمال و جنوب کوه های املش قابل مقایسه بوده، بطوریکه به خاطر ارتفاع زیاد مناطق ییلاقی املش از سطح دریا که حدود ۱۵۰۰ متری می رسد. دارای آب و هوای سردسیری یا به عبارت دیگر کوهستانی است و به همین علت هوای ییلاقی خنک می شود. در فصل زمستان برودت و سرمای ییلاقات بسیار زیاد و ریزش برف در آنجا فراوان و گاهی تا ارتفاع ۲ متر می رسد. دوره فصل سرما در ناحیه کوهستانی املش عبارتند از: ناتشکوه به ارتفاع ۳۰۰۰ متر (بلندترین قله ی بخش کوهستانی املش)، گولاسک، سیاکوه کلمازو، فیروزکوه، بشم، زرین کوه و

^۱ -راه کاروانروی شاه عباسی املش- قزمین از این محل ها می گذرد: املش، کهلستان، بلوردکان (کاروانسرا)، هالی دشت، لوزان، امام، ملکوت، بن زمین، جلیسه، تیان دشت، تله کماسار، سیاسنگ (کاروانسرا)، احمدخانی، اسماعیل آباد، قزوین



روادهای املش چندین رشته کوه کم ارتفاع که از این مناطق بسیاری از رودها و جریان های بزرگ و کوچک سرچشمه می گیرد. امتداد این کوه ها در جنوب شهرستان املش تا ۲۰ کیلومتر هم ادامه دارد. مهمترین رودهای املش عبارتند از: ۱- شلمانرود که از ناتشکوه املش سرچشمه گرفته و پس از عبور از شلمان به دریای خزر می ریزد. ۲- کیارود که از ارتفاعات کوهپایه ای بخش رانکوه سرچشمه گرفته و با عبور از رودسر به دریای خزر می ریزد. ۳- چاکرود که از دامنه های شمالی قله درفک سرچشمه گرفته و با عبور از سیاهکل و املش و پیوستن به شاخه ی اصلی پلرود در شهرستان رودسر به دریای خزر می ریزد. ۴- رودخانه ی سراسر که از کوه اربوداردشت در منطقه ی سمam سرچشمه گرفته به چاکرود می پیوندد.

از لحاظ تقسیمات کشوری املش در زمان حکومت رضاشاه جزو ولایت ثلاث= تنکابن (شهرسوار) بود، در سال ۱۳۱۶ پس از استان شدن گیلان، از شهرسوار منتزع و جزو فرمانداری لاهیجان محسوب و بعد از ارتقای رودسر به شهرستان (۱۳۲۷) به این شهرستان الحاق گردید. سپس براساس تصویب نامه شماره ۱۸۳۹۷/ت مورخ ۷۶/۵/۱۱ هیئت وزیران به شهرستان مستقل ارتقاء یافت. این شهرستان دارای دو بخش مرکزی و رانکوه و پنج دهستان به نام های املش شمالی (کهنه گوراب)، املش جنوبی (حاجی آباد)، شبخوس لات، کجید و سمam (ملکوت) می باشد. بخش رانکوه به مرکزیت شبخوسلات بخش اعظم خاک املش را تشکیل می دهد و در یک دهه گذشته به همت مردم و مسئولان محلی پیشرفت قابل ملاحظه ای داشته است. با تکمیل و توسعه شعر صنعتی آسیاب سران، در آینده نزدیک بخش مهمی از جمعیت شهری املش و شهرهای همجوار را در خود جای خواهد داد. در املش ۱۴۸ پارچه روستا و آبادی وجود دارد که اعم فعالیت اقتصادی آنان، شالیکاری، چایکاری، نوغانداری، زنبورداری و دامپروری است. محدوده شهر املش متشکل از ده محله قدیمی و نوبنیاد است، محله پارک میرزاکوچک (اتاقسرا) به عنوان یک مجموعه تاریخی، دارای عمارت های هنری، با بام های سفال پوش، هسته مرکزی شهر را تشکیل میدهد و هریک از محلات انارستان محله، میان محله، کیازنیک، آشیخ علی محله، پایین املش (جیرمحله)، سرچور بزرگ، زربيجار (نقره بیجار)، کیاکالایه و کوی پیش ساخته در امتداد آن به مرور ساخته شده است. لازم به ذکر است بقایای شهر سوخته املش در حوالی ولی کلام، اطراف غریب آقا، حاشیه حسن سل تا حد وسط کیازنیک کشیده شده است.



«سرگذشت زمین شناسی این منطقه از سرگذشت جبال البرز جدا نمی باشد، که این محدوده در تقسیم بندی ساختارهای رسوبی جزو زون گرگان- رشت قلمداد و منظور شده است: در طول دوران های اول تا چهارم زمین شناسی، چندین حرکت کوه زایی رخ داده و در هر مرحله بخشی از تشکیلات به وجود آمده است. مهمترین حرکت کوه زایی که در شرایط فعلی زمین شناسی منطقه املش تاثیر گذاشته اند عبارتند از: - حرکت کمبرین پیشین در دوران دوم که طی آن سنگ های دگرگونی نفوذی به وجود آمده و در کرتاسه آتشفشان هایی فعالیت کرده اند. که سنگ های آن سطح فراوانی از ناحیه املش را می پوشاند.

- حرکت لارمین که گسترش ماسه و سنگ ها و آتشفشان ها را به دنبال داشته و سبب چین خوردگی بعضی تشکیلات شده اند.

حرکات پادساتین، که طی آن رشته کوه البرز به صورت فعلی تشکیل شده و کلاً از آب خارج گردیده است. در طی تمام حرکات کوه زایی، گسل های عمده ای در ناحیه تشکیل گردیده اند که گسل اصلی لاهیجان و گسل فرعی املش از آن جمله می باشد.

از آنجایی که ایران بین دو صفحه سیبری (پلاتفرم توران) و عربستان قرار دارد و این دو صفحه هنوز هم دارای حرکت همگرا به سوی یکدیگر می باشند. بنابراین فشارهایی که این دو صفحه به ایران وارد می آورند، موجب بروز زلزله در گیلان و این منطقه می گردند. بدین لحاظ یکی از مهمترین ویژگی های زمین شناسی این منطقه احتمال رویداد زلزله می باشد. بدیهی است وقوع این پدیده طبیعی می تواند اثرات ناگواری بر مسایل انسانی برجای بگذارد. در نتیجه: هرنوع برنامه ریزی برای اسکان، جابجایی جمعیت یا مسکن و یا احداث و ایجاد تأسیسات در دست تهیه یا اجرا باشد می بایست احتمال وقوع زمین لرزه را مورد توجه قرار دهد. به عبارت دیگر امکان رویداد زلزله با در نظر گرفتن وضعیت توپوگرافی ناحیه املش، به عنوان یک تنگنای محیطی می بایست مورد عنایت قرار دارد»



توپوگرافی منطقه املش را می توان به سه واحد فیزیوگرافی تقسیم نمود:

الف- واحد جلگه ای

شامل دشت های سیلابی و قسمت های بالایی دشت های آبرفتی مجاور کوهستان

ب- واحد تپه ها و بقایای فلات های قدیمی

شامل اراضی شیب دار در کم ارتفاع (حداکثر تا ۵۰۰ متری) که عمداً بخش شمالی را دربر می گیرد.

ج- واحد کوهستانی

قسمت اعظم ناحیه جنوبی و میانه املش در این واحد قرار گرفته اند. از شمال منطقه املش به طرف جنوب، بتدریج به ارتفاع زمین افزوده می شود و بالاترین ارقام ارتفاعی به نواحی جنوبی و کوهستان هایی اختصاص دارند که با نام ارتفاعات اشکورات موسومند. بخش کوهستانی در جنوبی ترین قسمت شهرستان واقع شده که بیشتر مراتع در این قسمت می باشد و بلندترین قله آن ناتشکوه می باشد.^۱

جاذبه های اکوتوریسم املش

«هرنقطه ای از گیلان، تابلوی زیبایی از طبیعت است این سرزمین سحرانگیز، شادابی و طراوت جاودانه خویش را با جوهر نیلی رنگ دریا و قلم درختان سرسبز جنگل رقم زده است. در دامنه کوه ها تا قله ی پوشیده از درختان، شالیزارها و کشتزارهای پربار گسترده شده، مجموعه ای زیبا را به معرض نمایش گذاشته اند که هر بیننده ای را به اعجاب و تحسین وا می دارد.» افرادی که شوق و ذوق گردش در املش را دارند و برای اولین بار به این شهر سفر میکنند، وقتی از سه راهی شهر سلمان (به فاصله ۷ کیلومتر) به سمت کوهپایه می پیچند، یکباره مجذوب مظاهر و ارزش های طبیعی آن می شوند چراکه در جای جای این شهر،

^۱ - بررسی توسعه شهرستان (پایان نامه صغری جامعی)



است. آنها انگیز و متنوعند که گویی هر مسافری خود را یکبار در بهشت گمشده ای یافته

املش در زمینه ی جاذبه های طبیعی دارای جایگاه ارزنده ای است و یکی از نه منطقه توریستی گیلان محسوب می شود. گستره جغرافیای این شهرستان شامل جلگه، کوهپایه و کوهستان است. جنگل های زیبای املش عطیه ای است الهی برای همه نسل ها و عصرها، به سان درمانگاهی است جهت آلام دردها و فشارهای روحی و روانی حاصل از زندگی ماشینی که می توان آن را مکان مناسبی برای تمدد اعصاب و شادمانی مردم شهرهای صنعتی در نظر گرفت. وسعت عرصه جنگلی این شهرستان بیش از بیست هزار هکتار از انبوه ترین و قدیمی ترین جنگل های البرز غربی می باشد که با بهره مندی از مدیریتی اندیشمند و با صرف هزینه اندک، می توان آن را به یک پارک جنگلی همراه با امکانات رفاهی مبدل ساخت.

اکوسیستم بی نظیر این ناحیه شامل آبشارهای طبیعی، رودها و جریان های خروشان و چشمه سارهای دل انگیز که از کوهساران سرچشمه می گیرد. وحوش کم نظیر از قبیل پلنگ، گوزن، بزکوهی، خرس، روباه، شغال، گرگ و سمور و انواع پرندگان و خزندگان است. همچنین، پوشش گیاهی جنگل های حوزه املش انواع درختان سوزنی برگ و پهن برگ مانند: کاج، توسکا، ون، راش، نارون، گردو، صنوبر، ممرز و بسیاری از گونه های گیاهی و گل های دارویی از قبیل گل بنفشه و ختمی، گل گاوزبان و کودکوتو که در اکثر نقاط املش می رویند، شامل می شود.

ذکر این نکته لازم است که جنگل بعد از آدمیان این سامان، بزرگترین سرمایه ای است که باید بیش از پیش در نگهداری آن کوشید. زیرا نه تنها در تصفیه و تلطیف هوا و جلوگیری از جریان سیلابها تأثیر مستقیم دارد بلکه چوب و فرآورده های آن در صنایع وسازه های چوبی به کار می رود و ثروتی است که در صورت تباه شدن، تجدید و احیای آن سالیان سال وقت طلب خواهد کرد.

در خط الرأس جنگل های املش، دهکده های ییلاقی واقع گردیده اند که از نظر چشم اندازهای طبیعی و یادمان های تاریخی در گیلان منحصر به فرد می باشند.



چشمه آب معدنی لوزان، آبشار شیر دره، غارهای تلابن گورج و لیارو، پیچ عروس و شهر سحرآمیز رانکوه را دیدنی شهرستان املش می توان به دهکده های گردشگری هالی دشت و خصیب دشت، نام برد.

برج تاریخی امام، قلعه ی معروف به شاه نشین و عمارت های خاندان صوفی^۱ نیز از جاذبه های فرهنگی و تاریخی این منطقه به شمار می رود.

مناطق ییلاقی و باغات سرسبز چای و کوهپایه های باصفا مانند تابستان نشین، آغوزی، جنگل های بلوردکان، گلستان سرا،... جلوه های زیبای طبیعت املش بوده و هر بیننده ای را مجذوب خود می کند.

تالاب زربيجار

یکی از دیدنی ترین مناطق املش تالاب(سل) زربيجار است که به عنوان زیستگاه طبیعی برای حیوانات و پرندگان مهاجر، از قبیل حواصیل، لک لک، کلاغ های وحشی و نفت جیل(پرنده بومی) و همچنین محل ذخیره آب جهت مصارف شالیکاری، حائز اهمیت می باشد. گنجایش این تالاب بیست هزار متر مکعب بوده و آب این تالاب توسط چشمه های آن و از طریق رودخانه «هردوآب» تأمین می گردد. درختان آبی توسکا و پوشش گیاهان مردابی و نیلوفرهای آبی در تالاب، جلوه ای فرحبخش رای گردشگران در فصل بهار و تابستان ایجاد می نماید.

شهرداری املش متولی پروژه زیباسازی آن شده و درنظر دارد با تجهیز امکانات و ایجاد تأسیسات تفریحی از قبیل سکوی قایقرانی، شهربازی، نصب آلاچیق و کافی شاپ در آینده نزدیک توجه مسافران بیشتری را به املش جلب می نماید.

^۱ - عمارت های خاندان صوفی املش، بی نظیرترین مجموعه معماری دوره قاجاریه و پهلوی اول در گیلان به شمار می آیند.



زیباترین و یکی از نادرترین مناطق گردشگری شرق گیلان که کاملاً مشرف به جلگه املش، رودسر و لنگرود بوده علاوه بر داشتن طبیعتی بسیار زیبا و خیره کننده و محصور در بین باغات چای و مرکبات، چشم اندازی بی نظیر از طبیعت الهی در اختیار هربازدید کننده اش قرار می دهد. یک بازدید کوتاه از این منطقه زیبا در اوج زیبایی فصل بهار تا قبل از برگ ریزان پاییز، به همه گردشگران و دوستداران املش توصیه می گردد. تابستان نشین نزدیک ترین دروازه ورود به جنگل های حوزه املش بوده و یکی از مسیرهای پررفت و آمد گروه های کوهنوردی شرق گیلان محسوب می شود. درآینده نزدیک با امتداد جاده آسفالتی تابستان نشین به ییلاقات، تحولی عظیم در صنعت گردشگری گیلان و املش ایجاد خواهد شد. در این حوزه بیست هزار هکتار از انبوه ترین و قدیمی ترین جنگل های شمال واقع گردیده که به عنوان موزه طبیعی یکی از بی نظیرترین جاذبه های بین المللی اکوتوریسم به شمار خواهد آمد.

ییلاقات املش

أمام

ییلاقات املش از نظر چشم اندازهای اکولوژیکی و نیز یادمان های تاریخی و فرهنگی، دارای اهمیت زیادی است. راه اصلی این ییلاقات از مسیر راه کاروانروی شاه عباسی (املش- قزوین) می گذرد. در فاصله شصت کیلومتری این راه تاریخی که از میان جنگل های انبوه و پرباران املش می گذرد، دهستان أمام واقع گردیده است. دهکده تاریخی امام با انبوهی از زیبایی های طبیعی و فرهنگی در میان باغات گردو و فندق احاطه شده است. بخشی از زیبایی های امام کم نظیر است که مردم هوشمند محلی سابقاً در طبیعت آن ایجاد کرده اند. پوشش سفالین یا لته پوشان بامها، نشانی از نظم و تلاش مردم در پیرامون زندگی آنهاست، سقف های لته پوش خانه های ییلاقی امام که با سنگ های رودخانه ای و خشت پخته محکم می شوند، همراه با



مهر و نگار خراطی شده تلارها با مجموعه انسان هایی که در امام زندگی می کنند همگی تجلی مهر و

سرزمین باستانی امام که روزگاری قلب تپنده املش بود، امروزه به دلیل متروک شدن راه کاروانروی شاه عباسی در انزوای جغرافیایی قرار گرفته و تا حد زیادی از تحولات زمانه به دور مانده است. شاید هم اهمیت امروزی آن به عنوان یک دهکده ی ییلاقی با فرهنگ سنتی در حفظ ارزش ها و اصالت های نیاکان اغلب مردم املش باشد. افراد محلی این دهکده که در املش (مرکز شهرستان) سکونت دارند به دلیل علایق خاص، ارتباط مستمری با امام داشته و تابستان خود را به همراه خانواده در این ییلاق خوش آب و هوا می گذرانند. درچند سال اخیر که شرایط آب و هوایی جلگه گیلان اندکی تغییر یافته و دارای تابستان های گرم و شرجه آلوده می باشد، شهروندان املشی برای آرامش بیشتر به امام پناه می برند و پیداست احداث ویلا در این دهکده زیبا شتاب بیشتری گرفته است به طوریکه با ساخت و ساز جدید، معماری سنتی امام دچار دگرگونی شده است.

یکی از آثار تاریخی دهکده ی امام برج(میل) آن می باشد. در این باره رابینو گیلان شناس انگلیسی می نویسد: " امام درموقع عبور از رشته سبوچال که به املش می رسد واقع شده است. این ناحیه در دره کوچکی که سفیدچشمه در طول آن جاری است قرار دارد. خانه های امام اکثراً دارای بام های سفالی و چوبی (لته پوش) است که در میان درختان پنهان شده است گفته می شود که فاصله آن تا سمam نیم فرسنگ و تا اسپیلی دو ونیم فرسنگ است. در شمال شرقی امام «خوش خانی» قرار دارد که در پایین آن محلی به نامکوه خونس با میدانی وسیع به نام ملک کشته گاه وجود دارد. در پایین امام روی تپه ای برجی افراشته شده که آنرا میل امام می گویند. عمارت بزرگی در این ناحیه وجود دارد که متعلق به میرزا یحیی خان صوفی املشی است،بالای میل امام محلی است به نام «عروس چشمه» که در اطراف آن مجسمه هایی دیده می شود."



فرهنگ جغرافیایی ایران مطالب زیر درباره این برج تاریخی (میل) نوشته شده است: "از آثار ابنیه قدیم برجی در ۵۰۰ متری شمال خاوری قصبه روی تپه ای به نام صوما سره امام که از ارتفاع آن در حدود ۷ متر است قرار دارد و بقایای ابنیه قدیمی از قبیل آجر و سفال و غیره و در گذشته، قبوری شبیه قبور زرتشتیان مشاهده شده است. احتمال می دهند این برج آتشکده بوده است و ممکن است این برج از برج های خبری باشد که در اکثر نقاط حساس کشور مشاهده می شود.

امروزه به علت تغییرات جوی و حفاری های غیرمجاز در اطراف میل، قسمت اعظم برج تخریب گردیده و سالها مسوولان محلی بی تفاوت از تخریب این بنای تاریخی از کنارش می گذرند!

سمام

سمام دهستانی است کوهستانی از شهرستان املش، کنار دره ای عمیق قرار گرفته که آب سرچشمه ساران آن با مناظر دل انگیز به باباجان دره جاری شده و به "چاک رود" می پیوندد. در سوی دیگر باباجان دره محلی به نام «سرتربت» قرار دارد که مدفن سلطان محمد کارکیا و سلطان علی میرزا و پری سلطان و حسنی است که از خاندان کیاییان لاهیجان بوده اند. در حاشیه مزارهای مذکور ساختمان هایی احداث شده که گویا مشکن متولیان آن بقعه بوده که امروزه فرو ریخته ولی سنگ قبرها از قرن نهم هجری و پس از آن تاکنون برجاست.

شادروان جهانگیر سرتیپ پور در کتاب «نامها و نامداران گیلان» درباره سممام می نویسد: "سمام منطقه ای است با مراتع وسیع که گالش های ناحیه املش هر ساله گله های خود را به مراتع مزبور هدایت کرده و با احداث قرارگاه های متعدد مدتی از سال را در آن منطقه می گذرانند. سممام برسر نزدیکترین راه کاروانروی شرق گیلان (املش- قزوین) قرار دارد. این دهکده باستانی، یکی از مناطق مورد توجه سادات کیا بوده و مقر تابستانی آنان و همچنین مدفن بعضی از بزرگان خاندان کیایی هنوز در نواحی مختلف بوده است که امروزه از املاک وقف شده چیزی برای اجرای وقف باقی نمانده و به مالکیت خصوصی افراد محلی درآمده است.



اعیانانی در روسر و لنگرود و لاهیجان جهت وقف و نگهداری مزارهای بعضی از کیاییان بوده است."

رابینو کاردار انگلیسی در اثر خود به نام «ولایات دارالمرز گیلان: می نویسد: "سلسله کیایی لاهیجان دو مرکز ییلاقی در جنوب املش داشتند یکی لوسین (درگاه) نزدیک جورکلایه اشکور و دیگری سمم در پنج کیلومتری دهکده امام." رابینو به نقل از سیدظهیرالدین مرعشی مازندرانی، درباره آبادانی سمم چنین می نویسد: سیدمحمدکیا در سال های ۸۱۷ و ۸۱۸ بنیادعمارت دیلمنستان کردند و در ناحیه شهرک، به موضعی که مشهور است به سمم استاد اجل پیر علی بنار را به سر کار داشته، قلعه مرغوبی از خشت پخته بفرمودند ساخت و اصطبل خانه اسبان و ایوان خانه ها به انتها رسانیدند. آنچه از ضروریات بود، از هرنوع عمارت جهت ملازمات و نوکران و سپهسالارن گیل و دیلم تمام فرمودند گرد و آن مقام را تخت ییلاق خود گردانیدند."

رابینو در ادامه مشاهدات خود از سمم اظهار می دارد: "دهکده کوچکی است در نیم فرسخی مشرق امام و در دامنه غربی کوهی قرار دارد. آب شهر سمم به دره عمیق در مغرب این محل روان شده و سپس به چاک رود متصل می شود."

محل اصلی قصر ییلاقی شهرسمم و آنچه از آن به جا مانده است، قصر شهر سمم سمت چپ و آستانه سرتربت سمت راست رودخانه بربالای بلندی ساخته شده اند. در محل شهر سمم آثار خرابه ی زیادی امروزه دیده می شود. پاره های آجر و سفال شکسته، در این دامنه که شیب آن به طرف دهکده ی باباجان دره است، فراوان است. آثار بارویی مربع مستطیل شکل که روزی حصار و باروی این قصر بوده است، نمایان است. آثار استخر و منبع آب آن نیز باقی است و مسیر گنگ ها(تنبوشه ها) نیز روشن است که آب را از زیر اربوداردشت به کاخ برده بودندو محلی نیز به شکل حمام بود که بسیار ویران و فرسوده شده است.

در سال های اخیر ده ها حفاری غیرمجاز توسط قاچاقچیان عتیقه در اطراف شهر سمم (شاه سمم) صورت گرفته و از دل خاک این دهکده ی تاریخی مقداری اشیای قدیمی بیرون کشیده است.



منطقه ای ییلاقی با کوهستان های دلفریب و بسیار خوش آب و هوا که آثار باستانی فراوانی را در محدوده جغرافیایی خود جای داده است. مردم این مناطق انسان هایی سخت کوش و قناعت پیشه بوده و قناعت و مناعت طبع مردم مهمان نواز کجید در سطح منطقه بسیار معروف و زبانزد می باشد. فرهیختگان متعددی نیز از این منطقه در کشور و استان گیلان مطرح و شهره می باشند. دهکده ی بزرگ کجید تنها دهکده ای در شمال ایران است که تا سال های اخیر دارای مدرسه و کتابخانه بوده است و در مسجد بزرگ این دهکده روزگاری هم بحث های فقهی و اصولی و فلسفی انجام می گرفته است و مدرسه ی این محل دارای یک حیاط و سه حجره بود که تابستان ها سبب جمع شدن گروهی از طلبه ها می شد این طلاب از شهرهای قزوین و گیلان و مازندران به آنجا رفته و مدت سه ماه از محضر استادان بزرگی که در کجید بودند کسب فیض می کردند. تعداد این طلبه ها گاهی به صد نفر هم می رسید. عده ای برای ادامه تحصیلات راهی حوزه های علمیه قم و نجف می شدند. متأسفانه امروزه از آن همه رشد فرهنگی جز یک مدرسه ی ابتدایی نشانی از واحدهای فرهنگی و مذهبی که مردمان این روستا دارند، امروزه سهم مهمی در مشاغل اداری، فرهنگی و فعالیت های اقتصادی املش دارند.

تماجان

«مناطق ییلاقی املش از نظر قدمت تاریخی و دارابودن میراث فرهنگی جزو مناطق با اهمیت کشور به شمار می آیند. به طوریکه در دهه های اخیر پای چندین محقق و باستان شناس ایرانی و خارجی به این نواحی کشیده شده است. تماجان دهی است از دهستان مجید که در ۸۰ کیلومتری جنوب املش قرار دارد. دهکده کوهستانی و ییلاقی تماجان یکی از مناطق سرشار و غنی از نظر باستان شناسی است. این روستا به دلیل داشتن آبهای فراوان و چشمه سارهای متعدد، دشت و دامنه های سرسبزی دارد. دکتر حبیب الله صمدی باستان شناس در مقاله ای تحت عنوان حفريات گرمابک و تماجان می نویسد: "تماجان کوهی است در



ی تاریخی امام از توابع املش در جنوب آن، در کمرش و شیب این کوه گورستان باستانی وسیع و پراکنده ای از اوایل عصر آهن قرار گرفته است.

وی در مورد این کاوش نیز می نویسد: "... در تماجان دفن مردگان تابع قاعده کلی نیست به این جهت بارها مشاهده شده در یک قبر چند مرده خوابانده شده است، ثالثاً از ابزار جنگی که با مرده دفن نموده اند، در می یابیم که به طور کلی تماجانی ها در گذشته های دور مردم قوی پنجه و جنگجویی بوده اند. از لحاظ ظروف که مشابه با نقاط دیگر است این موضوع را اثبات می کند که تماجانی ها با مردم سیلک کاشان و تالش در ارتباط بوده اند. «مورگان» که در تالش در مجاورت غرب سرزمین املش حفاری کرده است معتقد بود که مردم عصر مفرغ، از نژادی که از آهن استفاده می کردند و ما از نمونه های آن بسیار زیاد بدست آوردیم، شکست خوردند و اغلب اشیای قیمتی نصیب این نژاد (مردمان عصر آهن) گردید."^۱

به گزارش سازمان میراث فرهنگی و گردشگری استان گیلان متأسفانه تاکنون ۶۰ درصد از گورستان های باستانی منطقه املش به علت قرارگرفتن در منطقه ای کوهستانی و عدم امکان حفاظت، مداوم حفاری غیرمجاز و تخریب گرفته اند. به گزارش این سازمان، برخی از مناطق باستانی املش، کوهستانی و صعب العبور است و به همین علت نیروی انتظامی یا پاسداران میراث فرهنگی نمی توانند، حضور مداوم در این مناطق داشته باشند. از سویی دیگر در این منطقه گورستان های زیادی وجود دارد که علاوه بر تخریب های عمرانی همچنان متحمل حفاریهای غیرقانونی و بی رویه هستند. بیشترین حفاری غیرمجاز در محدوده قیس آباد= غیاث آباد (گورستان باستانی در ضلع جنوبی دهکده مرتب) و حوالی تماجان صورت گرفته است متأسفانه حفاری توسط افراد بومی (بیلاقی) و با هدایت قاچاق کنندگان عتیقه و زرگرها از شهرهای قزوین، کرمانشاه، تهران، شیراز، مشهد و اقصی نقاط کشور به این دهکده های بیلاقی سرازیر می شوند صورت گرفته و می گیرد. البته چندسالی است که پلیس نیروی انتظامی و پاسداران میراث فرهنگی با جلوگیری از کندن و حفاری های غیرمجاز تدابیر امنیتی سختگیرانه ای از این سوءاستفاده کنندگان به عمل آورده اند.

^۱ در سال ۱۳۳۴ «دکتر حبیب الله صمدی» اولین باستان شناس ایرانی بود که پایه سرزمین گیلان گذاشت و حفاری های باستان شناسی خود را در منطقه ی املش آغاز کرد. وی گورستان تماجان را که بیشتر مورد کاوش های مجاز و تخریب های عمرانی قرار گرفته بود برای کاوش انتخاب کرد اما کاوش های وی تنها بخشی از گورستان را دربر می گرفت و تماجان همچنان برای حفاران غیرمجاز سفره پهن و آماده ای بود!!



باشاید که در مجموعه تاریخی کلات نادری مشهد، موزه های تهران، ارومیه و نگهداری می شود و قسمت اعظم اشیای مکشوفه در سال های گذشته در سطح ایران و جهان معامله گردیده است.

سر تربت

سر تربت مدفن چهارتن از سلاطین کیایی و دوتن از منسوبان آنهاست. ظهیرالدین مرعشی مازندرانی و مهدی لاهیجی در آثار خود به سر تربت اشاره کرده اند: "این بنا، روی هم شامل دواتاق از سنگ و گچ است که از یکی به عنوان زایرسرا از دیگری به عنوان مسجد استفاده می شود. حیاط کوچک بقعه که با سنگ محصور شده بدون سقف و سرپناه می باشد. (گالشها و دهقانان ییلاقی معتقدند: هیچ سقفی بر بقعه پایدار نمی ماند و هربار تصمیم گرفته شد به منظور مرمت و بازسازی، سقفی بر بقعه احداث نمایند کمتر از یک هفته، باد سقف آن را از جا می کند)

سر تربت شش مزار را دربر گرفته است. چهار مزار دارای سنگ قبر مکتوب و دو مزار دیگر بدون سنگ قبر است. چهارتن عبارتند از: سلطان محمد کیا متوفی ۸۸۳ ه.ق، پسر او سلطان میرزا علی مقتول به سال ۹۱۲ ه.ق دختر سلطان محمد موسوم به پری سلطان متوفی ۹۰۸ ه.ق و زنی دیگر به نام حسنی متوفی ۹۰۲ ه.ق بر سینه دیوار بنا، وقف نامه ای از سنگ مرمر نصب است که نشان می دهد بنا به امر میرزا علی کیا، سلطان مقتدر گیلان به عنوان آرامگاه خانوادگی آل کیا ساخته شده و موقوفات زیادی در گوشه و کنار شرق گیلان از جمله ده باب از مغازه های بازار قدیمی لاهیجان، مزارع برنج زربيجار(نقره بیجار) و چندین فقره املاک و اعیانات برای آن تدارک دیده شده است.

«گیل، نام قومی است که از گذشته دور بر جلگه ای که در شمال ایران کوه البرز و دریای خزر واقع است، مستولی بوده اند. نام این قوم به زبان پهلوی «گل» و به زبان عربی «الجلیل» ثبت شده است. حد جغرافیایی سرزمین گیل در ادوار مختلف متغییر بوده است. در حال حاضر شامل جلگه و کوهستانی می شود که از شرق به غرب به شکل نیم دایره جلگه گیلان رادبر گرفته است. در جلگه و کوهستان مذکور در مدخل تاریخ و پیش از آن اقوامی می زیستند به نام های «کاسپی»^۱، کادوس، گلای، آمارد= مارد» که هر یک از آنها زمانهایی دراز یا کوتاه بر تمام یا قسمتی از این منطقه فرمانروایی داشتند. در عهد ساسانیان به جای نام های مذکور، نام دو قوم گیل و دیلم در سراسر جلگه و کوهستان جانشین شده است. در آن روزگار قوم «گیل» بر جلگه و «دیلم» بر کوهستان های البرز غربی استیلا یافته بودند.»

شمس الدین بشاری معروف به مقدسی در اجسن التماسیم (۳۵۰ه.ق) می نویسد: مردم دیلم «شجاع، نیرومند و سیمایی زیبا» دارند که با «ضعیفان مهربان بوده اند.» مقدسی که خود چندی در دیلمان به سر برده و از نزدیک یا دیلمیان مراده داشته، از آداب و رسوم آنان مطالبی نوشته است که هنوز کم و بیش به صورتی دیگر در کوهستان های گیلان رایج است از جمله تقدیم هدایا به عروس و داماد در روز کابین بندان و آتش افروزی به قصد شادمانی و همچنین مسابقه کشتی که متداول است.

درباره دیلم و دیلمیان گواهی های دیگری به جای مانده است که از جمله قدیمی ترین شواهد «منظومه ویس و رامین» است که تاریخ انشای آن به زبان ساسانیان می رسد و فخر الدین اسعد گرگانی به شعر فارسی کشیده شده است. در این منظومه که اصل به زبان پهلوی بوده، دیلم را منطقه ای محکم معرفی می کند که «هنوز آن ملک دوشیزه بمانده است.» و به تصرف دیگران درنیامده است و دارای جنگاورانی است از

^۱ - پیش از مهاجرت آریایی ها به سرزمین ایران، در کنار دریای خزر، قومی به نام کاسپی زندگی می کردند به همین علت اروپاییان هنوز به دریای خزر، دریای کاسپیان (کاسپین) می نامند.



تیراندازی به آن درجه از مهارت رسیده اند که در شب تار بر اثر صدا جای دشمن را تشخیص و فاصله را تقدیر کرده و زمین را بر هدف می نشانند. گواهی های تاریخی بعد از ساسانیان در یادداشت های تاریخ نویسان ایران و عرب حکایت از مقاومت دلیرانه گیل و دیلم در مقابل تازیان و حتی پیکارهای تعرضی می کند.

اکنون سرزمین همه تیره های گیل و دیلم، تالش و گالش، گیلان است و مردمش از تیره های گیل محسوب می شوند. بدین شرح تیره های مذکور جانشین یا از اعقاب کادوس و مارد و کاس و اقوام بومی پیش از تاریخ این منطقه هستند، اقوامی که به زعم سرآرنولد ویلسون از ساکنان اولیه ایران بوده اند. بنا به گزارش او چاپ ۱۹۳۲، ص ۳۸ «ساکنان اولیه ایران که اولاد آنان هنوز در گیلان و مازندران در سواحل بحر خزر و نواحی جنگلی آن یافت می شود.»

گیلانیان در دوره های قبل از اسلام، آزاد زندگی می کردند و با تشکیل پادشاهی های کوچک بر سرزمین خود فرمان می راندند. بعد از ظهور اسلام و سقوط سلسله ی پادشاهی ساسانیان که سراسر ایران از رود فرات تا رود جیحون و از خلیج فارس تا اراضی قفقاز به دست اعراب افتاد، گیلانیان و دیلمیان و طبریان در پناه رشته کوه های البرز به مقاومت قهرمانانه ای دست زدند و از ورود تازیان به سرزمین های خود جلوگیری کردند.

قسمت های وسیعی از کرانه های خزر، مخصوصاً گیلان در سایه وضع طبیعی و جغرافیایی خود و به نیروی پایداری و استقامت و دلاوری مردان سلحشور و آزاده ی خویش تا دو قرن و نیم بعد از حمله ی اعراب در برابر سیل خروشان لشکر تازیان مقاومت کردند. «ابن حوقل» جغرافیدان معروف قرن چهارم در «صوره الارض» به دفعات گیلان را در قرون اولیه هجری مورد تأیید قرار داده و در معرفی کوه های دیلم می نویسد: «اما سبب این که جبال دیلم به همین نام خوانده شد، این است که استقلال دارد و پادشاهانی در آنجا حکومت می کند. بعد از کشته شدن یزدگرد سوم و سقوط ساسانیان، گیلانیان طی سال های طولانی



سادات علوی پناه می دادند.

سادهای را که خلفای بغداد برای گشودن این نواحی گسیل داشتند، درهم شکسته و به دشمنان آنها یعنی

مشخصات افراد قوم گیل: به شرح تحقیقات مردم شناس «هنری فیلد» شبیه مشخصات عنصر ایرانی است. او بعضی اختلاف بین آنان و مردم ایران را بر اثر وضع جغرافیایی و اقلیمی می داند، نه اختلاف نژادی. کرزن در جلد اول کتاب ایران چاپ ۱۸۹۲، ص ۳۶۴ می نویسد: «ساکنان این ناحیه را [گیلان] از جالب توجه ترین مردم ایران معرفی می کند که دارای اندامی خوب و کودکانی زیبا هستند. "سرآرنولد ویلسون می گوید: "اولاد ساکنین اصلی ایران که نسبتاً کم تغییر کرده اند، در گیلان و مازندران یافت می شوند.»

مردم گیلان اکثراً دارای قد متوسط یا پایین تر از متوسط هستند. فرق سر مدور (نه نوک تیز) با ارتفاع کم، پس از سراندکی مسطح، موی تن نسبتاً انبوه، موی ریش اگر اصلاح نشود تا حد برجستگی گونه ها، بینی از زیرچشم بزرگ و گاهی محدب، رنگ چشم ها قهوه ای روشن، عسلی که در گیلان «کاس» گفته می شود. گشاده چهره اند با نگاه آرام، از لحاظ اندام: سینه نسبتاً پهن، کمرباریک، رنگ پوست کوهستانیان سفید، روستانشینان مسی رنگ و شهرنشینان چهره روشنی دارند. (گزارش دانیلوف ۱۸۹۴ کتابخانه هاروارد)

زبان مردم گیل شعبه ای از زبان ایرانی که ۶/۴ درصد جمعیت ایران بدان تکلم می کنند. چنانچه گیلکی گویان مازندران هم به حساب آورده شوند به ۱۰/۲ درصد نفوس ایران خواهد رسید. گویش های گیلکی عبارتند از: تالشی، گالشی، گیلکی با لهجه رشتی و گیلکی با لهجه املشی (لاهیجی)

خصوصیات

درباره خصوصیات مردم گیل و دیلم در حدود عالم ۳۷۲ ه.ق چنین آمده است: «کار کشت و بذر همه زنان کنند و مردانشان را هیچ کاری نیست مگر حرب، به همه حد گیلان و دیلمان هر روز به هر دهی حرب کنند. با هر دهی دیگر و گاه بود مردم بسیار کشته شوند و مصیبت باقی ماند.» در گیلان هنوز چهار نوع کار از کشت برنج را زنان عهده دارند و چهار دیگر را مردان. درباره روحیه ستیزه جویی نیز یادداشت هایی که از عهد ساسانیان باقی مانده از جمله «داستان ویس و رامین» نکته بالا را تأیید می کند. تاریخ نویسان مشرق



خصلت را برای «کادوس» یا گیلانیان قرون پیشتر، قایل شده اند. در حال حاضر روحیه جنگجویی مردم گیلان جای خود را به مبارزه به ویژه مبارزه منفی داده است که همراه است با نوجویی و نواندیشی، خوش پوشی و علاقه به کسب دانش به خصوص دانش ریاضی.

گیلانیان کنونی مهمان نواز؛ زودآشنا و دیر جوشند و با نارسا تر از خود مهربانند، تا سال های اخیر ضوابط اجتماعی مردم روستانشین بر مبنای خود یاری و یاری به دیران بوده آثار این خصایل هنوز در بسیاری از مناطق کوهستانی و کوهپایه دیده می شود، از جمله: در عروسی ها بیشتر مدعوین هدایایی به عروس و داماد، به نقد یا جنس هدیه می کند و شخصی هم مامور ثبت نام و نشان و نوع و میزان هدیه می شود، تا مدرکی برای انجام عمل متقابل درموقع مشابه بوده باشد و این تشریفات را «شاباش» یا «رونما» می گویند به معنی دیدن روی عروس.

در بعضی از مناطق گیلان به هنگام اصابت مصیبتی، خانواده عزادار را از طبخ غذا معاف می دارند و همسایگان با ارسال مجمعه های غذا و شرکت در تسلی و همدردی، غمزدگان را یاری می کنند و آنها را تنها نمی گذارند چنانچه متوفی مرد یا زن اول خانواده باشد، اهل ده از زن و مرد در یک یا چند روز به اجتماع به کاشتگاه متوفی رفته، کار شخم و شیار و کاشت را دستجمعی انجام داده و به ورثه می سپارند، سپس به مزرعه خویش می پردازند.

خصوصیات تاریخی

نیاکان گیل مردمی سرکش و پیکار دوست بودند که در قبایل خود می جنگیدند و یا با همسایگان و گاهی تیره هایی از آنان به صورت داوطلب در مقابل شرایطی به خدمت شهریاران یا امیران درمی آمدند که با همسایگان خود در ستیز بوده اند. آنان به حفظ حدود و تغور خود سخت علاقمند بودند، به همین سبب در رویدادهای کوچک و بزرگ تاریخ، سرزمین خود را از تعرض بیگانه مصون نگاه داشتند و یا از اطاعت مهاجران سرباز می زدند. آنان در پیکارها شیوه های مخصوص به خود داشتند.



مردم املش ترکیبی از اقوام گیل و کرد هستند. ایل صوفی سپاه منصوری که از اوایل قرن یازدهم از شمال غربی کردستان ابتدا به قوچان و سپس به املش مهاجرت کردند^۱، امروزه سهم بزرگی در تجانس قومی و نژادی مردم این سامان دارند. از نظر مردم شناسی، ساکنان املش در دو ناحیه جلگه ای و کوهستانی زندگی می کنند. شهر املش (مرکز شهرستان) در ناحیه جلگه ای واقع گردیده که ساکنان آن اغلب خوش نشین و در مشاغل پیشه وری، امور فرهنگی و خدمات اداری اشتغال دارند. دهقانانی که در ناحیه جلگه ای حومه شهر املش به فعالیت های شالیکاری و نوغانداری مشغول هستند «گیله مرد» خوانده می شوند که از نظر قدرت بدنی و شهامت و دلاوری و همچنین مهمان نوازی در منطقه شهرت دارند.

در ناحیه کوهستانی، مردم کوه نشین به دو گروه دامدار و کوچنده به نام «گالش» و «کلایی» تقسیم می شوند،

واژه املش ریشه ترکی دارد، سابقاً آبلگ (کنار آب) و آبلش می نامیدند واژگان ام=یعنی رود و لش=یعنی راکد و املش به معنی منطقه آبلگیر که در زمان گذشته سرزمین اصلی رانکوه را تشکیل می داد.

زبان مردم املش گیلکی^۲ است، گویش گیلکی در محدوده خاص خود سرشار از لهجه ها بوده، از این رو گیلکی که مردم املش سخن می گویند با گیلکی مردم رشت و فومن از لحاظ طرز ادای کلمات و بعضی ویژگی های دستوری و لغوی تفاوت دارد. باتوجه به اینکه املش در کوهپایه و بن بست واقع شده بعضی از کلمات روسی، ترکی و غیره نیز وارد زبان محلی شده است و در تلفظ روزمره استعمال می گردد.

^۱ -درتاریخ رانکوه آمده است که کردها از زمان شاه طهماسب صفوی جهت مقابله با قدرت طوایف محلی و ایجاد پایگاه برای فتح نهایی گیلان در نقاط عمارلو و رانکوه (املش) اسکان یافته اند. این ایل کرد در زمان صفویه از شمال کردستان به گیلان و قزوین آمده و احتمالاً بخشی از این گروه برای سرکوبی ازبکان مهاجم به شمال خراسان کوچانده که بعدها به گیلان بازگردانده شدند.

^۲ -در استان گیلان، زبان مردم هر شهر با شهر دیگر و هر منطقه با منطقه دیگر کمی فرق دارد؛ اما بیش ترین تفاوت بین زبان مردم غرب گیلان و شرق آن است. زبان گیلکی را می توان به لهجه رشتی و لهجه املشی تقسیم کرد. غیر از این دو لهجه، لهجه های دیگری هم وجود دارد؛ مثل لهجه تالشی و دیلمی (کتاب گیلان، م. پوروهاب)



و آیین خدایپرستی، املشی ها همچون سایر ایرانیان قبل از ظهور اسلام با انواع آیین های اولیه مانند آیین میترایی آشنا بودند. یکتاپرستی و بینش موحدانه از دوران آغاز تمدن همواره روح قومیت و ملت مردم این سامان بوده است، از این رو هیچ گاه در پیشینه ما نمی توان رأی از ساخت تندیس های یادمان ها، خدایگان ها.... مشاهده کرد. با ظهور اسلام و حضور علویان در نیمه قرن سوم (۲۵۰ هجری) از سوی «داعی ناصرکبیر» مسلمان شدند. در سال ۵۹۰ هنگامیکه منطقه رانکوه بوسیله ملک شاهرخ رستمدر تسلیم فداییان اسماعیلی گردید، طریقه زندیه جانشین مذهب شیعه شد. اما «خان احمد» حاکم گیلان، طریقه زندیه را رها کرد و شیعه دوازده امامی شد و از آن پس همه مردم گیلان و املش نیز شعبه جعفری اثنی عشری شدند.

از دوره صفویه اعتقادات مذهبی مردم املش عمیق تر گشته و از آن زمان تاکنون مردم این خطه از غنای فرهنگی و مذهبی بالایی برخوردار شدند و برپایه همین تفکرات مذهبی و ملی، دارای روحیه ایثارگری و ظلم ستیزی می باشند. بدینسان از منطقه املش در تاریخ معاصر دهها رجال سیاسی و مذهبی مبارز پرورش یافته که همواره در نهضت ها و عرصه های ملی و منطقه ای جریان ساز و فرا راه مردم گیلان بوده اند. جمعیت شهرستان املش بالغ بر شصت هزار نفر می باشند که بیش از یک دوم آن شهرنشین و بقیه را روستاییان تشکیل می دهند. در چهاردهه اخیر نیمی از مردم این شهرستان به جهت کسب و بهره مندی از امکانات بهتر، ادامه تحصیل و به ویژه اشتغال به سایر نقاط کشور مهاجرت نموده اند. بعد از جنگ تحمیلی، اقدامات نسبتاً مهمی در خصوص سازندگی و صنعتی کردن استان ها و شهرهایی که تعداد بیشتری بهره اجرایی در رأس امور کشور داشتند به عمل آمد ولی گیلان و املش نصیبی اندک داشت. در این شهر کهن و قدیمی که دارای پتانسیل های نهفته و قوی در امور کشاورزی و گردشگری می باشد جز یک واحد نخریسی و چند کارخانه چایسازی که به همین بخش خصوصی احداث گردید، هیچ واحد صنعتی و تولیدی اشتغال زا از دوران سازندگی کلنگ زده نشد. متأسفانه سیکل معیوب مهاجرت بدلیل عدم توسعه صنعتی و امکانات شهرنشینی ادامه داشته و امروزه به جرأت می توان گفت که در تمام شهرهای ایران و اغلب کشورهای جهان حداقل یک خانواده از فامیل املشی سکونت دارد.



«نیزه ای از قوم گیل هستند، ساکنان اصلی کوهستان های شرق گیلان، در مناطقی که از جنگل های کم پشت، سبزه زارانش وسیع و آماده برای چرای دام هاست. اکثر گالش ها دارای مذهب شیعه و گویش آنها گالشی است که شاخه ای از زبان گیلکی با این تفاوت که در گویش گالشی واژه های زیادی از مادی و پهلوی، دست نخورده باقی مانده است و از این جهت پاکتر و سالمتر از گویش تالشی می باشند.»

گالش ها، که بافت اجتماعی آنان تا به حال تجانس قومی خود را حفظ کرده و از یک تقارب فرهنگی، زبانی و اجتماعی منسجمی برخوردار می باشند. گالش ها اقوامی پرتلاش و زحمتکش ساکن دامنه های شرق گیلان و غرب مازندران می باشند که بیشترین هرم جمعیتی آنان در حوزه کوهپایه های املش جای گرفته است. آنان مردمانی سخت کوش، ساده دل، صبور و قناعت پیشه هستند، به طوری که یک خانواده گالش یا یک سوم هزینه یک خانواده شهری (املشی) می تواند امرار معاش نماید بدون اینکه اعتراضی از وضع موجود اقتصادی خود کرده باشد. زندگی گالش ها در دهه های گذشته بر مبنای نیمه شبانی استوار بوده که بین ارتفاعات و دامنه ها، مناسب با فصل در حرکت بودند اما با احداث و توسعه باغات چای در کوهپایه های املش، شکل زندگی اغلب آنها دگرگون و تبدیل به یکجا نشینی شده، دامداری، زنبورداری و بویژه چایکاری سهم عمده فعالیت های اقتصادی آنان را تعیین می نماید.

«شغل اصلی گالش ها گله داری و تهیه فرآورده های دامی از قبیل شیر، ماست، کره، روغن و کشک است و در درجه دوم شالیبافی و پشم ریزی. این تیره تا شصت سال پیش به زراعت و کشاورزی رغبتی نشان نمی دادند مگر در مساحت های بسیار محدود برای تامین پاره ای از نیازمندی های غذایی خانواده. تخصص اصلی گالش ها در پرورش و نگهداری دام های اهلی از قبیل گاو، گوسفند، اسب و سگ گله است. شهرت نیک آنان در امانت داری موجب گردیده است که هر ساله گله داران جلگه نشین چارپایان اهلی خود را به آنان بسپارند. گالش ها نیز در مقابل شرایط سنتی و شراکتی به تعلیف و پرورش گله ها مشغول می شوند.»



«واژه گالش» به کسی اطلاق می شود که به گله داری مشغول باشد و از نظر لغوی "گال از گالیدن به معنی دوری و کناره گیری هم دیده شده"، گالش = یعنی کناره گیر، دوری گزین برای آنان که از جلگه به کوهستان نام برده و سنت گله داری خود را کماکان محفوظ داشته اند، مناسب می نمایند.^۱

گالش ها، قومی که تاریخ نویسان قدیم از آنها در جنوب دریای خزر بخصوص در شرق گیلان یاد کرده اند از اعقاب ساکنان اولیه گیلان می باشند که بر اثر حوادثی که در گذشته دور در حوالی بحر خزر روی داد، به کوهستان رانده شده یا خود فرار کرده اند. آنها مردمانی هستند خوش اندام، کمرباریک، درشت استخوان و سفیدپوست با چشمانی سیاه یا قهوه ای روشن و نگاه کنجکاو و نافذ دارند. زن و مرد گالش، پرتوان، سخت کوش و آماده برای انجام کارهای سنگین و پرحوصله هستند. آنان بسیار مهربان و مهمان دوست و در روابط عاشقانه پایبند و وفادار هستند. در گذشته حتی المقدور از وصلت و پیوند سببی با تیره های غیرگالشی پرهیز داشتند. اما امروزه به سبب بالا رفتن سن ازدواج و کسب تحصیلات عالیه دخترانشان، تعصبی برای وصلت با اقوام دیگر ندارند.

هم اینک نیمی از جمعیت روستایی املش را گالش ها تشکیل می دهند و اغلب آنها در کنار گاوداری به چایکاری و نوغانداری روی آورده اند. در دو دهه اخیر وضع رقت بار گالش های املش سرو سامان گرفته و آنها یکه متمول تر گشته اند به سطح شهر املش مهاجرت نموده و به صورت کلونی هایی در بعضی از محلات املش (انارستان، محله، میرزاآباد و سرچور) سکونت گزیده اند و ضمن بدست گرفتن نبض اقتصاد شهر، بعضاً خود را به مشاغل اداری و دولتی وابسته نموده اند. متأسفانه بعضی از گالش ها با آنکه در گذشته وحدت کلامی و علاقه های فرهنگی منسجمی داشتند یکباره تحت تاثیر فرهنگ شهری قرار گرفته و اغلب رسومات و سنت های خود را زیر پا گذاشته اند و به نوعی به یک خود باختگی رسیده اند، بطوریکه واژه گالش را بر خود نمی پسندیدند و آن را با ساده لوحی مترادف می دانند و هرگاه کسی ناگاه با لفظ گالش آنان را مخاطب خود قرار دهد یکباره از کوره در می روند و با پرخاشگری واکنش نشان می دهند، چونکه

^۱ - نامها و نامداران گیلان - جهانگیر سرتیپ پور



توهین و تمسخرآمیز قلمداد می کنند در حالیکه اغلب گالش ها از غنای فرهنگی و مذهبی بالایی برخوردار بوده و در زمینه ترویج موسیقی، حفظ و اجرای آیین های مذهبی و سنتی بسیار پرشور و پایبندند.

ایل صوفی املش

سردودمان ایل صوفی، سلطان نعمت الله صوفی نام داشت. دولتیارخان فرزند یارمحمدخان فرزند خلیل السلطان (یکی از امرای سلاطین صفوی)، در دوره ی شاه عباس خدماتی نموده، اعتباری کسب کرد و مصدر اموری گردید. چندی بعد، شاه با توطئه اطرافیان نسبت به او بدبین شده و دولتیارخان نیز در مقابل، تحریکاتی علیه شاه عباس اول تدارک دید. سرانجام قوای وی به دستور پادشاه صفوی سرکوب و این آزاد مرد ایل صوفی در سبزه میدان قزوین به دارآویخته شد. سپس ایل صوفی به دو گروه تقسیم شده، قسمتی به قندهار و قسمتی دیگر به قوچان کوچانده شدند. شاه طهماسب با مهاجرت ایل صوفی از قوچان به گیلان (۱۰۰۴ ه.ق)، ولایت رانکوه را به ولی سلطان (رییس وقت ایل صوفی) واگذار نمود. آنان اندکی بعد از استقرار گیلان، املش را به جهت موقعیت خاص جغرافیایی مرکز تیول خو قرار داده و املاک سرزمین های دیلمان و رانکوه در اختیار ایل صوفی نهاده شد، تا در مقابل تجاوزات اشرار برجلگه شرقی گیلان پایداری نمایند.

«درحوالی سال های ۴۵-۱۳۳۵ ه.ق که گیلان بر اثر نادانی شاه طهماسب بن شاه سلطان حسین به تصرف قوای روس درآمده بود و مردم گیلان ناچار به قصد دفاع از مرز و بوم به جنگ های ممتد ایدایی پرداخته بودند، یکی از دلاوران صوفی که بهرام قلیخان صوفی نام داشت و در آن روزگار رییس طایفه و حاکم رانکوه بود، به همراه تفنگدارانش به جرگه مدافعان پیوست و در برابر متجاوزین روس پایداری و تا سرحدات گیلان آنان را دفع نمود.»

کل نواحی شرق گیلان، دیلمان و رانکوه فرمان می راند اما پس از به قدرت رسیدن نادرشاه افشار، قدرت و نفوذ صوفی ها کاهش یافت. نادر که از حضور کردهای مهاجر املش و مناطق دیگر رانکوه ناراضی بود، گروه های تازه ای از کرد های گروس و اطراف کرانشاهان را برای تضعیف صوفی های املش به کلاردشت و کجور



قدرت صوفی ها به این منطقه کوچانده شدند.

شیخ بهاءالدین املشی در کتاب گوشه هایی از تاریخ گیلان می نویسد: «در گذشته ایل صوفی بیش از چهارصد سال از نظر سیاسی و اقتصادی قدرت مسلط منطقه رانکوه بودند. آنان چهار قرن موجودیت سیاسی و موقعیت و سیادت خود را کاملاً محفوظ داشته اند.» جز چندتن از خوانین مستبد و کج رفتار، اغلب روسای ایل صوفی از مالکان و صالحان با تحصیلات علوم دینی بودند. در دوران حکمرانی خود، ضمن حفظ ثبات و امنیت منطقه، همواره منشا خدمات ارزنده ای برای مردم زادگاهشان بودند.

در جریانات نهضت مشروطه، این صوفی املش به سهم خود نقش مهمی را در راستای هواخواهی مشروطه طلبان در تهران ایفا نمود. فرزندان آیت الله میرزا حبیب الله املشی (رشتی) همواره در متن مبارزات سیاسی و شیخ اسحق املشی (صوفی) هریک به نوبه خود خطابه های اعتراض آمیزی در نفی سیاست های استبدادی محمدعلی شاه در تهران ایراد نمودند. البته در سطح گیلان ایل صوفی با همه توانمندی های مالی و نظامی خود، به چند فقره کمک مالی به مجاهدین جنگل و ترور چندتن از قزاقان روسی اکتفا نمودند. با آنکه طایفه صوفی در آن زمان در اوج قدرت و دارای ارتش منظم محلی بود، نتوانست در گیلان نقش آفرین پاره ای حماسه های نهضت جنگل باشد. در این دوران تنها یک رجال سیاسی و مذهبی این طایفه به نام شیخ بهاءالدین املشی (میزان) در رأس کمیته فضایی تشکیلات اتحاد اسلام فعالیت موثری داشت.

پس از کودتای رضاخان پهلوی و جلوس وی به تخت سلطنت، فشار زیادی به صوفیان املش وارد آمد، بطوریکه رضاشاه توانست املاک و اراضی وسیعی از این خاندان را در شرق گیلان متصرف شود و با تهدید و ارغاب زیادی وی، موجب گردید قدرت مطلقه صوفیان در مناطق املش، رودسر و لنگرود کاهش یابد.

صوفی ها هرگاه نسبت به اعمال و اقدامات رژیم شاه مبنی بر استرداد املاک خود پافشاری می کردند، پس از مدتی دستگیر، شکنجه و زندانی می گشتند. نصرالله خان صوفی رییس وقت ایل صوفیان املش در این زمان به علت نافرمانی و عدم اطاعت از رضاشاه، به جرم ارتباط محرمانه با آلمانی ها جهت ساخت فرودگاهی



ملاک شخصی وی در «مردیان» لنگرود، توسط عوامل رضاشاه دستگیر و مدت هفده ماه در زندان های تحت نظارت انگلیسی ها در رشت و اراک زندانی گردید. پس از آزادی، نصرالله خان از راه مسالمت آمیزی با رضا خان کنار آمد و توانست تا حدودی املاک و اراضی خود و خاندانش را از وی بازپس گیرد. وی با خاتم رضا شاهی باردیگر حاکم بلاعزل مردم املش شد.

نصرالله خان فرزند جام میرزا یحیی خان صوفی، فردی صاحب نفوذ، در مراجع دیوانی و کشوری بود. عده ای او را حاکمی مغرور و خشمناک توصیف می نمایند. وی همگام با ایادی پهلوی نقش موثری در سرکوب و اذیت و آزار هواداران بی دفاع حزب توده را داشت. عده ای نصراله خان را حاکمی مقتدر و کارگشا می دانند که در آن سال های بحرانی (جنگ جهانی)، علاوه بر حفظ ثبات امنیت منطقه رانکوه، به احقاق حقوق سکنه املش همت می نمود. از اقدامات مهم نصراله خان، تأسیس اولین مدرسه سبک جدید املش موسوم به صوفیه، می باشد که با هزینه شخصی آنرا راه اندازی کرد. وی در طول حکمرانی خود بیش از ۱۰ بار ازدواج نمود و صاحب ۲۹ فرزند گردید. فرزندان و نوادگان نصراله خان غالباً دارای تحصیلات عالیه در داخل و خارج از کشور بوده و همواره منشا خدمات و دستگیری از هموطنان املشی خود می باشند.

پس از نصراله خان، فرزند وی به نام امان اله خان صوفی (امیر) عهده دار امور جاری املش گردید. نامبرده دارای مدارج دانشگاهی (داروسازی) و از شاعران غزلسرای شرق گیلان به شمار می رفت. گرچه وی منصب رسمی در ارکان کشوری و لشکری نداشت ولی به اعتبار سابقه خانوادگی اش، نفوذ قابل ملاحظه ای در تمام اقشار رده بالای کشور داشت.

امیر با آنکه فردی مشخص، نجیب زاده و با احترام در بین مردم و مسولان گیلان جلوه می نمود، نتوانست همانند پدر و نیاکان خود حاکمیت واحدی را در املش بنیان نهد. در همان سال های اولیه به اقتدارش برسر املاک موروثی و همچنین جهت پیشبرد اهداف و اعمال نظراتش، با عموی خود محمدتقی خان جلال خان بعهده داشت. از آن پس صحنه اجتماعی املش به دور جریان مخالف تقسیم گردید. منازعات قومی و رعیتی در طول بیش از یک دهه توسط رعایای جلال خان از یک سو و حامیان امان اله خان از سوی دیگر تا

مصلحه نمودند باز مردم شاهد نزاع های دسته جمعی بین دهقانان هوادار دوجناح فوق الذکر بودند. لازم به توضیح است در پی اختلافات قومی بین خاندان صوفی، مالکان دیگر منطقه همچون خاندان محمدی کیاکلایه نیز به نوعی به اینگونه تعرضات دامن می زدند و اندکی قدرتمندتر می شدند ایادی نامبرده درگیریهایی با هواداران امان اله خان ایجاد می نمودند، که در فاصله کوتاهی ایل قدرتمند صوفی بر آنان فایق می آمدند.

شاید یکی از عوامل اصلی پسرفت و عدم توسعه اقتصادی املش تا پیش از انقلاب همین جریانات دوتیپی خاندان صوفی باشد که هر یک مانع پیشرفت و اقدامات همدیگر می شدند. متأسفانه بعد از انقلاب نیز همان تفکرات شوونیستی (قومی گرایی) املشی ها که در گذشته دور ریشه دوانیده بود یکباره سبز شد و به نوعی حادثر(متعصبانه تر) بین دوجناح مخالف تقسیم گردید. عده ای خود را به جناح مهدی رهبری املشی (نماینده جناح میانه رو) و عده ای خود را به جناح شیخ محمد حسینیاء کجیدی(نماینده جناح تندرو) منتسب نمودند و این بار نیز شعله زبانه کشید. علیهذا این چالش های سیاسی بین دوجناح رهبری و حسینیاء نیز از جناحین تصمیم می گرفتند اقدامات سازنده ای در املش به عمل آورند، رقیبان به نوعی چوب لای چرخ دیگری می گذاشتند.

البته با همه توضیحات و نظرات گردآوری شده، بنا به مشاهدات نگارنده ایل صوفی از ویژگی های متمایزی نسبت به سایر خوانین و مالکان ایران داشتند. از جمله، به سادات جلیل القدر احترام مضاعف می گذاشتند و همچنین دارای روحیه مهمان نوازی و غریب نوازی بودند. آنان با آنکه در رژیم گذشته از هر حیث در دستگاه پهلوی دوم نفوذ موثری داشتند ولی هیچگاه از مواضع قدرت سیاسی با رقیبان برخورد نمی کردند. لازم به ذکر است در دهه پنجاه، املش به عنوان یک شهر مذهبی و سیاسی تبدیل به پایگاه انقلابیون و مبارزان علیه رژیم ستمشاهی شده بود و هربار ساواک وارد املش می شد و مشاهده می کرد در مجلس

^۱ -دربعضی از سال های دو تیپی (۴۲-۳۲)، درگیریهایی قومی به حدی اوج می گرفت که مدارس املش خودبه خود تعطیل می شد و هریک از دو تیپ تقی خان و نصراله خان مجبور شده بودند دختران دانش آموز خود را به شهرهای لاهیجان و تهران انتقال دهند زیرا تعرض و ضرب و شتم زنان و دختران جوان به دست چماقدارن رقیب دور از انتظار نبود!



جانب‌داری صوفی‌ها از روحانیون مبارز، عده‌ای از صوفیان از جمله امان‌اله خان حضور دارند متعجب می‌شدند. گرفته از میراث نیاکان آنان بود. صوفی‌ها به فرزندان خود توصیه می‌کردند با مهمانان و غریبه‌ها با احترام و مهربانی رفتار می‌کنند و نمی‌گذاشتند در املش کسی مسافرخانه و مهمانسرای تاسیس نماید و چونکه اعتقاد داشتند حضور مهمان در خانواده‌های املشی موجب گرمی عواطف و برکت و افزایش ثروت می‌گردد. اگر کمی صداقت داشته باشیم باید عنوان کنیم که صوفیان در طول حکمرانی خود همواره در امور خیریه و موقوفات و سایر خدمات اجتماعی پیش قدم بوده‌اند. از جمله خدمات آنان تأسیس واحه‌های اداری، آموزشی و مراکز خدماتی در املش و مرکز استان بود. آنان در بنیانگذاری مدرسه عالی بازرگانی رشت(دانشگاه گیلان)، کتابخانه ملی رشت (نشر فرهنگ گیلان)، بیمارستان‌های مداین تهران، پورسینای رشت و همچنین در تأسیس و ایجاد برخی از ادارات و مدارس و مساجد املش و... نقش اصلی و موثر داشته‌اند)

جمعیت ایل صوفی املش هم اکنون بالغ بر پنج هزار نفر می‌باشد که با نام‌های خانوادگی:

صوفی سیاوش^۱ صوفی، صوفی املشی گیلانی، اکبری صوفی، بامداد صوفی، صوفی لو، داودی صوفی، صوفی پور، عنایتی صوفی، عبدی صوفی، عادل‌پور صوفی، اسدی صوفی، پاکسرشت صوفی، دهقان صوفی، ترابی صوفی، جمالی صوفی، جمالی‌پور صوفی، نصیری صوفی، سمیعی صوفی، حقیقت‌پور صوفی، صمدی صوفی، قدیری صوفی، محمدزاده صوفی، هادی‌پور صوفی، لطیفی صوفی، صوفی خلیلی، رضایی صوفی، صوفی رضایی، طیب صوفی، جواد صوفی، نورایی صوفی، عباسی صوفی، پیر صوفی، صوفی نعمتی، طاهری صوفی، بابلیان صوفی، صوفی نژاد، فرخی صوفی، کامی صوفی، عظیمی صوفی، طالبیان صوفی، طالبی صوفی، خسروی صوفی و... در گیلان و تهران معروف هستند و عده کثیری نیز در خارج از کشور دارای تحصیلات عالیه بوده و زندگی مرفه‌ای دارند.

^۱ - به طایفه‌ای از ایل صوفی که همواره جامه سیاه برتن می‌کردند و نماد خاص این قوم بود به سیاه پوش، معروف بودند که بعدها سیاوش مصطلح گردید. در گذشته اکراد رشوند و اکراد سیاه منصوری با اکراد سیاه پوش (سیاوش) آمیخته شده‌اند.



میراث فرهنگی تنها مختص به ابنیه تاریخی نیست، بلکه نیاکان و انسان های افتخارآفرین را نیز شامل می شود.

«روستای بویه شهرستان املش سرچشمه و پایگاه سلسله آل بویه در ایران بود این سلسله توانستند اولین دولت شیعه در ایران بنا نهند و نسبت به برگزاری مراسم سوگواری سیدالشهداء(ع) اقدام کنند و موجب رواج مراسم در بغداد، در زمان خلفای عباسی شوند.»^۱

آل بویه، سلسله ای ایرانی نژاد و شیعی مذهب، منسوب به ابوشجاع که از بویه گیلان برخاستند فرزندان بویه دایمی بین سال های ۳۲۲-۴۴۸ ق/۹۳۳-۱۰۵۶ م بر بخش بزرگی از ایران و عراق و جزیره تا مرزهای شمالی شام فرمان راندند.

«سر سلسله آل بویه علی نام دارد که در تاریخ با لقب عمادالدوله شناخته می شود. علی عمادالدوله و دو برادرش حسن(رکن الدوله) و احمد(معزالدوله)، در خدمت ماکان کاکي بودند، بعد به مردآویج آل زیاد پیوستند. فتح اصفهان برای مردآویج، ظاهراً توسط علی که برادر بزرگتر بود صورت گرفت.

در سال ۳۲۳ ه. ق مردآویج به دست غلامان ترک خود در حمام به قتل رسید و برادرش وشمگیر جانشین او شد، علی عمادالدوله که به سال ۳۲۱ ه. ق در فارس دعوی سلطنت کرده بود، بر وشمگیر تاخته و بر قسمتی از متصرفاتش مستولی شد. علی بن بویه به همراه برادر خود، احمد که کنیه ابوالحسین داشت به فتح اهواز توفیق یافت(۳۲۶ ه. ق) وی غلامان ترک را که بر سرداری «بجکم» در آنجا پناه گرفته بودند متواری ساخت.

علی بن بویه پس از فتح خوزستان عازم فارس شد و احمد نیز کرمان روی آورد و به فتح آن ولایت نایل آمد(۳۳۴ ه. ق) سپس، به بغداد رفت و المستکفی بالله- خلیفه عباسی را مطیع خود ساخت. خلیفه بغداد که پیشرفت های برادر آل بویه را برای العین می دید، به صلاحدید بعضی وزرای خود، از جمله «ابن مقله» با

^۱ - اظهارت حمید بقایی رییس سازمان میراث فرهنگی و گردشگری در مراسم تجلیل از شهدای بویه املش



و احمد را «معزالدوله» نامید.

و احمد را «معزالدوله» نامید.

همان معزالدوله بود که در بغداد دستور داد نسب آل علی (ع) موقوف شود و مراسم عزاداری ماه محرم را برپا داشت. به خصوص، در ایام عاشورای سال ۳۵۲ ه.ق که جمع کثیری در بغداد گرد آمدند و بازارها بسته شد، مردم آنروز آب ننوشتند و در بازارها خیمه برپا کردند و بر آن خیمه ها پلاس آویختند و زنان بر سر و روی خود می کوفتند.

از این زمان رسم زیارت قبور ائمه- علیم السلام- رایج گردید و بغداد به دو قسمت مهم شیعه نشین (کرخ) و سنی نشین تقسیم شد (۳۶۳ ه.ق). همچنین، مقام نقابت علویان هم در زمان آل بویه تاسیس شد.

اماری حمدانی که به حمایت خلیفه به بغداد تاختند، از معزالدوله شکست خوردند. معزالدوله در سال ۳۳۶ ه.ق بصره را تصرف کرد. همچنین در سال ۳۳۷ ه.ق به موصل تاخت و ناصرالدوله حمدانی را فراری ساخت. اقامت معزالدوله در سال ۳۵۶ ه.ق در بغداد ادامه داشت.

عمادالدوله، برادر بزرگتر، (متوفی به سال ۳۳۸ ه.ق) از آنجا که وی پسری نداشت، از رکن الدوله برادرش که در عراق و ری بود درخواست کرد تا «پناه خسرو» پسرش را به شیراز بفرستد که جانشین او شود. این پناه خسرو، لقب «عضدالدوله» یافت و در شیراز به حکمرانی فارس و بنادر و سواحل خلیج فارس پرداخت. رکن الدوله، مردی با تدبیر بود، او در ۳۵۹ ه.ق به کردستان لشکر کشید و حسنویه، پس «حسین کرد» را که حاکم آن ولایت بود، وادار به مصالحه کرد. وزیر او ابوالفتح که فرزند ابن عمید بود، قرار داد مصالحه را امضای کرد.

رکن الدوله با امرای سامانی، به خصوص ابوالحسن سیمجور که از جانب سامانیان حکومت خراسان را داشت، اغلب در کشمکش بود. تنها وقتی صلح میان این دو خانواده رخ داد که امیر نوح سامانی از دختر عضدالدوله خواستگاری کرد و این ازدواج هم صورت گرفت (۳۶۱ ه.ق) تا وقتی معزالدوله زنده بود، میان برادران و خانواده بویه اختلافی نبود. پس از مرگ معزالدوله (۳۵۶ ه.ق) که معزالدوله بختیار، پسر معزالدوله جانشین



عضالدوله در ۳۵۷ ه.ق یک لشکر به کرمان انجام داده بود. عضالدوله پسر رکن الدوله با عضالدوله پسر معزالدوله چندین بار به جنگ پرداخت. یکی از آن جنگها در حوالی بغداد بود که طی آن، عزالدوله شکست خورد و به موصل فرار کرد. معروف است وقتی این خبر را به رکن الدوله رساندند، از شدت خشم خود را از تخت به زیر انداخت و چند روز از خوردن باز ماند.

بعدها، عزالدوله بختیار مورد بخشش امرای آل بویه قرار گرفت. این امر به تدبیر ابوالفتح وزیر انجام یافت. همچنین، در زمان رکن الدوله بود که مذهب شیعه رسمیت کامل یافت و شیخ صدوق- ابن بابویه- که از کتب معروف خود، یعنی «من لا یحضر الفقیه» را که جزء کتب اربعه است، در فقه شیعه تالیف کرد. همچنین، وی در مجالس مباحثه با شیخ صدوق در ری داشت.

رکن الدوله به سال ۳۶۵ ه.ق که به بیماری شدیدی دچار شده بود، امرای آل بویه را احضار کرد و از آنان خواست که پس مرگ او با یکدیگر مخالفت نکنند و سپس ضیافتی در اصفهان فراهم آمد که سه پسر رکن الدوله و سران دیلم در این مجلس بودند. رکن الدوله، در این مجلس عضالدوله را به عنوان ولیعهد خود انتخاب کرد، ولی مملکت را بین پسران تقسیم نمود. تقسیم به این صورت بود که همدان و ری و قزوین را فخرالدوله، اصفهان را به مویدالدوله داد و توصیه کرد که از فرمان برادر بزرگ خود (عضالدوله که حاکم فارس و خوزستان بود) سرنیچند. آنگاه از اصفهان به ری آمد و در محرم سال ۳۶۶ ه.ق وفات کرد.

عضالدوله در این زمان ۴۲ سال داشت و تحت تربیت ابن عمید، مراتب کمالیه را آموخته بود. وی که کنیه ابوشجاع و عنوان شاهنشاه داشت، در سال ۳۶۴ ه.ق وارد بغداد شد و در شوال ۳۶۷ ه.ق به عنوان تعقیب عزالدوله، به موصل تاخت و آن شهر را تسخیر کرد. همچنین، عزالدوله را به قتل رساند و پسر ناصرالدوله حمدانی را نیز مقلوب مرد. همچنین بر دیار بکر و حوضه علیای فرات هم تسلط یافت و در این زمان خلیفه عنوان «تاج المله» را هم به او داد و خلیفه وقت که الطایع الله عباسی بود، اجازه داده بود برای عضالدوله سه نوبت طبل بزنند. که چنین، الطایع دختر عضالدوله را نیز به زنی گرفت.



عضدالدوله در سال ۳۷۱ ه.ق به بهانه تعقیب فخرالدوله، به گرگان روی آورد و آن شهر را تسخیر کرد. در این حین، قابوس و فخرالدوله به خراسان پناه بردند. عضدالدوله در شوال سال ۳۷۲ ه.ق در بغداد به بیماری صرع دچار شد و در همان جا درگذشت. او را در نجف به خاک سپردند. تاسیس بیمارستان عضدی بغداد در سال ۳۷۱ ه.ق به توصیه محمد زکریای رازی، فلیخانه عضدی، کتابخانه عضدی شیراز و بندامیر بر رودکر، از بناهای عضدالدوله است (۳۶۵ ه.ق) مزار سلمان فارسی را نیز او بنا نهاد. در این سالها، مویدالدوله -شاگرد وی- از جانب او در ری حکومت می کرد که صاحب بن عباد، وزیر او شهرتی دارد. بعد از مرگ عضدالدوله، پسرش ابوالفوارس شیر ذیل که لقب «شرف الدوله» داشت به امارت کرمان و فارس رسید اما چهارپسر دیگر عضدالدوله به جان یکدیگر افتادند و فخرالدوله هم ، هرچند خواست اختلافات را رفع کند توفیق نیافت. صمام الدوله و وبهای الدوله همچنان در زد و خورد بودند و نتیجه آن شد که به سال ۳۷۷ ه.ق در جنگی که شرف الدوله با «بدرین حسنویه» کرد، در کرمانشاه شکست خورد. پس از آن، دولت حسنویه در نواحی غرب ایران دوباره جان گرفت.

بهاءالدوله در سال ۳۸۰ ه.ق خوزستان را فتح کرد و فارس و بهبهان را به صمصام الدوله سپرد و خود به بغداد آمد. در سال ۳۸۴۱ ه.ق امیر خلف ابن احمد صفاری در کرمان برآل بویه پیروز شد آنان را از کرمان بیرون راند.

جنگ های متوالی میان برادران و همچنین با عزالدوله بختیار، دولت بویه را سخت تضعیف کرد. بهاءالدویه در سال ۴۰۳ ه.ق در بغداد درگذشت. پس از او، سلطان الدوله پسرش تا سال ۴۱۵ ه.ق و ابوکالیجار مرزبان پسر او تا سال ۴۴۰ ه.ق بر کرمان و نواحی شرقی تسلط داشتند. هم در زمان اوست که «ملک قاورد» سلجوقی بر کرمان تسلط یافت و کرمان را از چنگ آنان خارج ساخت و سلسله سلجوقیان کرمان را تأسیس کرد.

اما دیلیمیان مقیم فارس و خوزستان، ملک رحیم پسر ابوکالیجار را به حکومت برداشتند. او در سال ۴۴۳ ه.ق استخر و شیراز را دوباره به تصرف درآورد. ولی سرانجام در سال ۴۴۷ ه.ق به دست طغرل سلجوقی که



ی که کمک به خلیفه «القائم بامرالله» به بغداد آمده بود اسیر شد و در این زمان، دولت آل‌بویه عملاً پایان یافت. به طور کلی، می‌توان کیفیت حکومت آل بویه را در نواحی ایران، به سه شعبه بالنسبه مستقل

تقسیم کرد:

۱. گروهی که در عراق و اهواز و کرمان حکومت رانند.

۲. آنانی که در عراق و فارس بوده اند.

۳. کسانی که در کرمان و فارس حکومت کردند.

لازم به ذکر است که تکرار نام بسیاری از امرای به سبب جنگ های خانوادگی بود که میان آنان رخ می داد. البته نتیجه این جنگها هم به طور طبیعی تصاحب ولایت یکی توسط دیگری بود.

برادر مجدالدوله که لقب شمس الدوله داشت، مدتی با امرای گرد ائتلاف کرد. از آنجا که خود می خواست بر مجدالدوله پیروزی یابد، جنگ های میان دو برادر در اصفهان رخ داد. یک بار نیز ری را تسخیر کرد. در این جریان، سیده خاتون به دماوند گریخت و مدتها بعد از آن توانست مجدداً به ری بازگردد. وقتی امیر کرد حسنویه- در اثر شورش به قتل رسید، شمس الدوله توانست نقاط مورد تصرف او را به چنگ آورد. بدین ترتیب، مدتها همدان را پایتخت خود ساخت. او در این ایام ابوعلی سینا را برای مدت کوتاهی در همدان به وزارت خود برگماشت.

از کسانی که در ری و همدان حکومت کردند، ابتدا میتوان رکن الدوله را نام برد. پس از او مویدالدوله که تا سال ۳۷۳ ه.ق حکومت ری را داشت. هم او بود که با قابوس در گرگان نیز جنگید. حوزه حکومت او شامل عراق عجم و گرگان و طبرستان بود. وزیر وی نیز، صاحب بن عباد نام داشت. بعد از او، فخرالدوله به حکومت رسید که تا سال ۳۸۷ ه.ق حکومت کرد. وی مدتها با سامانیان و امرای آنان در خراسان کشمکش داشت. همچنین، یک لشکر کشی نیز به اهواز کرد که بی نتیجه بازگشت. فخرالدوله در قلعه طبرک در گذشت. پس از وی، همسرش سیده خاتون جانشین او شد و فرزند خردسالش- ابوطالب رستم- را که لقب



مجدالدوله یافت، سرپرستی می کرد. هم اوست که پس از بلوغ، با رقیبی نیرومند مانند سلطان محمود غزنوی پنجه افکند و بالاخره شکست خورد و اسیر شد (ربیع الثانی ۴۲۰ ه.ق). مجدالدوله راتبعید گونه به

غزنین فرستادند، ولی او بین راه درگذشت. وی در آخرین امیر خاندان بویه بود.»

بویه در گیلان: نام روستایی از سمّام املش در شرق گیلان

بویه در فرهنگ فارسی استاد معین و عمید: آرزو. خواهش. امید

سیمای اقتصادی املش

سیمای اقتصادی

توسعه و آبادانی یک منطقه علاوه بر ارتقای سطح فرهنگی و شعور سیاسی و اجتماعی مردم، نیازمند رشد اقتصادی از دستاوردهای کشاورزی، صنعتی، خدماتی و غیره می باشد.

املش با دارابودن پتانسیل های قوی و نهفته کشاورزی، گردشگری و اقتصادی به نسبت مساحت کم و تراکم جمعیتی خود می تواند در افزایش تولید و اقتصاد ملی و منطقه ای نقش مناسب املش داشته باشد. وجود نیروی انسانی تحصیل کرده و بالنده، منافع بالقوه شهرستان املش به شمار می آیند، که همه فاکتورهای بنیادین را یکجا در راستای توسعه و شکوفای اقتصادی به همراه دارد. ولی متأسفانه، در بن بست قرار گرفتن و انزوای جغرافیایی و همچنین تحمیل افرادی نالایق و بی تجربه درچند دهه گذشته بر هرم مدیریتی این شهرستان، مانع توسعه اقتصادی املش گردیده است.

املش با جمعیتی بالغ بر شصت هزار نفر، همانند سایر مناطقی که از مقامات محلی و لایق محروم هستند به نرخ بیکاری بالایی مبتلا گردیده است. بیکاری یکی از معضلات اصلی اجتماعی و اقتصادی کشور ما شده است، مهار بیکاری و اشتغال زایی نیاز فوری و ضروری کشور و دغدغه بسیاری از خانواده های ایرانی و گیلانی است. پدیده بیکاری تنها اقشار بیکار و خانواده های آنان را تهدید نمی کند، بلکه آثار مخرب آن تمام



امروزه ارتباط مستقیم نرخ بیکاری با بحران های فرهنگی، اجتماعی و امنیتی بر کسی پوشیده نیست و صاحب نظران، بیکاری را عامل ایجاد و تشدید بسیاری از آسیب ها می داند. از طرف دیگر، بیکاری باعث اتلاف منابع انسانی و هدر رفتن سرمایه های عظیمی بوده که برای آموزش و تربیت نیروی انسانی کشور صرف شده است. اینک درصد قابل ملاحظه ای از جمعیت بیکار املش که عده کثیری از آنان نیز تحصیلات دانشگاهی دارند برای احداث واحدهای صنعتی، خدماتی و سایر طرح های اشتغال را در سطح شهرستان املش روزشماری می کنند.

صنایع

واحدهای صنعتی در املش عمدتاً در تولید محصولات غذایی، چوبی و ریسندگی فعالیت دارند. مهمترین صنایع تبدیلی محصولات کشاورزی شهرستان املش شامل کارخانجات چایسازی و شالیکوبی است. اکنون در منطقه املش ۳۶ کارخانه چایسازی فعال با تناژ روزانه بیش از ۸۰۰ تن وجود دارد که از اهمیت بسیار ویژه ای برخوردارند. در بین این کارخانه ها چهارده معصوم (عقاب) بزرگترین واحد چایسازی خاورمیانه به شمار می رود. حدود ۵۰ کارخانه شالیکوبی، صنایع فندق خشک کنی، قند حبه، تولیدی های پوشاک و چند کارگاه چوب بری و تولید مصالح ساختمانی و یک واحد بزرگ ریسندگی با تولید سالانه، ۳۵۰۰ تن نخ پنبه ای و اکریلیک از دیگر مراکز صنعتی این شهرستان است. «به طور کلی صنایع موجود در شهرستان املش را می توان به دوبرخ صنایع دستی و صنایع تولیدی تقسیم نمود، که البته صنایع دستی به مرور زمان تحت تاثیر حادثه تلخ ورود کالاهای چینی قرار گرفته و دچار روزمرگی زودرس گردیده است. هرچند سابقاً صنایع دستی به ویژه کارهای سفالی املش از رونق بیشتری برخوردار بوده و همواره مورد توجه گردشگران و مسافران قرار می گرفت.»

«متأسفانه صنایع تولیدی، به عنوان نماد رونق اقتصادی و پیشرفت یک منطقه، آنطور که شایسته نیروی کار تحصیل کرده املش باشد، نتوانسته رونق چندانی پیدا کند. عدم وجود کارخانه های مدرن و مکانیزه و نیز



کشاورزی و دامی شده است که لزوم توجه بیش از بیش مسئولین امر را می طلبد»

ضمناً یک شهرک صنعتی در بخش رانکوه املش برای ساخت ۶۸ واحد صنعتی زود بازده طراحی شده که هرگاه از ورود اجناس بنجل و نامرغوب چینی و روسی در کشور جلوگیری شود با تسهیلات بانکی و همت خصوصی و تعاونی راه اندازی خواهد شد!

معادن

طی نیم قرن اخیر مشخصات معادن و منابع شناخته شده منطقه املش که برخی از آنها در نوع خود منحصر به فرد هستند بررسی شده و اقدامات اولیه در راستای اکتشاف، استخراج و بهره برداری از آنها انجام گرفته است.

معدن میکای سیاه (بیوتیت)

در سال ۱۳۵۶ گواهینامه کشف این معدن در قریه «یاعلی گوابر» با ذخیره ۵۰۰ هزار تن میکا به نام شخصی (حقیقی) صادر شد. در همان سال با نماینده دارنده گواهینامه کشف، قراردادی برای استخراج و فروش سالانه ۱۵۰۰ تن میکا به مدت پنج سال منعقد گردید. برای تغلیظ میکا هم یک کارخانه در «جورکاسر» جهت فرآوری و بسته بندی میکا از خاک میکادار احداث شده است.

ماده معدنی مورد بحث میکای سیاه از نوع بیوتیت می باشد و اندازه ورقه های بزرگ آهن و منیزیم است. سنگ های اصلی که ماده معدنی را در بر میگیرد از نوع مونچی کرویت است. کریستال های بزرگ میکا در داخل این سنگها مشاهده می گردد و علاوه بر میکا، بلورهای شکلدار در صنایع مختلف به این ماده معدنی اهمیت خاصی بخشیده است. معدن میکای املش دومین معدن میکای کشور و تنها معدن میکای گیلان است. میکا در حفاری چاه های نفت، صنایع الکتریکی (به عنوان عایق حرارتی و الکتریکی)، صنایع لاستیک سازی، کشت و پرورش گیاهان گلخانه ای و غیره مصرف فراوان دارد.



مجموعه گیلان میکا در زمینه تولیدات فرآورده های معدنی از سال ۱۳۶۴ همکاری های خود را با صنعت نفت و گاز شروع کرده و از سال ۱۳۷۸ تاکنون به عنوان تنها تولید کننده عایق های ضدحریق با پایه ورمیکولیت وارد عرصه صنعت کشور گردیده است. گیلان میکا در سایه تحقیقات گسترده خود به تکنولوژی تولید فرآورده هایی با پایه ورمیکولیت دست یافته و کشور ایران را در ردیف معدود کشورهای دارنده این دانش قرار داده است. لازم به توضیح است گیلان میکای املش به عنوان معدنکار پیشکسوت (۱۳۸۰ و ۱۳۸۵) و نمونه کشور (۱۳۷۷) شناخته شده و در چندین انجمن تحقیقات بین المللی عضویت دارد.

پتروشیمی تندگویان- ماهشهر، پتروشیمی برزویه- عسلویه، پالایشگاه گاز پارسیا- لامرد، ایستگاه تقویت فشار گاز- سلمان.

سایر فرآورده های این مجموعه با نام های تجاری ورمیکس، ورمفایر (پوشش های ضدحریق سلولزی/ هیدروکربنی) و ورمیکولیت و غیره می باشد.

مطالعات اکتشافی در مناطق املش (جورکاسر . رانکوه) به وسعت ۵۶ کیلومتر مربع انجام شده است. در سطح املش نیز تعدادی معدن شن و ماسه (ناشی از رسوبات رودخانه های جاری) وجود دارد. سایر معادن املش عبارتند از:

- معدن دولومیت مرّبو

۲- معدن سنگ نمای مرمریت شیه

۳- معدن سنگ نمای مرمریت مطلاکو

«خرید کردن به عنوان یک نیاز روزمره زندگی در بازارهای محلی گیلان معمولاً با لذت زیاد و اقناع کننده ای همراه است. این رضایت هنگامی بیشتر دست می دهد که خریدار بداند چه می خواهد و از کجا باید آن را تهیه نماید.

مردم این خطه در کنار فعالیت های کشاورزی، امکانات قابل توجهی برای خرید محصولات محلی در اختیار دارند. در بازارهای هفتگی که انبوهی از کالاهای متنوع عرصه می شود منظره سرگرم کننده لذت بخشی نیز وجود دارد که خریدار را در انتخاب کالای مورد نظر ترغیب می کند.»

سه شنبه بازار املش در سال ۱۳۱۲ به منظور تأمین مایحتاج ضروری مردم، بدستور نصراله خان صوفی حاکم املش دایر گردید. از آن پس جهت کنترل امنیت و اجاره آن قرارداری بین نصراله خان و آقایان کربلایی رحمت و صمیمی و یوسف عبدی صوفی (دهدار املش) بسته شد.

سه شنبه بازار املش، از بدو تأسیس تاکنون بدون وقفه ادامه داشته و سال به سال بر اثر کثرت جهیت و تنوع کالا بر رونق اش افزوده شده است. بطوریکه کلیه مشاغل پیشه وری کسبه قابت سطح شهر مدیون این روز بازار می باشند. سه شنبه بازار املش به عنوان یکی از مهمترین مبادلات اقتصادی مقام اول استان را دارا می باشد که تنوع و گوناگونی مشاغل پیشه وری تجارت را یکجا گردآورده است، بطوریکه محصولات تولید شده خانگی و انواع ظروف چینی و کریستال را در کنار کالاهای تولیدی پوشاک و میوه و تره بار می توان تهیه نمود. به عبارت دیگر در مدت کوتاهی هر فروشنده ای در این بازار به مشتری خود می رسد و به مبادله مورد نظر دست می زند. فروشندگان سه شنبه بازار املش، اغلب دوره گرد هستند و از شهرهای دور و نزدیک به املش می آین. «آنان کالاهای خود را با وانت در طول روزهای هفته از محلی به محل دیگر حمل می کنند و در این بازار گروهی کالاهای ساخته شده صنعتی و یا محصولات معروف شهری را به مشتریان محلی عرضه می کنند و گروهی دیگر محصولات روستاییان محلی را به مشتریان شهری می فروشند.» در کنار این بازار معروف، سابقاً در جوار کاروانسرای ضمامی بازار فروش دام و اسب نیز دایر بود که امروزه به



املش از تهران و مابقی از اردبیل، رشت و سایر شهرهای گیلان و مازندران می باشد.

چهره پردازان اصلی سه شنبه بازار املش عموماً «زنان» هستند که در روز بازار حضور فعالی داشته و با سلیقه های مناسب و بادر نظر گرفتن بنیه مالی مشغول خرید می شوند. سابقاً زنان گالش (گالش زنان) با لباس های محلی در طول بازار نظر هر بیننده تازه واردی را که به املش می آمد جلب می کرد.

مشارکت زنان روستایی (عموماً گالش ها) در مباله و فروش کالاهای سنتی و میوه و سبزی و فرآورده های لبنی منظره ای از تلاش و سخت کوشی آنها را در میان سوز و سرمای زمستان و گرما و شرجی تابستان در یادها باقی می گذارد و جالب آنکه بیشتر دید و بازدیدها و آشنایی ها در بازار صورت می گیرد و چه بسیار آشنایی های بازار که به ازدواج و خاطرخواهی منتهی می شود. فروشندگان عرضه ی کالا بیشتر از شهرهای رودسر، لنگرود و بویژه فروشندگان دوره گرد ترک زبان ساکن شهرهای شرق گیلان هستند که باعث گرمی بازار، رقابت و رونق آن می شوند. حضور میوه فروشان و ماهی فروشان نیز خالی از رونق نیست. قیمت کالا در این روز همچون بورس «تفت لندن» ساعت می زند! در این بازار فروشندگان زیاد و رقابت آنقدر شدید است که عصرها قیمت میوه و تره بار به یک سوم آن نسبت به روزهای دیگر هفته می رسد.

همه هفته، گردش مالی در بازار املش (در بین کسبه ثابت و دوره گرد) بالغ بر یک میلیارد تومان برآورد می گردد که اگر شهرداری تدبیری به خرج دهد می تواند با تأسیس یک بازارچه مکانیزه، ضمن کاهش آلودگی زیست محیطی و کنترل ترافیک سرسام آور، ده ها فرصت شغلی برای افراد بومی ایجاد و موجب خشنودی و رضایت عمومی گردد.



بناها و آثار تاریخی املش

«بارندگی های فراوان، هوای بسیار مرطوب و شرجی، آفت های بزرگ بناهای تاریخی گیلان زمین می باشد. خشت در صفحات خشک ایران یعنی حاشیه کویر صدها سال دوام می آورد. اما آجر و سنگ در صفحات شمالی کشور عمر زیادی ندارد. در این مناطق نباید در پی بناهای پانصد ششصد ساله بود، زیرا هیچ بنایی، هر قدر هم محکم ساخته شده باشد در مقابل عوارض جوی و وضعیت اقلیمی گیلان پایدار و استوار نمی ماند. در منطقه ما بناهای صد و دویست ساله را باید قدیمی دانست و به ثبت و ضبط آن پرداخت. زیرا زمانی نخواهد گذشت که از این بناها نیز اثری برجای نخواهد ماند.»

در املش بیش از بیست باب عمارت هنری با قدمت بالای صدسال وجود دارد که در سراسر گیلان بی نظیر و منحصر به فرد است. لیکن تاکنون در اثر عدم اعتبار کافی و سهل انگاری برخی از مسئولان، جز «عمارت تقی خان صوفی» هیچ اقدامی در جهت مرمت و یا خریداری آنها صورت نگرفته است.

عمارت میرزا یحیی خان صوفی در امام، عمارت و باغ منجم باشی در مربو، عمارت محمد تقی خان صوفی، عمارت عبدالعلی خان صوفی، عمارت احمدعلی خان صوفی، عمارت میرزا یوسف خان طاهری، عمارت گوهر تاج خانم، عمارت صوفی نعمتی (حسین آقا خیاط) و خانه های قدیمی دکتر جهانگیر خان، وهاب خان، مسعود خان، کاظم خان، رضا خان، عزت اله خان، هادی خان، مهدی خان، سلیمان خان، شکراله خان، عنایتی، علوی، دلکش، ترابی، بی آزار، عباسی، هادی پور، صمدی و.... از جمله بناهای قدیمی املش محسوب می شوند.

گیلان با وسعت کم، بی نظیرترین معماری را در پهنه جغرافیایی خود آفریده است. در این استان بیش از ۱۵۰ نوع معماری شهری و روستایی وجود دارد که در نوع خود در کشور بی نظیر و شگفت انگیز است. موزه میراث روستایی سراوان رشت (اولین و تنها موزه میراث روستایی در کشور) تاکنون چندین نمونه واقعی از معماری سنتی گیلان را به نمایش گذاشته و در آینده نزدیک تمام گونه های معماری (آثار و ابنیه روستایی) گیلان به صورت اصلی در آنجا استقرار می یابد. اما آنچه که بناها و آثار تاریخی دوره قاجاریه و پهلوی اول



گیلان به صورت یکجا در خود جای داده مجموعه عمارت های هنری خاندان صوفی املش است. در ادامه توصیف چند عمارت تاریخی اشاره می گردد.

عمارت محمدتقی خان صوفی^۱

«این بنا که در ضلع غربی پارک میرزا کوچک و در زمینی به مساحت ۴۰۰۰ مترمربع در دوطبقه با زیربنای ۷۵۰ مترمربع و با استفاده از مصالح سنتی (آجر، چوب و ملات آهک) ساخته شده، قرار دارد.

پوشش بنا به صورت سه پشته و سفال پوش با کف های چوبی است و در پشت خانه، مطبخ، اصطبل و حمام خزینه داری وجود دارد. حیاط آن به صورت باغچه بندی بسیار زیبا و به شکل مستطیل است که در وسط آن حوض با کاشی های فیروزه ای قرار دارد. سردر ورودی بنا بسیار زیبا و پرکار است. از داخل بر بالای آن رو شیر گچبری شده و بر بدنه ی آن قاب هایی از سنگ ریزه ساخته اند. در کف طبقه ی اول و بر روی دیواره های این طبقه گل هایی به وسیله برش آهکی پدید آورده اند. گچبری ها در داخل ساختمان و در لبه ی سقف و برپیش بخاری و طاقچه ها کاملاً نمایان است. ساخت این بنا ۱۳۲۴ ه.ق بوده که توسط استاد رضا انجام شده. میراث فرهنگی و گردشگری استان گیلان درصدد خرید این بنای تاریخی می باشد تا در آینده نزدیک بزرگترین موزه شرق گیلان را دراملش تأسیس نماید.

عمارت عبدالعلی خان صوفی

در شهرستان املش [محلۀ پارک]، یکی از زیباترین بناهای عصر قاجاریه در گیلان به شمار می رود. این بنا در دو طبقه در میان حیاط بزرگی که باغچه ها و درخت کاری های زیبا تزئین شده است جلوه گری می نماید. جلوی این بنا حوض بزرگی قرار دارد که ساختمان جلوه ی بیشتری داده است. به خاطر مقابله با رطوبت زیاد، این ساختمان حدود یک متر از سطح حیاط بلندتر ساخته شده است. زیربنای ۴۵۰ مترمربع در دو طبقه می باشد. طبقه همکف (اندرون خانه) مربوط به خدمه بوده و طبقه ی اول که از نظر اقلیمی

^۱ برای مشاهده تصاویر مناظر و بناهای املش به وب سایت www.Amlashook.com مراجعه نمایید.



کاملاً رعایت شده است، در مرکز طبقه ی اول شاه نشین خانه (تالار پذیرایی) و در طرفیت آن، دو اتاق که به ایوان های شرقی و غربی که از خصوصیات معماری منطقه شمال است راه می یابند. نورگیرهای تالار و اتاق های جانبی با کرسی های بسیار زیبا که رنگ و تناسبات آنها هریک به دلیلی خاص انتخاب شده، تزیین شده است. همچنین تزیینات داخل اتاق ها و سقف خانه با نقش و نگارهای بسیار زیبا گچ بری شده است. مصالح به کار رفته عموماً آجر، چوب و سفال بوده که از مصالح بومی منطقه هستند. پره سربندی (دامنه) برای جلوگیری از برخورد رده ی باران با بدنه ی ساختمان به صورت شیر سر خراطی شده در سه طبقه دامنه ی زیبایی با عرض زیاد به وجود آورده است. پوشش سفال سربندی با رنگ قهوه ای خود به صورت نگینی در فضای سبز محیط جلوه گری می کند. به طور کلی به علت قدمت و ویژگی های هنری که این بنا داراست، می توان آن را زمره بناهای تاریخی با ارزش قلمداد کرد و به عنوان الگویی از منازل اشرافی و بومی مورد بررسی قرار داد.»

عمارت احمدعلی خان صوفی

«این ساختمان دوطبقه در محله ی سرچور املش در میان حیاط بزرگی که با باغچه و درخت کاری های زیبا تزیین شده، انسان را مبهوت جلوه خود می کند.

طبقه ی همکف از دو بخش سرایداری و یک بخش برای صاحب خانه تشکیل شده است. طبقه ی اول (بالا) محل تشریفات و تالار پذیرایی است. در پلان خانه راه پله در دو طرف تعبیه شده است و تزیینات کاشی بر روی پله ها زیبایی آن را دوچندان کرده است.

در مرکز طبقه اول، شاه نشین خانه و در طرفیت، دواتاق وجود دارد که به ایوان های شرقی و غربی راه می یابد. تالار طبقه ی اول با کرسی و شیشه های رنگین تزیین شده، همچنین داخل اتاق ها و سقف خانه با نقش های زیبا گچ بری شده است.



می‌توان بنا را به عنوان نمونه‌ای از منازل اشرافی و بومی منطقه دانست.^۱

موسسه مجتبی‌الملک

^۱ - باستان‌شناسی املش تألیف ولی جهانی

فهرست ثبت آثار باستانی املش در سازمان میراث فرهنگی

ردیف	نام اثر	نشانی اثر	شماره ثبت
۱	خانه محمدتقی خان صوفی	دهستان سُمَام - روستای امام	۱۰۵۸۴
۲	خانه امان اله خان صوفی	دهستان سُمَام - روستای امام	۱۰۵۸۵
۳	خانه میرزا یوسف طاهری	املش - ضلع جنوبی پارک میرزا کوچک	۱۰۵۸۶
۴	خانه هادی عنایتی صوفی	دهستان سُمَام - روستای امام	۱۰۵۸۷
۵	گورستان جاوید دشت	دهستان کُجید - شمال روستای کُجید	۱۰۵۹۹
۶	محوطه تاریخی کُجید	دهستان کُجید - ۳۰۰ متری غرب پاسگاه	۱۰۶۰۰
۷	محوطه تاریخی خوش خانی	دهستان سُمَام - ۵ کیلومتری غرب	۱۰۶۰۱
۸	تپه باستانی موسی کلایه	دهستان سُمَام، غرب روستای موسی کلایه	۱۰۶۰۲
۹	گورستان تاریخی زرچاک	دهستان کُجید - روستای زرچاک	۱۰۶۰۳
۱۰	گورستان تاریخی لاغرزمین	دهستان سُمَام - جنوب شرق گورج	۱۰۶۰۴
۱۱	تپه باستانی نصف چوری	دهستان کُجید - شمال دیماجانک	۱۰۶۰۵
۱۲	بقعه باباجان دره	دهستان کُجید - روستای باباجان دره	۱۰۶۰۶
۱۳	حمام قدیمی کهنه گوینه	دهستان شبخوس لات - کهنه گوینه	۱۰۶۰۷
۱۴	بقعه آقا سیدعلی کیا	املش شمالی - روستای شکرپس	۱۰۶۰۸
۱۵	بقعه آقا سید احمد	املش شمالی - روستای اشکیت	۱۰۶۰۹
۱۶	بقعه آقا سید جمال‌الدین	دهستان سُمَام - شمال شرقی کاکرود	۱۰۶۱۰
۱۷	پل خشتی املش	املش - روبروی خانه احمدعلی خان صوفی	۱۰۶۱۱
۱۸	تپه باستانی بی نیکی	دهستان سُمَام - شمال شرقی گورج	۱۰۶۱۲
۱۹	محوطه تاریخی کوته سر	دهستان سُمَام - روستای کلارود	۱۰۶۱۳
۲۰	گورستان غیاث آباد	دهستان سُمَام - جنوب روستای مربو	۱۰۶۱۴
۲۱	دیلمان خوتن سر	دهستان سُمَام - غرب روستای مربو	۱۰۶۱۵
۲۲	غار تاریخی تلابن گورج	دهستان سُمَام - یک کیلومتری گورج	۱۰۶۱۶
۲۳	تپه گل گاوزبان مالگاه	دهستان سُمَام - شمال روستای ام	۱۰۶۱۷
۲۴	شاه نشین قلعه تماجان	دهستان کُجید - شرق روستای تماجان	۱۰۶۱۸
۲۵	محوطه تاریخی آستان کلا	دهستان سُمَام - شمال شرق کاکرود	۱۰۶۱۹
۲۶	محوطه تاریخی کیا (الف)	دهستان کُجید - غرب روستای کُجید	۱۰۶۲۰
۲۷	محوطه تاریخی کیا (ب)	دهستان کُجید - غرب روستای کُجید	۱۰۶۲۱

۱۰۶۲۲	دهستان سُمَام - جنوب ملکوت و لله	گورستان اسلامی ملکوت	۲۸
۱۰۶۲۳	دهستان سُمَام - شمال روستای شیرچاک علیا	قبر بابا ملهود	۲۹
۱۰۶۲۴	دهستان سُمَام - جنوب روستای ملکوت	گورستان تاریخی لله جار	۳۰
۱۰۶۲۵	املش جنوبی شمال شرق نارنج دارین	تپه تاریخی آقابنده	۳۱
۱۰۶۲۶	رانکوه شبخوس لات غرب بخشداری	تپه باستانی قلاکوتی	۳۲
۱۰۶۲۷	دهستان کجید روستای استخرسر (کنار چشمه)	محوطه تاریخی استخرسر	۳۳
۱۰۶۲۸	دهستان کجید شمال شرق تماجان	محوطه قبرستان لنگه تماجان	۳۴
۱۰۶۲۹	رانکوه جنوب شرق پایین محله آسیب سران	محوطه تاریخی آسیابسران	۳۵
۱۰۶۳۰	دهستان سُمَام ۵۰۰ متری غرب بویه	تپه باستانی کوته سر	۳۶
۱۰۶۳۱	دهستان سُمَام شمال بویه	گورستان تاریخی گردنه سر	۳۷
۱۰۶۳۲	دهستان سُمَام شمال کاکرود	محوطه جورخانان سر	۳۸
۱۰۶۳۳	دهستان کجید شمال کجید	محوطه تاریخی بشمن کندسر	۳۹
۱۰۶۳۴	دهستان سُمَام جنوب موسی کلایه	گورستان تاریخی نقاره کول	۴۰
۱۰۶۳۵	دهستان سُمَام ۲۰۰ متری شمال ملکوت	گورستان سوخته ملکوت	۴۱
۱۰۶۳۶	دهستان سُمَام غرب موسی کلایه	گورستان تاریخی بیجارگه	۴۲
۱۰۶۳۷	- دهستان سُمَام شمال اسک	پناه گاههای صخره ای اسک	۴۳
۱۰۶۳۸	دهستان سُمَام ۷۰۰ متری شمال موسی کلایه	گورستان تاریخی گلیم کر	۴۴
۱۰۶۳۹	دهستان کجید جنوب شرق اربوداردشت	محوطه تاریخی سراسر	۴۵
۱۰۶۴۰	دهستان کجید شمال شرق الله کلنگه	گورستان اسلامی الله کلنگه	۴۶
۱۰۶۴۱	دهستان کجید شمال دیماجانکش	شاه نشین قلعه نفت خانی	۴۷
۱۰۶۴۲	دهستان کجید شمال دیماجانکش	محوطه تاریخی نفت خانی	۴۸
۱۰۶۴۳	۵ کیلومتری شمال شرقی دیماجانکش	گورستان تاریخی نفت خانی	۴۹
۱۰۶۴۴	دهستان سُمَام شمال بویه	محوطه تاریخی زرنشین بویه	۵۰
۱۰۶۴۵	دهستان سُمَام شمال و غرب سیاه کوه	محوطه تاریخی سیاه	۵۱
۱۰۶۴۶	دهستان کجید ۲ کیلومتری شمال امام	محوطه تاریخی میل امام	۵۲
۱۰۶۴۷	دهستان سُمَام ۲۰۰ متر غرب موسی کلایه	گورستان اسلامی موسی	۵۳
۱۰۶۴۸	۵۰۰ متری جنوب غربی شهر سُمَام	محوطه شماره ۱ شهر سُمَام	۵۴
۱۰۶۴۹	دهستان کجید روستای کرفکش	گورستان خشک لنگه	۵۵
۱۰۶۵۰	دهستان سُمَام شرق روستای ملکوت	تپه باستانی سفیدکل زازل	۵۶
۱۰۶۵۱	دهستان سُمَام شمال شرق زازل	تپه باستانی شیرخانی	۵۷
۱۰۶۵۲	دهستان سُمَام جنوب شرق گورج	محوطه باستانی لاغر زمین	۵۸
۱۰۶۵۳	دهستان سُمَام شمال شرق گورج	قلعه شاه نشین گورج	۵۹

۶۰	تپه باستانی سیاخولک	دهستان سُمَام شمال سیاخولک	۱۰۶۵۴
۶۱	محوطه باستانی سیدسرا	دهستان سُمَام جنوب سیدسرا	۱۰۶۵۵
۶۲	گورستان جاوید دشت	دهستان کجید شمال کجید	۱۰۶۵۶
۶۳	محوطه تاریخی شاه نشین تپه	حد فاصل تماجان به قلعه تماجان	۱۰۶۵۷
۶۴	گورستان اسلامی گاره سر	دهستان سُمَام ۱۰۰ متری غرب اسک	۱۰۶۵۸
۶۵	گورستان تاریخی جوچال	دهستان سُمَام غرب سیاه کوه	۱۰۶۵۹
۶۶	گورستان اسلامی زازل	دهستان سُمَام جنوب زازل	۱۰۶۶۰
۶۷	محوطه تاریخی چاک	یک کیلومتری جنوب شهر سُمَام	۱۰۶۶۱
۶۸	گورستان سفید کل	جنوب جاده و شمال شرق سیاه کوه	۱۰۶۶۲
۶۹	گورستان تاریخی تماجان	دهستان کجید شمال شرق تماجان	۱۰۶۶۳
۷۰	محوطه تاریخی بالم بر	سه کیلومتری شمال روستای شیرچاک	۱۰۶۶۴
۷۱	گورستان تاریخی خرمن لونه	دهستان سُمَام ۵۰۰ متری غرب امام	۱۰۶۶۵
۷۲	تپه باستانی شهر سُمَام	دهستان کجید جنوب شرق شهر سُمَام	۱۰۶۶۶
۷۳	بقایای استخر قدیمی شهر سُمَام	دهستان کجید یک کیلومتری شهر سُمَام	۱۰۶۶۷
۷۴	گورستان قدیمی سرخ زیمی	یک کیلومتری جنوب غرب کلام رود	۱۰۶۶۸
۷۵	گورستان تاریخی تلاسرا	دهستان سُمَام ۲۵۰ متری شرق کشمش	۱۰۶۶۹
۷۶	گورستان تاریخی طلاچال	دهستان سُمَام شمال شرق ملکوت	۱۰۶۷۰
۷۷	گورستان تاریخی مربو	۲۰۰ متری غرب روستای مربو	۱۰۶۷۱
۷۸	محوطه تاریخی سراسر	دهستان کجید شرق اربوداردشت	۱۰۶۷۲
۷۹	گورستان گاوسره چال امام	دهستان سُمَام ۱۰۰ متری غرب امام	۱۰۶۷۳
۸۰	تپه باستانی زازل	دهستان سُمَام شرق روستای زازل	۱۰۶۷۴
۸۱	محوطه چورن سر کشمش	دهستان سُمَام جنوب کشمش	۱۰۶۷۵
۸۲	گورستان تاریخی لیار چاله	دهستان سُمَام غرب روستای امام	۱۰۶۷۶
۸۳	محوطه تاریخی زازل	دهستان سُمَام شرق روستای زازل	۱۰۶۷۷
۸۴	گورستان سر تربت ۲	دهستان کجید شمال سر تربت	۱۰۶۷۸
۸۵	محوطه تاریخی تلاسربویه	دهستان سُمَام ۲۰۰ متری غرب بویه	۱۰۶۷۹
۸۶	محوطه تاریخی اربوداردشت	دهستان کجید شرق اربوداردشت	۱۰۶۸۰
۸۷	محوطه تاریخی سید سرا	بافت مرکزی و اطراف سیدسرا	۱۰۶۸۱
۸۸	گورستان سر تربت ۳	۳۵۰ متری شمال روستای سر تربت	۱۰۶۸۲
۸۹	محوطه تاریخی لیسین سر	دهستان سُمَام ۱۰۰ متری شرق سیاه کوه	۱۰۶۸۳
۹۰	محوطه تاریخی آغوزدارین	جنوب جاده شوک به مطلاکوه	۱۰۶۸۴

«استان گیلان یکی از غنی ترین گنجینه های فرهنگ موسیقی را داراست. نقاط مختلف گیلان چه از نظر تنوع آوازاها و چه از لحاظ خصوصیات ملودی و ریتم از سبک های متفاوتی برخوردارند و این تفاوت سبک بخصوص بین موسیقی مردم تالش با موسیقی محلی مناطق دیلمان و سایر نواحی شرق گیلان به چشم می خورد. مجموعه موسیقی گیلان مجموعه دردها، عشق ها، حرمان ها، اتفاقات مهم سیاسی و اجتماعی و.... می باشد و خصوصاً موسیقی کودک که خود مقوله ایست بسیار مدرن که سالهاست دنیای غرب روی آن مانور می دهند از قدیم الایام در این سرزمین وجود داشته و یا بسیاری از آیین که اشعار ملودیک داشته اند جایگاهی ویژه دارند.

آهنگ های گیلان از طبیعت الهام گرفته اند و غالباً به صورت بکر و دست نخورده باقی مانده اند. تاریخ تحول و یا مطرح شدن موسیقی گیلان در موسیقی کشور به دوره استاد ابوالحسن صبا نایغه موسیقی کشور می رسد و تا قبل از ایشان نه صدا و سیمایی وجود داشت که امکان پخش موسیقی آن زمان گیلان را داشته باشد و نه نوازندگان یا خوانندگانی که به مرکز راه یابند، دوره صبا نقطه عطفی در موسیقی گیلان می باشد. با آمدن استاد ابوالحسن صبا و انتصاب ایشان به عنوان ریاست هنرستان صنایع ظریفه رشت توسط کلنل وزیری وضع موسیقی گیلان چه از نظر آموزش و تدریس، چه نوازندگی و چه پژوهش بسیار تحول یافت. آن چه که مدنظر است توجه صبا به موسیقی نواحی و انضمام مقام ها و قطعات گیلکی به ردیف موسیقی ایران به نام ردیف صبا می باشد.

بنا به اظهار همه موسیقیدانان همدوره صبا و شاگردانش آوازه های دیلمان، چوپانی، غم انگیز، گیلکی و.... قطعاتی مانند: زرد ملیحه، رقص چوبی، کوهستانی و.... توسط صبا از گیلان به موسیقی ملی راه یافت که این درخور ستایشی بی اندازه است. زنده یاد صبا راز غنای کوهستان های گیلان را دریافته بود و بارها به مناطق



کوهستانی دیلمان، املش و اشکورات سفر کرده و با نوازندگان بسیاری ملاقات نمود. از جمله مرحوم اکبرخان و فیض الله خان تارنواز. اما بعد از صبا هیچ کس نه اینکه کاری برای موسیقی گیلان نکرد بلکه با ساختن آهنگ ها و ترانه هایی سبک و بی مایه، باعث تحقیر موسیقی فاخر گیلان شدند. البته لازم به ذکر است که در حدود شصت سال پیش توسط استاد محمد آشورپور ترانه های زیبایی در قالب چهار کاست به بازار عرضه شد که هم اکنون جزو بهترین آثار محلی گیلان محسوب می شوند. بعد از احمد آشورپور، خانم شمس و آقای جفرودی، تنها کسی که توانست تا اندازه ای خود را به موسیقی کوهستان نزدیک کند، پوررضا بود. بزرگانی چون آریاپاد، خیرخواه، شیون فومنی، محمدولی مظفری کجیدی و بسیاری دیگر ترانه هایی را به پوررضا دادند که با صدای ملکوتی او شهره آفاق شدند.

تقسیم بندی ترانه های عامیانه گیلان

ساختمان ترانه های عامیانه گیلان را به ۳ نوع تقسیم کرده اند:

نوع اول آهنگهایی که ساختمان آنها از چند جمله کوتاه؛ هم قرینه و متوازن تشکیل شده و بیشتر ترانه های محلی گیلان را شامل می شود. شکل و ساختمان این نوع ترانه ها به صورت نیم طی جملات بعدی اندکی گسترش می یابد و بعد به این نوع ترانه ها به صورت برگردان از نو نمودار می شود.

نوع دوم ترانه های عامیانه از نظر ساختمان و جمله بندی و وزن وسیع تر از انواع دیگر است و بی شباهت به موسیقی کلاسیک و آوازی ایران نیست و از جمله روش توسعه و گسترش آهنگ ها و نیز وزن و ریتم آنها، برخی از خصوصیات آوازاها و دستگاه ها را به خاطر می آورد.

نوع سوم آهنگ های رقص است که فاقد کلام می باشد و معمولاً طی مراسمی همراه با رقص اجرا می شود.

تقسیمات موسیقی گالشی

شامل ترانه های شالیکاری که با تشنه نوازی و صداهایی با استفاده از لب و گلو توسط زنان به نام گلوبون ساز اجرا می شود.

موسیقی هجر: (سبوله - رعنا - کوتولای - دماغ درازه و...)



موسیقی آیینی

انواع چاوشی، سحرخوانی، شهادت خوانی

خوردتابی، عروس گله

موسیقی کار

موسیقی شالیزار (مجموعه ای از آوازاها و ترانه های زن های شالیکار)

موسیقی شبانی، گله داری

موسیقی کودک

ملودی ها و ریتم های بازی کودکان

انواع مولودی های تحبیب یا نازدادن بچه ها

مجموعه ای از لالایی ها و گهواره جنبانی ها (آوازی و ترانه ای)

مقام ها موسیقی عامه

ترانه ها، قطعات آوازی، قطعات سازی

جا دارد در اینجا کمی از پیشگامان و دست اندرکاران موسیقی املش یاد کنیم، رحمتی ها و رحمت پناخه ها، نوایان ها (صدای آسمانی)، رسولی ها، رحمانی ها، استاد رحمان مبارکی (سازنده آلات موسیقی)، افشین غلامی، اکبر رضانی، احمدرضا علیدوست، پویان محسن دخت، محمود جمشیدی (مسول هماهنگی گروه موسیقی املش)، حسن قربان زاده امام و ربیعی (گروه سزار)، و... که نغمه های دلکش و موسیقی روح پرور آنان سالها طنین انداز فضای شهرمان بوده و هست.



رحمت پناه های رحمت پناه و رحمتی از مجموعه هنرمندان موروثی موسیقی گالشی گیلان اند زنده یاد حسن رحمت پناه فرزند موسی رحمت پناه بود که در این خانواده شاید بالغ بر چند نسل موسیقی وجود داشته و پدر و پدربزرگ موسی نیز اهل موسیقی یعنی نوازندگی کمانچه، ویلن محلی، ساز و نقاره و خوانندگی بودند.

زنده یاد استاد رحمت رحمتی نوازنده ی ویلن و سرنای گیلان، استاد تراب خان انوری یکی از بزرگترین خوانندگان آوازهای گیل و گالش و نوازنده ی نقاره و دایره گیلان، زنده یاد استاد حجت الله پورمراد نوازنده سرنای و زنده یاد محمودخان رحمتی که سالیان متمادی در زمهره پیشکسوت و پیر مطرب های گیلان بود. آنان به همراه سایر هنرمندان موسیقی گالشی سالها بود که غربت خود را ترانه می خواندند، می رقصند، گریه می کنند، می خندند ... آنها آنقدر زمینی خدا را می جویند و می یابند که عارفان و زاهدان در هفت رواق آسمان ها نمی توانند! آنقدر غصه هایشان مال خودشان است که نیازی به تحصیلات، نت، ردیف آوازی، قافیه، عروض و... ندارند! غربت آنها از همین است که امروز کسی را میبینند و فردا که از دست شان رفت نمی گویند مرد، می گویند: موقوف شده! (موقوف ببوی) می گویند: خاک خیلی پست است! می گویند سرم مزار ما با ساز و آواز بیایید!! آری این ها نوازندگان و خوانندگان غربی ها و تنهایی های همه عمرند که در کسوت هنرمندان (لوطی ها) ی گیلای زمین (گالش ها) ی کوهپایه های شرق و جنوب شرقی گیلان خواندند و مردند و ماندند! هنوز هم لابلای کاست های از مومیایی غربت و تحجر درآمده، نفیر سوزناک کمانچه ها، لله ها، ویلن ها و شرفشادی هایشان بگوش می رسند، همین خاک پست! بسیاری شان را دربر گرفته و سال های خاموشی چند دهه اخیر بسیاری دیگر را از ما گرفت. دریغا که این لوطیان و لولیان خوش آواز همیشه دردمند و همیشه خندان! مطرب های گالشی گیلان نسل شان روبه نابودی است، آنها که رفتند، رفتند اما آنها که مانده اند غصه سکوت و فراموشی را همراه با صدای بی درد کیبوردها و پرکاشنها تحمل می کنند، خون می خورند و تتمه خود را در انزوایی وحشتناک تر از زندان سکندر، به امید رهایی به سوی ملک سلیمان می سپرند.



«اندر بحوالیم میزان تاثیرگذاری افراد را در حوزه موسیقی گالشی گیلان بررسی کنیم، بدون تردید تاثیرگذاری افراد را در حوزه موسیقی گالشی و معیار می تواند باشد، اما نکته ای بسیار قابل توجه در اینجا به چشم می خورد و آنهم ورود ویلن به عرصه موسیقی گیلان است.

ویلن سازيست غربی که در دوره قاجار خصوصاً در زمان زنده یاد صبا متاسفانه پیوندی ناگسستنی با موسیقی ایرانی پیدا نمود، از طرفی هم صنعت و صدای پایین کمانچه، قابلیت های بالای ویلن خصوصاً در اجراهای مجلسی و استفاده از این ساز بخصوص توسط بزرگان موسیقی کشور مانند صبا، خالقی، تجویدی و... باعث ایجاد نوعی مشروعیت برای ویلن آنهم در جهت جایگزینی این ساز با کمانچه را کنار گذاشته و ویلن به سرعت جای خود را در موسیقی محلی گیلان نواختن کمانچه را کنار گذاشته و ویلن به سرعت جا خود را در موسیقی محلی پیوسته باشد اما برخوردی متفاوت با این موضوع در گیلان باعث خط خوردن تعداد بی شماری از هنرمندان این خطّه گردید. ویلن در گیلان بخصوص در کوهپایه های شرق گیلان مخاطبین بی شماری دارد، حتی به جرات می توان گفت- اگر ویلن و نوازندگان این ساز را نادیده بگیریم ظلم بزرگی در حق موسیقی گیلان کرده ایم.¹

البته گفتنی است که روستای شیه از توابع املش یکی از مراکز اصلی موسیقی فلکلوریک گالشی می باشد و از روزگاران کهن تا به امروز نوازندگان مشهوری را پرورش داده است.

سیاگالش

«در گیلان به عنصری اسطوره ای به نام «سیاگالش» برمی خوریم که در فرهنگ آن دسته از مردمان این سرزمین که در کار نگهداری دام می باشند، جایگاهی خاص دارد. سیاگالش موجودی است خیالی که پاره ای باورهای مربوط به او از این قرار است. برای دیدن سیاگالش باید نیت پاک داشت. سیاگالش ممکن است به شکل حیوانات و معمولاً حیوانات حلال گوشت درآید اما بیشتر به شکل چوپان و جوان سیه چرده

¹ -جا دارد از آقای رضائی مدیر موسسه موسیقی درویش خان لنگرود- بنیانگذار سایت موسیقی گیل و گاش که بیش از دو دهه در ترویج و احیای موسیقی گالشی فعالیت بی شائبه ای دارند، تقدیر نمود.



شود، او را خوشبخت می کند و اگر بر کسی خشم بگیرد، او را آزار می دهد. وقتی سیاگالش بر کسی ظاهر شود، اگر آن شخص او را بشناسد، هرچه از او بخواهد، برایش انجام می دهد و به هر کس نظر کند زندگیش پربرکت می شود. اگر به کسی تخم مرغ بدهد و او آن را در انبار برنج خود بگذارد و یا اگر به شخص قورمه بدهد و وی آن را به ظرف قورمه بیافزاید آن برنج و قورمه هرگز تمام نخواهد شد. سیاگالش قورمه چوپانان پاکدل را نگهداری و مراقبت می کند و به چوپانی که چارپایان را گرمی بدارد رشته ای سحرآمیز می بخشد، که با آن گاوهای سرکش و شرور را مطیع سازد. اگر گاوی در جنگل بزدايد، او را یاری می دهد و در برابر حیوانات وحشی از او حمایت می کند.

سیاگالش احتمالاً بازمانده اسطوره های کهن اقوام (گالش) است و به نوبه خود در فرهنگ امروز نماد ذهنی نیازهای مادی مردمی است که معیشت شان مبتنی بر دامداری و شبانی است. سیاگالش باتوجه به نقش همانندی که با برخی شخصیت های اسطوره ای در فرهنگ مناطق همسایه و یا سایر مناطق در ارتباط با این حوزه دارد، حاصل تداخل فرهنگی یا بیانگر نیازهای مشترک جوامع و گروه های انسانی است، که احتمالاً در هر جامعه به طور جداگانه و متناسب با مقتضیات آن جامعه بوجود می آیند و طبعاً دارای وجوه مشترکی هستند. به هر حال و بر اساس هر ریشه و اصلی که باشد سیاگالش هنوز در فرهنگ جنگل نشینان دامدار این منطقه نفوذی عمیق دارد و بسیاری از چوپانان و شکارچیان نکات بسیاری را رعایت می کنند تا شاید مورد حمایت سیاگالش قرار گیرند و یا از خشم او در امان بمانند.»

آفتاب خواهی

«گیلان، همه سرسبزی و طراوت طبیعی خود را مدیون رطوبتی است که گاهگاه به صددرصد نزدیک می شود و بارانی که بیش از دویست روز سال می بارد، هر قطره اش باغی با طراوت و شاخه ای پرگل را نوید می دهد. در این سرزمین بهشت آسا که گاه درخشک ترین ماه سال باران های بسیار مفید و هستی بخش، کام تشنه کشتزارها را سیراب می کند و امید رستن جوانه های تازه را در دل شاخه های کهن می پرورد،



مسئله آفرین و زیانبخش باشد. هریک از این دودایگان جان پرور (آفتاب و باران) که نباشد، کار کشت و دیگر مسائل تولید زراعی لنگ می شود و همه چیز به طرز ناامید کننده ای معوق می ماند و کارها را برای دسترسی به یک محصول خوب و مکفی معطل می گذارد. چهره درهم کشیدن آسمان تولید زراعی لنگ می شود و همه چیز به طرز ناامید کننده ای معوق می ماند و کارها را برای دسترسی به یک محصول خوب و مکفی معطل می گذارد. چهره درهم کشیدن آسمان در فصل به آب کردن شلتوک در ابتدای بهار و یا خزانه (توم بیجار) گیری برای کشت و باروری شالیزارها و یا هنگام دروی این محصول استراتژیک در پایان تابستان و یا دروی دیک زارهای گندم مناطق کوهستانی و خرمن کردن محصول گندم و.... می تواند، علاوه بر خراب کردن شالی نورسته و یا خوشه های به بار نشسته، خیلی از کارهای کشت و زرع را معوق بگذارد. زیان های غیرقابل جبرانی وارد کند. از این روی نتابیدن آفتاب به موقع، هم در هنگام کاشت و هم برداشت، اگر همراه با باران های سیل آسا و مخرب باشد همه را دست به دعا نگه می دارد که «خدایا باران نبارد! طلب باران در خشک سالی ها و زمانی که زمین برای دادن حاصل نیاز به آب فراوان دارد، پیوسته بیشتر از آفتاب خواهی در سرزمین کم باران ایران رواج داشته و دارد اما در گیلان که رطوبت و باران بیش از حد معمول است، آفتاب خواهی در سویاسوی دشت و کوهستان از دیرباز مرسوم بوده است. به همان اندازه که برف و باران می تواند برای بارآوری محصولات کشاورزی مفید و سودمند باشد، نبودن آفتاب کافی هم می تواند موجب خراب شدن و کم بازدهی محصول های کشاورزی شود و مردم دامدار و کشاورز را وادارد که برخلاف همه، به جای باران خواهی، مراسم طلب آفتاب برپا کنند و دست به انجام مراسمی بزنند که شاید سبب تابیدن آفتاب بشود.

چون آسمان به زمین بخالت می کرد و باران در فصل کشت و کار و برداشت محصول به خون دل برآمده، بیش از حد می بارید و گمان پوک شدن دانه در خوشه و یا جاری شدن سیل می رفت، کشاورزان از ادامه درو یا کشت باز می ماندند و درخشیدن آفتاب را چاره کار می نداشتند. مراسم (خور دتابه) برپا می داشتند، تا بلکه آفتاب بدمد و مشکل مختل ماندن کارهایشان حل شود. شب هنگام جمعه ای (عصر پنجشنبه)



گروهی از جوانان و جوانان، اعم از زن و مرد گرد می آمدند و طبق چوبین می گرفتند و در آن قطعه ای نان خشک و بر روی نان مستی خزه سبز درختان را قرار می دادند. این طبق را یکی از افراد گروه (گاه بچه ای سید) بر سر می گرفت و پیشاپیش گروه به راه می افتاد، گروه را یکی از افراد مسن روستا که اشعار مراسم (خوردتابه) را از بر بود، همراهی می کرد. این افراد آفتاب طلب، خورشید و ماه را به تابندگی و درخشش فرا می خواندند، درحالی که به یکایک خانه های روستاییان به جان آمده از ریزش باران سر می زدند، با هم دم می گرفتند که ایلاهی خورد تابه، خور دتابه= خدایا، آفتاب بتابد، آفتاب بتابد. شب به شب ماتاب دتابه= هرب ماهتاب بتابد. روز به روز آفتاب دتابه= هر روز آفتاب بتابد و تکرار بند را از سر می گرفتند. آنگاه سر خوان گروه (خوردتابه) ادامه می داد: شب به شب ماتاب بکون / روز به روز آفتاب بکون و گروه ادامه می داد.

ایلاهی خوردتابه / خور دتابه / شب به شب ماتاب دتابه / روز به روز آفتاب دتابه

سرگروه: گیلیم گیجاله داره= گلیم ریشک دارد

هوا دنباله داره= هوا (دنباله باران) ادام هدارد

گروه همان سه بند تکراری را ادامه می داد (ایلاهی خوردتابه، خور دتابه، شب به شب ماتاب دتابه و...)

سرگروه: گیلکونه توم بیپسه= شالی نورسته گیلکان پوسیده است

گاوان سوم بیپسه= سم گاوان پوسیده است

خون سر بیپسه= بام خانه ها پوسیده است

خونخا ریش بیپسه= ریش خانه خدایان پوسیده است

گاوگورانه بیپسه = قلاده چوبی گردن گاو پوسیده است



پای گیل مرد (مرد گیلانی) از بس که در گل راه رفته است پوسیده (اغراق برای جلب توجه)
ترجم و رسیدن به مقصود

سانه کله سر فریاد بومه = سپیدی سر کچل به فریاد آمد

گروه همچنان (چند عبارت تکراری را واگیر می کند)

سرگروه: باران بشو = باران بر آفتاب بیا = آفتاب بیا

افراد گروه که مانند دسته سوگوار، منسجم و همراه و همصدا بودند، جلوی در یا حیاط خانه یکایک از روستاییان توقف می کردند و به خواندن اشعار ادامه می دادند و صاحبخانه مقداری برنج و جند عدد تخم مرغ در طبق می نهاد و اندکی نان خرده از آن برمی داشت و افراد گروه (خور دتابه) که آفتاب هستی بخش را به درخشندگی و ماهتاب را به تابندگی فرا می خواندند، خانه به خانه روستارا می گشتند و از همه دوستداران تابیدن خورشید، هدیه می گرفتند و در پایان مراسم در خانه مسن ترین فرد گروه، جمع می شدند و آن هدایا را بین خود تقسیم می کردند. این مراسم نمادین، در شب انجام می شد، زیرا تاریکی خود نوید روز روشنی را میداد که ممکن بود با اجرای مراسم (خور دتابه) همراه با درخشندگی خورشیدباشد.

طبق جوبین و گرده نان، نشانه خورشید و ماه بود که آنها را به درخشندگی و تابش و گرما بخشی فرا می خواندند تا با دمیدنشان، باران بند بیاید و کارکردن در کشتزارها بیشتر میسر می شود. خزه سبزه روی نان، نشانه ریزش بیش از حد و زیاد شدن رطوبت و خزه بستن بر تنه درختان بود. اهالی روستا مقداری از گرده نان و خزه را برمی داشتند تا بخشی از خورشید را از آن خودکنند و نوید و امیدی که دریافت می کردند، با دادن تخم مرغ خام که نشانه تداوم نسل و برنج که نماد برکت و نعمت است، افراد گروه را پاداش می دادند.

در گذشته های دور که وسایل و تکنیک امروزی هواشناسی وجود نداشت، پیش بینی وضع هوا پیوسته از روی نشانه های پیش از آمدن توفان و باران و برف در طبیعت صورت می گرفت، به ویژه وسیله کسانی که بیشتر در دامن طبیعت حضور داشتند و یا به تغییرات پیرامون خود توجه می کردند. از این روی بسیاری از



حجت و مورد قبول بود. این افراد نه منجم بودند و نه ستاره شناس و نه کارشناس هواشناسی، اما علایم طبیعی شروع باران و سرما و توفان و ریزش برف های سنگین را از سالمندان شنیده و به خاطر سپرده بودند و هرساله باتوجه به آن نشانی ها و تجارب شخصی خود، تغییرات هوا را پیش بینی می کردند و غالباً آنچه که می گفتند درست بود و اتفاق می افتاد. بدین سبب مردم هر آبادی و منطقه هنگام آغاز کشت یا فرارسیدن زمستان، وضع هوا را از آنان می پرسیدند و گفته هایشان را برای مصون ماندن از عوارض طبیعی به کار می بستند. در این زمینه داستان هایی در تایید خبره بودن اینگونه افراد باتجربه وهوشمند بیان شده است.»

نشانه های بدی هوا

«نشانه بدی هوا پیوسته از دگرگونی هایی که در اجزای طبیعت اطراف خودمی دیدند، درمی افتند و در هر فصل سال برای پیش بینی هوا از عوامل ویژه ای بهره می بردند. این پیش بینی ها، گاه برای دگرگونی قریب الوقوع هوا(تا چندروز آینده) و گاه برای مدتی طولانی، مثلاً هوای فصل و یا برای سراسر سال به ویژه در ابتدای هرچهارفصل از سال بود و در این راه به هیچ وجه از کواکب و ستارگان و امثال آنها مدد نمی گرفتند. اما هرگونه دگرگونی و تغییر جهت بادهای، ابرهای آسمان، لانه گذاری پرندگان و آواز آنها، ظهور و غیاب حشره ها، دیر و زود شکوفه کردن، میوه و گل دادن درختان مثمر، دیر و زودآمدن پرندگان مهاجر، خاریدن اعضای بدن، فراوانی یا کمبود میوه های مختلف، جابه جایی خزندگان و دوزیستان و پنهان و آشکار شدنشان را در زمان های مختلف، بیش و کم شدن آب چشمه ساران و یا گرم و سرد شدنشان در زمان های مختلف و.... را درنظر می گرفتند و باتوجه به این نشانی ها، برای تغییر هوا، به اظهار نظریاتی می پرداختند که به سبب درستی و به موقع اتفاق افتادنشان گاه تا سال های متمادی، پیش بینی هایشان زبازد خاص و عام می شد، بی آنکه بهره ای از سواد داشته باشند، یا به کتابی مراجعه کنند و یا از وسایلی استفاده کنند. این نشانی ها را امروزه هم بسیاری از دستگاه های حساس هواشناسی هم از درک و بیان چندوچون آن عاجزند.»



در روزهای آفتابی، گوسفند، پوست پشتش را بلرزاتند به زودی باران خواهد بارید.

اگر دومین برف زمستانی سال، فروتر از برف اول باشد و منطقه وسیع تری را بپوشاند، زمستان سختی در

پیش است.

خاریدن گوش چپ (کولاک گوش)، خبر از ریزش باران میدهد.

آمدن وزغ های بزرگ در شب به داخل خانه و روی ایوان، ریزش باران سیل آسا را به دنبال دارد.

اگر در روز آفتابی مگس ها نیش بزنند، هوای روز های آینده باران خواهد آمد.

غلتیدن گربه بر پشت خود (مراغه کردن) از خرابی هوا خبر می دهد.

بارندگی شدید اوایل پاییز و سهمناک بودن صدای دریا از دور، زمستان سختی را پیشگویی می کند.

شب خوانی پرندگان مهاجر و پروازشان، بارندگی فردا را در پی دارد.

آواز خوانی غروبگاه قورباغه ها، ابرهای باران را فرا می خواند.

گرم شدن آب چشمه ساران در تابستان، باران شبانه را در پی می آورد.

اگر اردکها به هنگام شنا در آب بیقراری کنند و در آب شیرجه بروند هوا بارانی می شود.

پنجه کشیدن گربه بر تنه درخت نشانه آمدن باران است.

هجوم گنجشکان در روزهای ابری برای دانه چیدن، باریدن باران را در پی خواهد داشت.

اگر در فصل پاییز، عنکبوت بر روی بوته های چای تار بتند در زمستان برف زیادی خواهد بارید.

زمستان خوانی (کوکو) بر درختان عریان، نشانه بارانی بودن هوای بهای است.

گرد آمدن مارها در گودالی پر از آب، ریزش باران شدید را خبر می دهد.



موسسه اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
آب تنی پرندگان وحشی، بویژه گنجشک، نوعی طلب باران است که به زودی خواهد بارید.

هجوم حسرتات مختلف برگرد چراغ در شب، نشانه خرابی هوای روزهای آینده است.

اگر بین ساعت چهار تا پنج عصر (هنگام بازگشت گاووان از چرا) باران بند نیاید، هراب خواهد شد.

گل و شکوفه دادن درختان در پاییز، خبر از زمستانی سخت می دهد.

خانه پازنی (خانه دموچی)

«نوروز از عیدهای باستانی و ملی ایرانیان است که از طلوعه تاریخ این سرزمین کهنسال تاکنون به سبب ویژگی های فردی و اجتماعی که در آن نهفته است، تنشیب و فراز تاریخی بسیاری ار پشت سر نهاده و پیوسته مورد توجه همه اقوام و ملت هایی قرار گرفته است که بر سرزمین ایران تسلط یافته و دیرگاهی برآن حکومت کرده اند. در جشن های نوروزی زمان های باستانی، پیوسته دیدار شخصی خوش روی و خوش خوی و دریافت شیرینی و سبزه و آب از وی را خوش یمن و در سراسر سال برای خانواده پرشگون و مبارک می دانستند و بدان معتقد بودند.

در بسیاری از روستاهای گیلان از دیرباز «خانه پازنی» در اولین دقایق حلول سال تازه متداول بوده و امروزه نیز، باوردارندگان این رسم خجسته سعی می کنند برای جلب مبارکی و سرزندگی و تندرستی و خوشبختی، فرد مبارک قدمی را فراخوانند که در آن زمان خجسته با قدم های مبارکش آب و سبزه و گل و سکه و کلام الله مجید را به خانه بیاورد. فرارسیدن نوروز را تبریک بگوید، از آن آب بر سفره و مفرش خانه بپاشد و تمام خانمان را با قدم های نیکویش بپیماید. اندکی در کنار سفره بنشیند و کمی از سبزه نوروزی با قیچی بچیند و روبوسی کند. اندکی شیرینی بخورد و یا آرزوی نیک بختی و شادمانی و تندرستی، بدرود بگوید و بازگردد. [بسیاری از خانواده های املشی] تا چندی پیش در نخستین ساعات نوروز، به دید و بازدید نمی رفتند و حتی از خانه گام بیرون نمی نهادند و چندان آمد و شد نمی کردند تا آن خانه پازن سبک پای، با آب



گویی و روی و دستبوسی می افتادند. گاه این رسم آنچنان استوار بود که در روز اول به دید و بازدید و عیدمبارکی نمی رفتند و این روز فرخنده را ویژه دید و بازدید کودکان قرار می دادند که باور داشتند معصومند و فرشته خوی و همگان در نخستین روز نوروز در خانه باقی می ماندند و تنها کودکان به دید و بازدید می رفتند اما وارد خانواده و محل زندگی آنان نمی شدند. بلکه در حیات خانه می ماندند و اهل خانه را فرا می خواندند و از آنان پول و تخم مرغ پخته و رنگین که نشانه تداوم نسل و بقای خانواده و دولت و ثروت بود، عیدی می گرفتند. گروه گروه این فرشتگان به خانه ها می رفتند و روز اول نوروز را به دید و بازدیدی می پرداختند. عید نوروز برای بزرگسالان از دویین روز سال تازه آغاز می شود که باز دستجمعی و هماهنگ بود که خود بحثی جداگانه درد.»

انتخاب خانه پازن(خانه دموچ)

«اگر چند نفر از یک خانواده سبک پای بودند، برای انتخاب یک تن از آنان، استخاره می کردند و به نام هرکس که جواب مثبت می داد انجام این مهم را به او واگذار می کردند. یا سید نوجوانی را رای این کار برمی گزیدند و این کار را «خانه دموچی» می گفتند. هرکس که هنگام طلوع خورشید به دنیا می آمد، او را مبارک قدم و سبک پا می دانستند.

اگر بلافاصله پس از تحویل سال، بدون خبر قبلی و به طور اتفاقی، کسی از غریبه و آشنا به خانه کسی به عید مبارکی می رفت بی آنکه خم به ابرو بیاورند، استقبال و پذیرایی می کردند و همه آداب و مراسم را به جا می آوردند و به او تخم مرغ رنگین و پول عیدی می دادند و به نیکی بدرقه می کردند، اما در آن سال، اثر قدمش را در نظرمی گرفتند. اگر برای خانواده رویداد ناخوشایندی رخ نمی داد و همه با تندرستی و کشاورزی موفق می بودند، سال بعد هم آن شخص را به عنوان خانه پازن (خانه دموچ) برمی گزیدند و سخت پذیرایی می کردند و محترم می داشتند. اگر نه، کسی دیگر را انتخاب می کردند.»



«گرچه پیش از فرارسیدن نوروز باستانی، خانه ا با گل بنفشه و پامچال نورسته و کاه سرشاخه های کیش (شمشاد) می آراستند و چون شمشاد را بر سر سفره هفت سین برقرآن مجید می نهادند، تین می کردند که خداوند در پناه کتاب آسمانی به خانواده تندرستی و برکت عطا کند اما به جز این گاهی پیش از چهارشنبه سوری، مجمعه ای از گل و سبزه و نقل و سیرینی فراهم می آوردند، که در حقیقت بخشی از سفره هفت سین مردم روستاهای گیلان است، این سفره یا مجمعه را یکی دوساعت پیش از تحویلا سال، بیرون محل زندگی (ایوان) و گاه بر سرچاه آب می گذاشتند و خانه ازن مورد نظر خانواده، اگر از اهل خانه بود، دقایقی پیش از تحویل سال از اتاق بیرون می رفت و سینی با مجمعه هفت سین را بر سر می گرفت و از ایوان بالا می آمد و در می زد و از آبی که در مجمعه بود، بر آستانه در ورودی اتاق (گاه درپاشنه در) می ریخت و پس از ذکر نام خدا و فرستادن صلوات با پای راست وار نی شد و مجمعه هفت سین را بر سفره نوروزی می نهاد، با خانه خدای روبوسی می کرد و فرارسیدن نوروز باستانی را تهنیت می گفت و گاه در تمام اتاق های خانه قدم می زد و آب می پاشید. بعد بر سفره هفت سین می نشست و به نشانه سعادت و خوشبختی، با قیچی مقداری از نوک سبزه سفره هفت سیم را می چید و پس از صرف شیرینی و چای، در موقع ترک خانه، زن خانواده یا خود خانه خدای (صاحبخانه) ف مقداری پول و تخم مرغ رنگین به او هدیه می دادند و برایش آرزوی تندرستی و سعادت می کردند. باور به سبک پایی و اثر آن در سرنوشت خانواده در گذشته تا بدان حد قوی و رایج بود که تا پیش از انجام (خانه دموجی) کسی برای دیدار نوروزی (عیدمبارکی) به خانه دیگری نمی رفت، زیرا میترسید که بر اثر قدمش خانواده میزبان دچار عوارض نامطبوع و ناپسند شود و او را مقصر چنان تغییر نامبارکی بدانند.»

مضرت

یکی از باورهای سنتی مردم شرق گیلان و بویژه املش، عقیده ای است که در بین اقوام و خانواده ها به مرور انتقال یافته، این باور قدیمی همان چشم زخم یا « مضرت » نام دارد. مثلاً اگر بیماری یا حادثه ناگواری در



خانم با فراخواندن شاهدان عیتی دست به کار می شوند. تخم مرغی را جهت شکستن و دفع بلا انتخاب و آماده می کنند. ابتدا تخم مرغ را بین دو سکه به طور عمودی قرار داده بوسیله مداد یا ذغال، به ترتیب اسامی مورد تردید چشم زنده را که در نگاه اول ممکن است باعث این شومی و بدچشمی شده باشد یادداشت می نماید، هرگاه به هنگام اسم بردن، همزمان با فشار دوسکه بر تخم مرغ ترکی حاصل شود و صدای شکستن به گوش رسد، فرد مضرت کننده شناخته و باعث تعجب جمع حاضرین می گردد. اگر سکه در دسترس نباشد نام مظنونین به چشم زخم را به صورت علاماتی روی بدنه تخم مرغ یادداشت نموده، ابتدر دور سر فرد چشم خورده چارخانیده سپس آنرا با شدت هرچه تمام در کاسه فلزی می اندازند و شخص عمل با دقت داخل کاسه را می نگرد و با شمردن تعداد حباب هایی که به صورت چشم پیدا می شود، تعداد افراد زخم زنده را با صدای بلند به گوش دیگران می رساند که این عمل، احتمالاً باعث مداوای سریع تر شخص مضرت دیده و دفع بلایای احتمالی سایر افراد خانواده خواهد شد.

نظرخان (افسانه قدیمی گیلکی)

«نظرخان که جوانی تنبل و تنومند بود، یک روز روی کوزه ماست مگس های زیادی می بیند. ناگهان کف دست هایش را محکم به هم می کوبد و چهل تا مگس را می کشد. بعد، فوراً به شهر می رود و دستور می دهد تا شمشیری برایش بسازند و روی آن بنویسند: «نظرخان با یک حمله، چهل نفر را کشت.»

وقتی شمشیرش آماده می شود، آن را به کمر می بندد و در شهر قدم می زند. همه از نوشته روی شمشیر تعجب می منند. به این ترتیب، او نه تنها در شهر، بلکه در اطراف شهر هم مشهور می شود.

اما بشنوید از حاکمی که در روستایی، باغ بزرگی پراز خیار و خربزه داشت. هر شب، خرسی می آمد و محصولات باغ او را می خورد و کلی از بوته ها را ویران می کرد. هیچ کس جرأت نداشت به جنگ آن خرس برود. حاکم گفت: چه کسی می تواند شر این خرسی را از سر ما کم کند؟»



نظر خان را پیدا کردند و پیش حاکم آوردند. نظر خان پس از خوردن شام، پابه درون باغ گذاشتن و از ترس حمله خرس، بالای درخت گردویی رفت. اما از بدشانسی او، آقا خرسه هم بالای درخت بود و داشت گردو می خورد. خرس گردوها را می چید و به سوی نور ماه می گرفت و می شکست. یکدفعه نظر خان خرس را دید که گردویی به طرف او گرفته است. او فکر کرد که خرس دارد به او گردو تعارف می کند؛ پس با صدای لرزانی گفت: «نمیخورم»

خرس با شنیدن صدای او دستپاچه شد و از درخت پایین افتاد. نظر خان پایین آمد و چند ضربه شمشیر به خرس مرده زد تا همه فکر کنند که خرس را کشته است. خلاصه، این طوری شهرت او تا دور دستها رفت. در گوشه ای از دنیا، قرار بود پادشاه با پادشاهی دیگر بجنگد، اما فرمانده لشکر نداشت. پرسید: «چه کسی را فرمانده لشکر کنیم؟»

اطرافیاناش گفتند: «نظر خان را»

نظر خان را آوردند. گفتند: «برو از اصطبل، اسبی برای خودت انتخاب کند.»

نظر خان که از سواری می ترسید، لاغرترین اسب را انتخاب کرد. برای این که از پشت زین نیفتد، روی آن قیر مالید. اما نگو آن اسب لاغر دلدل است. نظر خان با سپاهیان میتاخت. نظر خان هرچه می خوسات اسب را کنترل کند، نمی توانست، تا اینکه دستش به درختی که از ریشه قطع شده بود و به درخت دیگری تکیه داشت، گیر کرد و درخت از جا کنده شد. سربازان دشمن وقتی دیدند که یک نفر با یک درخت به سوی آن ها حمله می کند، وحشت کردند و فراری شدند. نظر خان این جا هم شانس آورد^۱

^۱ - گیلان، م. پروهاب.



این قصه ناقص است. چون قهرمان قصه باید یکجا دستش رو شود شاید هم این قصه نظرخانی را که ما شنیده ام، کامل نبوده است. آیا شما می توانید آن را امه بدهید تا کامل شود و منطقی به نظر برسد؟ پس امتحان کنید. لطفاً در صورت تکمیل قصه به ناشر ایمیل بزنید تا در چاپ بعدی بهنام شما ثبت شود.

ضرب المثل های منطقه املش

«مثل های مردم هر سرزمین، نمادی از آداب و آیین ها و مناسبات اجتماعی و درگیری زشتی ها و زیبایی های زندگی و چگونگی زیست آن مردم در فراز و فرود روزگاران است. مثل های هر سرزمین، چکیده ی یک عمر تجربه تلخ و شیرین آموزنده در چهارچوب کوتاه ترین واژگان و کلام است»^۱

بازار و گرده کسنی زبيله می ین نیا کنیم:

در برگشت از بازار [سه شنبه بازار] میان زنبیل همدیگر نگاه می کنیم. جوجه را آخر پاییز می شمردند. آدم به آدم می رسد. شب دراز است و قلندر بیدار؛ شاهنماه آخرش خوش است.

اینم تی پلا سره شیر فونگونه

این هم روی پلوی تو شیر نمیریزد. نااهل است، ذاتش خوب نیس، باری از دوش بر نمیدارد.

دریا هرچی بوخوشه هنده تا زانو آو دره

دریا هرقدر بخشکد با ز تا زانو آب دارد. هنوز دارا و ثروتمند است، دستش به دهانش می رسد، صوفی های املش بازم ثروتمند و دست و دل باز هستند.

ه چشم و بلند بالا)

نیله درتی بال / مو ندونم تی حال

النگوی کبود در بازوی توس / من از حالت خبر ندارم)

احسیا^۱ - محمود پاینده لنگرودی



زیر پای آدم نجیب و اصیل بخواب اما بالای سر نانجیب نخواب

مخلشو چاکر آدم های بزرگ منش و دارای مناعت طبع باش، اما سروری آدم های تازه به دوران رسیده را نکن.

پول دشته بی، ملکوت بازار

اگر پول داشته باشی در روستای ملکوت بازار (مرکز خرید) ایجاد می شود.

پول حلال مشکلات است

مرگ خنی بشو آسی ابراهیم لات

مرگ میخواهی برو قبرستان کنار بقعه آقا سید ابراهیم، کنایه از اینکه همه چیز در اینجا برای تو فراهم است و اگر مرگ

خانم خانم دس چرخ نیه

خانم خانم در دست نمی گنجد. آنقدر زیبا شده که نظیر ندارد؛ آنقدر پول دار است که همطراز ندارد.

آدمه بی پول کولکافیه

آدم بی پول مثل چرخ ریسک (پرنده کوچک بدآواز و حرام گوشت) است. آواز آدم بی پول وش آزاد است؛ حرف بی پول خرید ندارد، آدم بی پول دست و پا چلفتی است.

گالش خو بیار ده ماسه نوخوره

گالش کاستی را که آورده است نمیخورد؟ آنچه را سوغاتی آورده ای خودت بیشتر از همه نخور، چه قدر پرووئی؟



ماهی ام هست، برشته نشده. به همین زودی تمام شد؟ به کسی گویند که کار بزرگی را سهل گیرد.

پشه هوا مین نال کونه

پشه را میان هوا نعل میکند. زرنک است، حقه باز است، مگش را در هوا رگ می زند.

زن و مرد قاشی بمورده

قاضی بین زن و شوهر مرده است. دعوای زن و شوهر به هوای بهار می ماند، در دعوای زن و مرد جانب هیچیک را مگیر چون لحظه ای بعد آشتی کنند و تو درمانی.

زن خن سرپوش بدار

زن باید سرپوش داشته باشد. بالای زن باید شوهر باشد. زن بی شوهر بی سرپناه است.

مگر مرغونه پیش جی در بومه

مگر از پوست تخم مرف درآمدی؟ چرا این قدر نازک نارنجی و ظریف و زودرنج هستی؟

می درونی مرخور دره، می بیرونی دیگره

درون من مرا دارد می خورد، بیرون من دیگری را. کسی از درون من خبر ندارد، همه ظاهر را میبینند.

گدایی بگوده آقای گوده منّه

گدایی کرده نمی تواند آقای بکند. ترک عادت موجب مرض است، فطرت آدم باید بلند باشد؛ ذات بد نیکو نگرده...؛ گدا اگر همه عالم بدو دهند گداست(سعدی)



شما برایش اسم بگذار تا من صدایش بزنم. در خرید و فروش، مزه دهان طرف را چشیدن - این قالی چند؟

هرچه دلت خواست و چشمت گرفت. تونوم بنی....- تو چیزی بگو....

سکه سره بگیری ایشونه پله جور نشون

سر سگ را بگیری از پله خانه ی ایشان بالا نمی رود. خانه شان خیلی کثیف است.

تی گبه میون تی پسر زم دکه

میان خرفه‌های زن پسر(عروست) بیفتد. نوعی عذرخواهی احترام آمیز است؛ ببخشید که کلام شما را قطع می کنم.

اگر تی سره طلا ببون، تی کونه مفرغه

اگر بالات طلا باشه، پایینت مفذغ است. روراست و خالص نیستی، به آدم بدنام که ادعای سلامت روح کند گویند.

هر امامزاده ای بساتیم اول امه کمر بزه

هر زیارتگاهی که ساختیم اول کمر ما را زد

کس نیاموخت علم تیر از من که مرا عاقبت نشانه نگیرد

امره ره از بوزورگی دیر شوم خوردن بومونسه

برای ما از بزرگی و اشراف منشی دیرشام خوردن مانده است. فقط نامی از ما باقی مانده و گرنه خبر ی نیست.

بسیاری از آیین ها و آداب و رسومی که در فرهنگ آریایی وجود دارد و یا تحت تأثیر آداب محلی و بومی در سراسر ایران دارای جاذبه های فرهنگ شمولی است، در گیلان نیز اجرا می شود اما این مراسم در گیلان بویژه در املش همواره از ویژگی های متمایزی نسبت به سایر مناطق برخوردار بوده است.

نوروز بل

مردم مال ایران (کوه نشینان البرز) هرساله با برگزاری جشن «آتش نوروزی» فرارسیدن سال نو دیلمی (گالشی) را جشن گرفته و با خوردن نق و شیرینی و تبریک سال نو، سالی آرام را برای یکدیگر آرزو می کنند. استاد جکتاجی با حضور در برگزاری آیین نوروز بل می گوید:

«نوروز بل چیست و چگونه آیینی است؟ از کی و از کجا سربرآورده است؟ یل یا ول، در زبان گیلکی به معنی شعله آتش است و نوروز بل یعنی شعله آتش نوروزی، منظور از نوروز، نه نوروز ملی ایرانیان، بلکه نوروز بومی و ولایتی معروف به گالشی خودمان یعنی نوروز گیلان باستان است.»

نوروز بلجشنی است که عصر آخرین شب سال و شب اولین روز سال یعنی اول نوروز ما به تقویم مردم گیلان برگزار می شود و با مراسم خاصی همراه است. در این شب گالش ها یعنی چوپانان و دامداران کوهستان های گیلان برفراز قله کوه ها که پاک و تمیز و به دور از هرگونه آلودگی و پلیدی است جمع می شوند و آتش نوروزی برپا می دارند. دور آتش حلقه زده و با حرکاتی موزون مراسم نیایش به جای می آورند. خداوند را در ازای نعمت و برکتی که داده و برداشت محصولات دامی و زراعی خود شکر می کنند، برای درگذشتگان و شادی روح آنها دعا می کنند، آنگاه رسم «خش و کش» به جای می آورند، یعنی که همدیگر را بغل گرفته و می بوسند و به م نقل و نبات میدهند و عید نوروز بل را به یکدیگر تبریک می گویند.

جشن نوروز بل در نیمه مرداد هر سال یعنی وسط تابستان یا به تغییر قدیمی ها قلب الاسد، بین ۱۳ تا ۱۷ مرداد برپا می شود و مرداد هم طبق نجوم قدیم ماه شیر و خورشید شروع م شود و سال شمسی و



خورشیدی است. از این رو در گیلان به آفتوشومار یعنی سال و تقویم آفتابی معروف است و چون گالشان بیشتر در حفظ و نگهداشت آن کوشیده اندو با حساب روز و ماه آن کار می کنند به گالش شمار یا تقویم گالشی معروف است و چون باستانی و مربوط به تاریخ قدیم و دوره دیلمی هاست به تقویم دیلمی نیز نامبردار است.

می دانیم که از گذشته های دور مردم به هفت ستاره اعتقاد و باوری عمیق داشتند که خورشید یکی از آن ها و بزرگترین آن ها بوده است. این ستاره ها هرکدام فراز و فرودی داشتند که مال خورشید از همه نمایان تر و برجسته تر بود، حرکات زمین و آسمان، شب و روز، گردش ماه و سال، فصول چهارگانه، سرما و گرما را با فراز و فرود آن می سنجیدند. این سنجش که بر مبنای وضعیت خورشید بود، سال خورشیدی را رقم می زد و دو حالت داشت، حالت اعتدالی و حالت انقلابی.

«تفاوت سال خورشیدی رسمی کشور یا سال خورشیدی گیلان باستان در این است که در تقویم کشوری و ملی جانب اعتدال شب و روز و گرما و سرما اصطلاح اعتدال بهاری گرفته شده ولی در تقویم بومی و گیلانی ما جانب انقلاب تابستانی یعنی اوج گرما، طول روز و کوتاهی شب و آغاز فرود آن گرفته شده است، چه طور که در تقویم میلادی، جانب انقلاب زمستانی یعنی اوج سرما و بلندی شب و کوتاهی روز و فرود آن در نظر گرفته شده است. البته نوروز شبیه به نوروز ما گیلانی ها را، ابوریحام بیرونی دانشمند برجسته ایرانی در یکی از کتاب های خود، در خوارزم گزارش داده است.»

به هر حال اجرای مراسم نوروز بل نشان دهنده پشت سر گذاشتن اوج گرما و طول روز و ازسرگرفتن فرود آن است. در ضمن آغاز و ابتدای تهیه و تدارک کوچ از ییلاق به طرف دشت گیلان نیز هست و این البته مقارن زمانی است که محصولات دامی و زراعی برداشت و اوقات فراغت حاصل شده است و مردم به انواع و اقسام مراسم و بویژه جشن ها رو می آورند که نمونه آن امروزه به صورت جشن عروسی، جشن خرمن، علم واپچینی و غیره در جای جای روستاهای منطق [املش] برگزار می شود.

در زمان های گذشته مقارن همین ایام بوده که باج و خراج (مالیات) نیز از دهقانان رگفته می شد.



مردم کوه نشین سرتاسر رشته کوه های البرز غربی گیلان تا شرق مازندران به دو گروه دامدار و کوچنده به نام گالش و باغدار و کشاورز یک جانشین به نام کلایی تقسیم می شدند. اجرای مراسم نوروز بل و افروختن آتش بر فراز قله کوه ها البته بر عهده گالش ها بوده خود اغلب به مراتع و ارتفاعات کوچ می کنند، شولا پوشیده، کلاه نمدی بر سر گذاشته و چوب دستی در دست دارند.

«این عزیزان سابق بر این به هنگام تحویل سال در بالای کوه های مرتفع به فاصله های دور از هم با هدایت یک سرگالش آگاه و وارد به زمان دقیق تحویل سال، آتش بزرگی می افروختند و به این وسیله تحویل سال جدید را به یکدیگر اطلاع می دادند. شعله آتشی که آن ها از فراز کوه ها می افروختند علامتی بود برای مردم تمامی روستاهای اطراف بخصوص جنگل نشینان که از میان انبوه جنگل ها مطلع می شوند سال نو فرا رسیده است تا به پیشواز آن بروند. آنزمان اهالی روستاها به نیمه تابستان که نزدیک میشدند، آماگی جسم نوروز بل و تحویل سال را داشتند. کودکان هم شب ها با کنجکاو منتظر دیدن آتش نوروزی از بالای کوه های دوردست بودند و آن گاه که شبی شعله آتش را می دیدند با خوشحالی فریاد بر می آوردند «نوروزبل» ی بوما «نوروز بل» ی بوما و از پدر و مادر خود مژدگانی می گرفته و خبر این موضوع در دره می پیچد.»

پس نوروز بل جشنی نه فقط برای گالشان و چوپانان بلک هبرای تمام ساکنان روستاها و کوه نشینان گیلان و همین طور به خاطر علایق زمین و ملک کارشان در مناطق پایین دست جلگه ای، در دشت گیلان و برای همه گیلانیان بوده است. «لازم به ذکر است، نوروز بل از آیین های بسیار کهن گیلان قدیم است که متأسفانه به مرور زمان برگزاری آن تا حدودی کمرنگ شده بود (بعلت منتسب نمودن گالش ها به دین زرتشتی). در حالیکه آیین یاد شده از سنت های زیبا و انساندوستانه ای بوده است که هیچ منافاتی با اسلام ندارد. این آیین براسا تقویم خارجی برگزار می شده، به این معنی که براساس ییلاق و قشلاق و همچنین برآمدن محصول، کیلانیان قدیم ب قله های سلسله جبال البرز آتش می افروختند و با افروختن آتش به یکدیگر خبر از برگزاری آغاز سال جدید را برشوند. در این جشن دیدارها تازه شده و برداشت محصولات خود را اعم از کشاورزی و دامداری به یکدیگر تبریک گفته و سال پربرکتی را برای همدیگر آرزو می نمایند. برگزاری بازی و ورزش های محلی از دیگر مراسمی بوده که در این آیین انجام می شده است. این رسم



دولت اسلامی ایران، بعد از دقفه ای متجاوز از سه دهه، در سال ۱۳۸۵ (تقویم ایران) برابر با سال ۱۵۸۰ (تقویم دیلمی) به همت گیلان پژوهان مجله گیله وا و همیاری بی ریای اهالی مهربان ملکوت (مرکز دهستان سمّام) املش، در این روستا احیا گردید.»

«ماه های گیلانی براساس تقویم خورشید به اصطلاح آفتوشومار، ۳۰ روزه است یا یک پنجک که در گاهشماری دیلمی منتهی از حدود نیمه اول تابستان تا حدود نیمه دوم تابستان (ماه مرداد یا تموز یا شیر و خورشید) پس اواسط تابستان همان روزهای پنجه یا پنجک است و پنجک نشانه ویژه ای بوده، زیرا روزهای شیرو خورشید گمجینه نور و فروغ و آتش و مهرسوزان باشد، پنجک دیلمی- گیلی، روزهای آغاز آن می باشد (۱۳ تا ۱۷ مرداد)

ماه های کالشی به شرح زیر است:

نوروز ما= برابر با یمه دوم مرداد- نیمه اول شهریور

کورچ ما= برابر با نیمه دوم شهریور- نیمه اول مهر

اریه ما= برابر با نیمه دوم مهر- نیمه اول آبان

تیرما= برابر با نیمه دوم آبان- تیمه اول آذر

مودال ما= برابر با نیمه دوم آذر- نیمه اول دی

شریر ما= برابر با نیمه دوم دی- نیمه اول بهمن

امیر ما= برابر با نیمه دوم بهمن- نیمه اول اسنفد

اول ما= برابر با نیمه دوم اسنفد- نیمه اول فروردین

سیا ما= برابر با نیمه دوم افروردین- نیمه اول اردیبهشت



ما = برابر با نیمه دوم اردیبهشت - نیمه اول خرداد

ورفن ما = برابر با نیمه دوم خرداد - نیمه اول تیر

اسپندار ما = برابر با نیمه دوم تیر - نیمه اول مرداد

مطابق محاسبات دقیق نجومی که برخی کارشناسان و آگاهان امر نجوم و تقویم از جمله استاد عبدالرحمان عمادی (ایرانشناس و پژوهشگر) انجام داده اند، گاهشمار گالش ها ۱۹۵ سال از گاهشمار رسمی ایران قدمی تر است. یعنی سال ۱۳۸۸ معادل ۱۵۸۳ گالشی است.

استاد جکتاجی از گیلان شناسان معاصر می گوید: «به عنوان یک گیلانی خوشحالم در سرزمین زندگی می کنم که در سال دو نوروز دارد و هردوی آن را جشن می گیریم. یک نوروز رسمی، کلی و ایرانی و یک نوروز بومی و شمالی، ما در گیلان دوبار شادی عمومی داریم، دورهم جمع می شویم دوبار همدیگر را بغل می کنیم و می بوسیم و به هم دیگر تبریک می گوییم. چه لطفی دارد راستی! هرچه هست مضاعف است، دوبار است».

رابچره = آهوچره

«رابچره از آیین های نمایشی پیش از نوروز در شرق گیلان است. پاره از محققان آن را از مراسم شب یلدا و یا آداب نوروز گالشی نیمه ی تابستان دانسته اند.

عبدالرحمن عمادی در این باره می نویسد: «یکی از علت هایش باید گاه شماری تابستانی دیلمی (گالشی) باشد، زیرا نمایش عروس گوله و پیربابو که در مایه با رابچره خویشاوند است، در تابستان گرفته می شود و درواقع جشن خوش آمد و درود به نوروز دیلمی (گالشی) است که سالش از تابستان آغاز می شود.»

اعضای گروه رابچره: افرا گروه در اصل چهار نفر بوده اند که در اجرای سال های آخرین این نمایش آیینی و پیش نوروزی، یک نفر از آن ها واگیرکون بود و دیگر نقش آفرینانش عبارت بودند از:



نوجوان یا مرد جوانی که سرو دوش خود را در پوست دباغی شده ی گوسفند یا بره ی سیا- و در سال های آخر در چادری- می پوشاند. در برابر چشمانش دو سوراخ وجود داشت. مجسمه ی دست سازی را به همراه می برد و آن را به گونه ای بر بالای سر می گرفت که گویی سر خود اوست و به این ترتیب خود را آهو معرفی می کرد.

مجسمه ی سر آهو را با جورابی پشمین- پر شده با حرده ریز پارچه های از دم قیچی افتاده- می ساختند و با پهنه های دو قاشق چوبی، برایش دو گوش می نهادند و با نخ پشمی، چشم و دهانش را مشخص می کردند و زنگوله های کوچک و خر مهره هایی بر گردن و کنار گوش اش می دوختند. آئینه ی کوچکی برپیشانی اش نصب می کردند و چوبی از گردن این مجسمه ی پشمین به داخلش فرو می بردند و سر آهو را به گون های شکل می دادند که ثابت بماند و با حرکت دادن چوب به هر طرف بجنبد.

*چراننده آهو

چراننده آهو(رابچره)- سرخوان گروه- لباس کردا گالشی برتن می کرد و چوبی راست و بلند در دست داشت و با آن آهوی مثالی را می راند. وی در اطلاع، کارگردان و شبان و صاحب بره یا میش و یا آهوی بازیگر گروه بود. شعر ان مراسم را هم او می خواند و با چوب، ضرب های آهسته بر آهو می زد و او را همراه با کلام خود، به حرکن وا می داشت.

*کول بارکش(کول بارچی)

کول بارکش(کول بارچی) کیسه ای بر دوش داشت تا هدایای مردم را گردآوری کند. این هدایا در پایان روز نمایش بین افراد گروه تقسیم می شد.



در گذشته های دور، نفر چهارمی نیز، همراه گروه رابچره بود که دو پاره چوب یا سنگ در دست داشت و آن ها را با ریتم های آهنگ شعر این نمایش آیینی به هم می کوفت و به کمک کول بارکش پس از آنکه سر خوان یک مصرع از شعر را می خواند کلمه رابچره را دوبار تکرار (واگیر) می کرد.

چگونگی اجرای نمایش: گروه چهار نفره ی رابچره در روستا به راه می افتاد و در خانه ها نمایش اجرا می کرد. کسی که نقش آهو را برعهده داشت، در موقع اجرای نقش به سر زانو می نشست و هم آهنگ شعر، کمر خم می کرد و مجسمه ی آهوی بر سرچوب نصب شده را که در دست داشت و در جلوی صورتش گرفته بود، بر مزین می رسانید و حالتی بروز می داد که گویی آهوی به حال چریدن است و هردستوری که سرخوان با شعر مراسم و ضربه های چوب به او میداد، اجرا می کرد. مثلاً زمانی که می گفت: آی آهو جان گله ریش/یه واز بکن سایه بنیش، یا: تو واز بکن اربابه پیش؛ چمباته زده یا با سر زانو اندکی می جهید؛ یا با کلام: می آهو شکم درد بگوده/ می آهو کمر درد بگوده، به خود می پیچد و با حرکاتش نشان می داد که کمر و شکمش درد می کند. شعر خوان به کف دست می زد می گفت: «آهو چره، می آهو را می چره، ببین چقدر خوب می چره، این آهو از باغ آمده، چریده و چاق آمده، این آهو مرغنه خوره، صدا تا به کمترنخوره» به اینجا که می رسید، آهو غش می کرد و تا تخم مرغ یا چیز دیگری از صاحبخانه نمی گرفت، حالش جا نمی آمد. بعد از خواندن سربند، عهمن قسمت اول، آهو چره، آهوچره، ببین چقدر خوب میچره به صورت واگیر تکرار می شد. سپس خواننده بند دیگری تکرار می کرد و نمایش به همین ترتیب ادامه می یافت.

گروه با انجام این نمایش از خانه چیزهایی مانند برنج، تخم مرغ و یا سکه هدیه می گرفتند.

شعر رابچره:

رابچره، رابچره/ خوش می چرد/ آهو بره است/ در بالادست می چرد/ در پایین دست می چرد

بیا و ببین/ این آهو را/ سال آورده است/ مال آورده است/ برکت دهد/ نکبت برد



آهوی بختم مرغ خور است/ از باغ میاد، دان می خورد/ تازه می دهد، کهنه می خورد/ خورا ک به این آهو بدهید/ کلمه ی «رایچره» دوبار تکرار می شود/ آهو بره است. تندرستی آورده است/ این خانه را، آن خانه را/

هم برای شما، هم برای ما

«به نظر می رسد مراسم رایچره در ساده ترین شکل خود، نمادی از بازگشت و یا نزدیک شدن خورشید(آهوی آتشین) به برج «حمل= بره» و اعتدال بهاری است، به ویژه زمانی که اجرا کننده ی نقش، آهو، در حین نمایش، خود را مردن می زند و پس از دریافت هدایای مردم، برمی خیزد، گویی ایزد گرمای نیم روز و نماد رستاخیز بهار زندگانی دوباره بازگشته است تا طبیعت افسرده از زمستان، جوانیب و نشاط و زایش دوباره ی خود را آغاز کند.»

آیین نمایشی عروس گوله

«در آغاز زندگی بشری انسان با وحشت از نیروهای ناشناخته ی طبیعی و هول و هراس ناشی از آن، مضطرب و پریشان به دنبال مأمن و پناهگاهی بود، تا بر ترس خویشتن فایق آید. پس به خدایان روی کرد و غم و شادی، شکست و پیروزی و امید و آرزویش را با راز و رمز و کنایه و استعاره به آنها گفت، ان چه را که دشات ثناگو و شکرگذار خدایان بود که همه را از برکت وجودشان می دانست و با قرارگرفتن در کنار خدایان و هرمانان اسطوره ای و یکی شدن با آن ها، احساس امنیت می کرد.»

«انسان عصر کهن با بازسازی و تکرار بعضی از اعمال اسطوره ای که توسط خدایان در آغاز خلقت امجام یافته و گاه در زمان های کهن در آغاز شکل گیری قوم قبيله توسط قهرمانان رخ داده بود، خود را با خدایان و قهرمانان افسانه ای یگانه سازد و به اصل منشای خویشتن باز گردد. در این موارد به طور معمول، نمایش های آیینی و مذهبی برگزار می شد» (جستاری در فرهنگ ایران، مهرداد بهار)

عروس گوله یکی از مراسم نمایشی پیش نوروزی است. عروس گوله به فارسی عمان عروس گل است که شاید در اینجا کنایه از طبیعت زیبای بهاری باشد.



گروه نمایش پس از غروب آفتاب از خانه ای به خانه ی دیگر می رفتند و در حیاط و فضای باز جلوی خانه، برنامه، خود را اجرا می کردند و درواقع، گروه نمایشی، سیار و اجرای آن میدانی بود.

شخصیت اصلی این مراسم نمایشی را چهارنفر تشکیل می داند که عبارت بود از: پیربابو(پیرمرد)، غول، نارخانم و کاس خانم. افرادیک گروه بین شش تا چهارده تشکیل می شد عبارت بودند از:

۱- سرخوان: خواننده ی شعر، راوی و کارگردان نمایش بود.

۲- ساز زن: نوازنده ی سرنا بود.

۳- واگیر کونان: هم سرایان شعر عروس گوله بودند که بندهایی از شعر را پس از خواندن خواننده تکرار می کردند. همسرایان اغلب تماشاگرانی بودند که به دنبال گروه حرکت می کردند و هرزمان به تعدادشان افزوده می شد.

۴- کتره زنان: چند نفری که هماهنگ با ساز و آواز، دو کف گیر چوبی یا دو قطعه ی چوب را بر هم می کوبند.

۵- غول: موجود افسانه ای، تناور و درشت پیکر که در ضمن موجودی ساده لوح است. برای اجرای این نقش، چهره جوان تنومندی را با پودر زغال یا دوده سیاه کرده، کلاه مقوایی بر سرش می گذاشتند. دوشاخ گاو بر سرش و ریش انبوه سیاهی برچهره اش می بستند. چند جارو به عنان دم برپشت شلوارش و چندیدن زنگوله بر کمر، پا و لباسش می آویختند و او را به شکل و هیبت وحشتناکی در می آوردند.

۶- پیربانو: همان بابای پیر در زبان فارسی است. لباسی کهنه و مندرس یر تن داشت و دارای ریش سفیدی از پوست بز یا دم اسب و بر سرش کلاه قیفی مقوایی می گذاشتند و چماقی در دست داشت و با آن از عروس مواظبت می کرد.



۷- ناز خانم همان عروس گوله است. از تن پوش و آرایش محای استفاد می کرد. دو دستامل و زنگ هایی در دست می گرفت که به هنگام رقص برای افشاندن و نواختن به کار می برد.

۸- کاس خانم: ینگه و مراقب ناز خانم بود، با لباس و آرایشی شبیه یه نارخانم(عروش گوله) به صحنه بازی می آمد. نکته ی قابل توجه این که، دو نقش ناز ختاتم و کاس خانم را دو پسر جوان بازی می کردند.

۹- محافظ عروس: مرد جوانی با پوشش و لباس محلی و چوب یا چماقی در دست از عروس محافظت می کرد.

۱۰- کول بارکش(کول وارکش= کیسه کش): یک یا دونفر کیسه ای بر پشت گرفته، همه جا گروه را همراهی می کردند. پس از خاتمه ی نمایش، کول بارکش، تخم مرغ، برنج، مواد غذایی و هدایایی را که خانه خا(صاحب خانه) می داد، درون کیسه اش می گذاشت و به دنبال گروه از خانه ای به خانه دیگر حرکت می کرد.

در این آیین نمایشی، نازخانم نقش کلیدی و محوری دارد و خلاصه ی داستان این نمایش، مبارزه ی غول و پیربابو برای بدست آوردن عروس(نازخانم) است. در بعض یاجراها، غول و رد برخی دیگر پیرمد پیروز میدان است. گاه نیز مبارزه بدن نتیجه ی قطعی پایان می یابد.

«از نظر تاریخی و جامعه شناختی، غول قدرتمند و ساده لوح، پیربابوی با تجربه- به باور مردم- حيله گر و زیرک، نازخانم- به باور مردانه- عشوه گر و فتنه انگیز، کشتی بین غول و پیرمرد، که مبارزه ی قدرت و تجربه یا قدرت و زیرکی برای بدست آوردن نازخانم- فروس- است، همه بازتاب شخصیت ها و مناسبات اجتماعی جامعه ای بود که این نمایش در آن برگزار می شد. در نمایش عروس گوله مبارزه ی غول و پیربابو شاید نماد و یادگاری از مبارزه ی ایزد باران آور و اهریمن هشتک سالی است و نازخانم عروس گوله هم به گمانی می تواند جلوه ای دیگر از ایرد بانوی آب یا الههی باروری باشد.»



غیرمعارف، توصیف های اغراق آمیز، طنز و جو بی پرده و پروتا، همراه با رقص و آواز و حرکت های

غیرمعمول دست و پا و صورت بازیگران سبب خندان و شادی مردم می شد.»

بخش هایی از اشعار عروس گوله

عروس گوله بیاردیم/ جان دله بیاردیم

(عروس گل آورده ایم/ عروس چون جان و دل آورده ایم)

عروس گوله همینه/ بین چه نازینه

(عروس گل همین است/ بین چقدر نازنین است)

سلام علیک آقا/ بومام تی سرا

(آقا سلام علیکم/ به حیاط (خانه ی) تو آمده ام)

تی سک مره گاز گیره/ پایه زنما میره

(سگ ات مرا گاز می گیرد/ با چوب می زنمش، میمیرد)

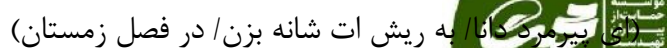
غول بدین، غول/ ایی زنازاده مول

(غول را ببین، غول/ این زنا زاده نامشروع است)

ای غول بیابانی/ تو جنگل فراوانی/ تو خرس کوله مانی

(ای غول بیابانی/ تو در جنگل فراوانی/ تو به خرس و گزار مانی)

ای پیرمرد دانا/ تی ریش بزن شونه/ در فصل زمستان



(نار خام تو ہم بیا)

تره سیه توکان هی نم/ تی وقت عروسی هیسہ

(برایت شلیته ای سیاه می خرم/ موقع عروسی توست)

احيا دختر مولا/ سیه چوشو بلند بالا

(احیا دختر ملا/ سیاہ چشم و بلند بالا)

نیله در تی بال/ندونم تی حال

النگوی کبود در بازوی توست/ من از حالت خبر ندارم

احيا دختر ني بزن / مي داغ ديل وسيني

(احیا دختر نی زن / داغ بر دلم نهاده ای)

ناز خانم حیا بکن / کاس خانم حیا بکن

ناز خانم حیا کن / کاس خانم حیا کن

شرمی از خدا بکن / ایی سک (غول) رها بکن

(از خدا شرم کن / این سگ (غول) را رها کن

نم نم وارث وارہ / ترا بو قبای من

(نم نم باران می بارد/ قبایم تر شد)



پسر را روی سرش می دارد/ زن خانه خدا، پسر دارد)

پسره بالای سره/ الله اون گه داره

(پسر را روی سرش (محترم) می دارد/ خدا نگهش دارد)

خانها زن گنه سستی/ اون آوردن واستی

(زن خانه خدا (صاحبخانه) سستی می کند/ برای آوردن (تخم مرغ)

مراسم عروسی در املش

ازدواج از جمله سنت های مورد تحسین در جوامع انسانی به شمار می آید، فرهنگ ازدواج در همه اقوام و ملل به شکل خاصی صورت می گیرد و آنچه در مراسم عروسی مردم املش روی می داد، یکی از بی نظیرترین یادمان های سنتی و فرهنگی مردم این سامان می باشد که در گذشته ای نه چندان دور جالب توجه و دارای آیین ویژه ای بود.

بعد از تمایل پسر خانواده مبنی بر ازدواج، موافقت پدر و مادر شرط لازم است البته سلسله مراتب ازدواج در خانواده از بزرگترین فرزند تا کوچکترین فرزند رعایت می گردد. ابتدا مادر، دختران دم بخت اقوام خود و بعد پدر، دختران اقوام نزدیک خود را برای فرزندشان پیشنهاد می کنند و گاهی انتخاب همسر بعهده پسرشان می گذارند. پس از موافقت اولیای، خواستگاری بوسیله زنی خوشنام و شیرین کلام از فامیل یا اهل محل صورت می گیرد. وی موضوع خواستگاری را ابتدا با مادر دختر در میان می گذارد، سپس مادر دختر یک هفته مهلت می خواهد تا این موضوع مهم را با پدر و خویشاوندان و آنگاه با دخترشان در میان بگذارد. در طی این مدت قاصد باتجربه به نحوی با دختر مورد نظر ملاقات کرده و ضمن تعریف و تمجید از داماد آینده، دقیقاً زیبایی چهره و همچنین وضعیتی فیزیکی اندام و تکلم دختر را زیر نظر گرفته و به خانواده داماد راپورت می دهد، مشابه این عمل هم برای تحقیق داماد از طرف خانواده عروس صورت می گیرد.



چندتن از وابستگان و افراد معتمد محل به خانه عروس رفته و با خود شیرینی، پارچه و یک قطعه طلا(انگشتری) به عنوان برگ سبز می برند. در این مجلس در باره خصوصیات اخلاقی و وضعیت اقتصادی و سایر امتازات داماد و از طرفی درجه مهارت و هنر دست و پنجه عروس و میزان علاقه مندی و دردانگی وی به خانواده اش گفتمان می نمایند. در این مجلس، عروس آینده با اصرار مادر و خادم خانه با آراستگی مختصر و متانت خاصی همراه با یک سینی چای به میان دعوت شدگان ظاهر شده، ابتدا پیش پدر داماد و همراهانش و در انتها به چهره ای برافروخته توام با طنازی در مقابل داماد ایستاده و چای را به همسر آینده اش تعارف می کند، پس از بدست گرفتن فنجان چای توسط داماد و اظهار تشکر از وی، یکباره فضای خانه با تبریکات صمیمانه و هلهله و شادی مهمانان غرق در سرور و شادمانی می گردد. آنگاه با ریزنی شیوخ و بزرگان دو طایفه، میزان مهریه عروس آینده را پس از تعارفات لازم و گاهی موارد با چانه زنی محترمانه تعیین نموده، سپس از جهیزیه عروس صورت برادری و در پایان جلسه زمان مراسم عقدکنان را در یکی از ایام نیک سال قرار می دهند.

پس از گذشت یک هفته از خواستگاری هدایایی موسوم به "قندسر" که شامل: کله قند، لباس، پارچه، شیرینی، شاخه نبات و میوه می باشد از طرف خانواده عروس به منزل داماد فرستاده می شود و آنان نیز هدایای به خانواده عروس می فرستند. قندسر با آیین و نظم خاصی عموماً توسط خدمتکاران و افراد آشنا(مجمع بران) به عمل می آید این هدایا در داخل مجمع(سینی برنجی بزرگ) چیده شده و مجمع بران به ردیف حرکت می کنند، در پیشاپیش آنان نوازندگان و چاووشی خوان و در پشت سر آنها جوانان و نوجوانان با هلهله و شادی به سوی خانه داماد می روند و از پدر داماد انعامی دریافت می دارند. اگر فاصله شیرینی خوران تا عقدکنان به عید قربان برخورد کند خانواده ی داماد گوسفندی را که بر شاخ های آن دو نارنج و بر گردن آن زنگوله و روبان های رنگارنگ آویخته شده به خانه عروس می فرستد و خانواده عرسو پس از قربانی کردن گوسفند، مقداری از گوشت قربانی را به خانواده داماد می دهند و همینطور هرگاه فاصله



تا عقدکننا به عید نوروز و ایام با میمنت برخورد کند هدایایی بین دو خانواده عروس و داماد رد و بدل می شود.

در مراسم عقدکنان، وابستگاه نزدیک داماد به همراه عاقد و داماد دستجمعی به خانه عروس می روند و مراسم عقد را اجرا می کنند بعد از جاری شدن صیغه عقد، مراسم ریسمان زنی (بندزنی) که توسط مشاطه (آرایشگر) که بعضاً قاصد خواستگاری هم می باشد با حضور زنان و دختران برگزار می شود. در این مجلس زنانه، دختران دم بخت به جهت سپیدبخت شدن (ازدواج کردن) دست عروس را برسر زده و با طشت زنی، رقص و نغمه سرایی رونق مجلس را دوچندان نموده و از سوی خانواده عروس با میوه و شیرینی پذیرایی می شوند. در انتها خانم ها مبلغی وجه نقد (ندرتاً تا یک قطعه طلا) به عنوان ریسمان زنی به عروس هدیه می دهند. مراسم عروسی که چندماه بعد از عقدکنان برگزار می گردد، باهمه تشریفات و شکوه و شادمانی اس، بعلت ریشه دار بودن فرهنگ و روح تعاون خانواده ها، کم هزینه و اقتصادی است. بطوریکه داماد بعد از عروسی دارای سرمایه کلان می شود. در املش کسی که خیال برپایی جشن عروسی دارد، موضوع را به اطلاع بزرگ طایفه اش می رساند که فلان موقع، روز عروسی اش است. تمام طایفه با مشارکگت هم کلیه مایحتاج و ملزومات و سور ساط عروسی از مرغ و گوشت گرفته تا انواع شیرینی و خواروبار را آماده نموده و به عنوان شادی (شادی) به خانه داماد می فرستند و این کمک به اندازه ای است که گاهی بعد از چند روز اطعام عمومی و ریخت و پاش پذیرایی ها در خور زندگانی داماد است کفایت نموده و حتی مخارج زندگی چندماه عروس و داماد را تأمین می گردد.

جشن عروسی که در منزل داماد برگزار می شود، از یک تا چند روز ادامه داشته و مهمانان را جمعی از نوازندگان و خوانندگان ترانه های محلی با آهنگ های فلکلور همراهی می کنند و عده ای از زنان و دختران با لباس های چین دار گالشی رقص قاسم آبادی کرده و از عروس و داماد شاباش دریافت می کنند.

درعصر روز عروسی، عروس و داماد هریک چوب شاخه داری که بر سرش جوایزی آویزان شده به عنوان برم در جایی نصب می کنند و هریک از پهلوانان کشتی گيله مردی که از راه های دور و نزدیک به جشن



شده و یا به نسیبه به هریک از خویشاوندان و افراد دعوت شده به هنگام خداحافظی، هریک به فراخور شخصیت اجتماعی و بنیه اقتصادی مبلغی وجه نقد و یا یک قطعه طلا به رسم رونما (دیدن روی عروس) اهدای می نمایند که نیا این کار مبنی بر گردآوری سرمایه برای زوج جوان است که هرگاه داماد یک شخص با تدبیری باشد میتواند تا آخر عمر ندوره زندگانی، رونما را سرمایه زندگی خود قرار دهد.

مراسم علم واچینی سرتربت

طبق یک سنت قدیمی و مذهبی خمه ساله شب هفتم ماه محرم متولی آستانه به همراه چندتن از ارادتمندان و نذرکنندگان آل کیا، از املش و حومه به محل سرتربت آمده، پس از غبار روبی از مسجد و قبور و کتیبه ها، به اتفاق دهقانان ناحیه سمّام بسوی بقعه متبرکه آقا سیدابراهیم واقع در باباجان دره حرکت می نمایند. پس از زیارت و غبارروبی آن مرقد، اقدام به بستن علم ها با روبان های سبز و سیاه بصورت یکی در میان می نمایند و در این شب سوگواری سالار شهیدان، بهصورت یک دسته سینه زنی بطرف سرتربت برگشته و دور مسجد و اطراق بقعه به عزاداری و مرثیه سرایی می پردازند، آن شب علم ها را به امید برآورده شدن حاجت و نیازشان و همچنین برداشت با برکت محصولات کشاورزی به داخل مسجد به امانت می گذارند. دهقانان مناطق ییلاقی املش، ساهکل و رحیم آباد پس از برداشت گندم و جمع آوری علوفه و گالش های چایکار پس از برداشت چین دوم چای، به منظور تکریم و شکرگذاری از اینکه سال پربرکتی را پشت سر گذاشته اند، با هماهنگی اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی و متولی آستانه سرتربت، در یکی از ایام آدینه مرداد ماه، مراسم "علم واچینی" را در سطح شهرستان املش و مناطق دیلمان و اشکورات اعلام می نمایند. مراسم علم واچینی با حضور مسؤولان ادارات ارشاد و اوقاف و شمار زیادی از زایران آل کیا از ساعت ۱۰ صبح تا هنگام اذان ظهر با سینه زنی همراه با نوحه خوانی و مرثیه سرایی برگزار می گردد، سپس متولی و ارادتمندان قدمی یا آستانه روبان های علم ها را با سلام و صلوات پیاپی باز می نمایند. زایران ندورات خود را که عموماً وجه نقد می باشد به صندوق بقعه اهدای می نمایند. پس از اقامه نماز جماعت در حرم سرتربت،



موسسه ملی اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
گوسفند، سفره ناهار را در یک فضای صمیمی و نشاط انگیز در صحن سرتربت پهن نموده مشغول صرف غذا می شوند، در این روز باشکوه زیارت همراه با سیاحت بوده و جمعیت زایران و گردشگران که در مراسم علم واپسینی شرکت نموده اند در بعضی از سال ها بالغ بر پنج هزار نفر می رسد و به همین مناسبت هرساله بازارچه پرومونی از سوی فروشندگان دوره گرد و کسبه ییلاقی در سرتربت دایر می شود.

خوراک و پوشاک مردم املش

خوراک مردم املش

دکتر علی رفیعی^۱ در یک جمع دوستانه به نقل از بزرگی می گفت: تمدن از آنجا آغاز شد که انسان، پختن غذا را اختراع کرد!

غذای مردم گیلان بسیار متنوع و در سراسر کشور معروف است. در اکثر خورش های محلی، کمی سیر اضافه می کنند و رب انار و آلوچه میریزند. مردم گیلان معمولاً با غذاهای محلی، سبزی تازه و، ماهی شور، زیتون، سیرخام و ترشی مصرف می کنند.

غذای اصلی مردم املش همانند اکثر مردم گیلان برنج، ماهی، مرغ و انواع حبوبات و سبزیجات است.

غذای مشترک اکثر مردم این شهر، پلو، گوشت، ماهی، تخم مرغ، ماست، نان و انواع طیور و سبزی های گوناگون می باشد.

نانهایی که در املش پخت می شود انواع دارد از قبیل لواش، بربری(قلاچ)، سنگک، نان خرفه، نان برنجی، کماچ و کلن(بیشتر در ییلاقات).

^۱ - کارگردان معروف تئاتر و سینمای ایران: من غذایی به خوشمزگی دست پخت خانواده هایاصیل املشی ها نخورده ام.



بیشتر از برنج، خورشت مصرف می شود. در املش مطابق با فصل غذاهای مردم تغییر می کند. مثلاً در بهار و تابستان که فصل شکوفایی طبیعت است بیشتر از غذاهایی که با سبزیها و صیفی جات گوناگون و غلات و گوشت درست می شود استفاده می کنند و در فصل پاییز و زمستان بیشتر غذاها حاوی مرغ و ماهی و گوشت می باشد.

غذاهای محلی املش به دو دسته تقسیم می شوند:

۱- غذاهای بدون گوشت

باقلا قاتوق: غذایی است که با لوبیای پوست کنده و روغن وسیر و تخم مرغ و نمک و فلفل و زردچوبه پخته می شود.

سبزی کوکو: سبزی را خرد کرده با تخم مرغ و ادویه به هم می زنند و در تابه سرخ می کنند.

پنیر بورشته: غذایی است که با سرخ کردن پنیر تازه در روغن و تخم مرغ و شوید درست می شود (البته همراه با نمک و فلفل به مقدار لازم)

میرزا قاسمی: بادمجان را روی آتش کبابی می کنند و پوست از آن جدا می سازند. بعد آنها را له کرده و با سیر خرد شده سرخ می کنند و فلفل و نمک و زردچوبه بدان اضافه کرده، گوجه و تخم مرغ را بدان می افزایند.

ورقه بادمجان: بادمجان را پوست کنده و به صورت حلقه، حلقه می برند و با روغن خوب سرخ می کنند و تخم مرغ بدان می افزایند.

کال کباب: بادمجان کبابی را له کرده و با آب انار ترش مخلوط می کنند و سیر خرد شده را بدان می افزایند به همراه نمک قدری سبزی معطر را نیز مخلوط می کنند.



خوراک لوبیا چیتی را با پیاز و گوجه فرنگی و نمک می پزند و به همراه روغن زیتون و آبلیمو صرف می

آش، انواع آش در این منطقه پخته می شود از قبیل آش ترش، آش کشک، آش رشته و... که بیشتر در ایام ماه مبارک رمضان و در ایام سوگواری به نیت نذری در بسیاری از منازل املش پخته می شود.

بورانی: لبوی پخته را حلقه ای یا ورقه ای می برند و روی آن یک لایه ماست همراه سیر خرد شده می ریزند. سیر قورمه: برگ سیر تازه را قدری تفت می دهند و آب در آن میریزند و آبغوره و ادویه و تخم مرغ بدان می افزایند.

زیتون پروده: زیتون را همراه مغز گردوی ساییده و آب انار و قدری سیر و سبزی معطر عمل می آورند.

انار پته: کشمش سیاه را یک الی دو روز در آب میخسیانند و پس از آب کشیدن، به همراه هل دانه، مغز گردوی ساییده، در روغن سرخ کرده، تخم مرغ زده و با ماست میل می شود.

۲- غذاهای با گوشت

بادکوبه ای: مرغ را آب پز می کنند، همراه با پیاز پخته و رب گوجه، چنگ می زنند. تخم مرغ را همراه با آب رب گوجه همزده، به همراه فلفل، زردچوبه، دارچین و مقداری آب و جوش شیرین مخلوط می کنند و مانند کوکو در تابه در روغن سرخ می کنند و برش داده سر سفره میگذارند.

کنتلت: گوشت چرخ کرده را با آرد نخود و یا آرد گندم و سیب زمینی و ادویه جات و تخم مرغ مخلوط و تکه های کوچکی از آن را در کف دست پهن می کنند و در روغن سرخ می کنند. آنگاه در ظرفی می ریزند و آب رب گوجه و آبلیمو و نمک و فلفل بدان می افزایند و سپس خلال سیب زمینی سرخ کرده را بدان می ریزند. شامی: گوشت را به همراه لپه و پیاز و سیب زمینی می پزند بعد چرخ می کنند و در اندازه های مناسب (شبهه کلوچه) در روغن سرخ می کنند.



رب گوجه را در روغن سرخ می کنند، داخل آن تخم مرغ می زنند.

ماهی دبیج: ماهی سفید را طوقه، طوقه (حلقه حلقه) کرده و در روغن سرخ می کنند.

گردبیج: ماهی را شکم زده و داخل آن را پاک کرده، مغز گردوی ساییده، کشمش و رب انار را در شکم پر می کنند و در میان تنور نانوايي و اخيراً در فر اجاق گاز یا میکروفر می گذارند تا سوخاری (گریل) شود.

ماهی ملاته: ماهی را در روغن تفت می دهند بعد روی شرب انار و آبلیمو و مغز گردوی ساییده می ریزند و می گذارند با آب با حرارت ملایم بپزد، ماهی ملاته یکی از خوشمزه ترین غذای مردم املش به شمار می رود و برای عزیزترین مهمان خود این غذا را تهیه می نمایند.

کولی: کولی یا کولمه را روی آتش می گذارند و پوستش (فلس) را می کنند، آنگاه در روغن ماهی تابه (کولی بیج) سرخ می کنند.

سبزی قلیه: سبزی سرخ شده محلی و گوشت و لوبیا و پیاز را می گذارند بپزد و ادویه و آبغوره یا آن نارنج بدان می افزایند.

ترش تره: انواع سبزی های محلی را با مرغ و آبغوره و لپه و نمک و فلفل را می گذارند بپزد در آخر تخم مرغ بدان می افزایند.

آلومسما: گوشت قطعه قطعه شده را می پزند و پیاز سرخ شده و آلو و قیسی سرخ شده و ادویه بدان می افزایند.

چغرتمه: مرغ پخته شده را ریز ریز می کنند و پیاز سرخ شده را بدان می افزایند و در تابه قرار می دهند و رویش تخم مرغ به همراه ادویه می ریزند و می گذارند روی آتش خوب پخته و سرخ شود.



فرنگی و ادویه نفت میدهند و می پزند.

سبزی قورمه: سبزی (جعفری) خرد شده را با گوشت و روغن و اغلب با لوبیا قرمز و کمتر با لوبیا چشم بلبلی و آبغوره یا آب نارنج می پزند.

لباس های محلی املش

«لباس های محلی گیلان میراث جهانی ایرانیان با زیبایی که از روح نیاکان این خاک در آن به امانت مانده است. جزء چهار لباس منتخب دنیا در المپیک جهانی شناخته شده است.

زنان روستایی ما از روزگاران کهن با عشقی به پنهان زیبای گیلان پوششی تهیه کردند، رنگین و پرنشانه، آنها سینه به سینه آموختند و طرح زدند و به تن کردند و گوشه گوشه بقچه های جهیزیه را با آن زینت کردند و نسل به نسل به یکدیگر "رنگ" هدیه کردند.»

امروزه، لباس مردم املش با دیگر شهرهای کشور چندان فرقی ندارد، اما در روستاها و مناطق کوهپایه ای جای خیز و همچنین نواحی ییلاقی معمولاً از لباس های محلی و سنتی استفاده می کنند. ناگفته نماند در چند سال اخیر جوانان روستایی نیز به پوشیدن اینگونه لباس ها راغب شده اند به طوریکه بعضی از دختران در مجالس جشن و بخصوص جشن عروسی با لباس محلی حضور پیدا می کنند.

لباس های محلی زنان

شلیته، دامن، چادر کمر، روسری و سربند (لچک) پیراهن یا جمه، جلیقه و شلوار از بخش های اصلی لباس محلی زنان املش است.

تومان (تنبان) دامنی کوتاه و پرچین است که به آن "گرد تومان" نیز می گویند. شلیته یا کوتاه



دامن: دامن بلند و چین دار، دوخته شده از هفت متر پارچه به رنگ های شاد(ساده یا گلدار) که روی آن با فرم استاندارد نواردوزی شده تشکیل می شود که در واقع تکمیل دهنده لباس های مجلسی زنان گالش است.

پیراهن تونیک تا بالای زانو، طرح جلوی لباس یا، یقه ای که از پشت باز می شود و دامن ساده گلدار شکل عمومی این لباس در اکثر روستاهای املش است. این پیراهن را به سه متر پارچه به رنگ های ساده قرمز، زرد، آبی و سبز می دوزند.

مندیل: نوعی روسری به رنگ سیاه است که دور سر میپیچند. از دو طرف آن، بندی متصل است که زیر چانه قرار می گیرد. ضمناً در قسمت پیشانی با تعداد زیادی سکه تزیین می شود.

جلیقه: این لباس به مانند جلیقه های دیگر بوده با فرق اینکه با سکه های قدیمی تزیین شده است.

سان دستمال: همان روسری بزرگ است که دو گوشه آن را از جلوی سر به پشت می برند و به هم می بندند.

چادر کمر، پوششی است که زنان گالش آن را به کمر می بندند. همچنین در گویش محلی به چادرشب "چارشو" گفته می شود و رنگ اصلی زمینه آن معمولاً قرمز است.

زنان چادر را هنگام کار کشاورزی مثل چیدن برگ سبز چای، نشاء، وجین و چیدن مرکبات در هوای سرد و هنگامی که مجبورند ساعتها به شکل خمیده کار کنند به دور کمر می بندند زیرا بستن آن هم از کمردرد جلوگیری می کند و هم موجب نگه داشتن آنان می شود.

همچنین از آن برای بستن کودک به پشت هنگام کار کردن استفاده می کنند. لباس های محلی املش با وجود زیبایی خاص و ویژه آن به دلیل پوشش مناسب یا عقاید مذهبی و دینی مردم این سامان سازگار است.



تفاوت رنگی زیاد و جذابیت بالا بسیار معروف بوده و در سراسر مناطق چایکاری املش عمومیت پیدا نموده است.

لباس های محلی مردان

درباره لباس محلی مردان مناطق روستایی املش باید از کلاه نمدی، پوستین کلاه، پیراهن سفید، جلیقه مشکی، جوراب پشمی، شلوار تنگ پشمی، کولاگیر و شولا(شله) و رزین گلش که کفش آن هاست نام برد. چوپانان در روز از پوشش کوتاه تر استفاده می کنند که به «کولاگیر» معروف است و در شب از نوع دیگری به نام «شولا» (شله) که هر دو به صورت نمدمالی ساخته می شود. در میان کوه نشینان، لباس ویژه داماد مرسوم بوده که پیراهن آن در قسمت چپ یقه باز بوده، پیژامه(شلوار آن مشکی ساده و از شال کمر قرمز طرح دار استفاده می کردند).

کشاورزی املش

کشاورزی دهستان املش شمالی

«املش شمالی در قسمت جلگه ای واقع شده و نیمی از زراعت برنج شهرستان در این دهستان انجام می شود که تقریباً تنها محصول عمده زراعی آن را تشکیل می دهد. محصولات زراعی دیگر از قبیل باقلا، لوبیا، سبزی و صیفی نظیر پیاز، سیب زمینی، سیر، بادمجان، گوجه فرنگی، خیار و کدو که بیشتر جنبه خود مصرفی داشته و در سطح کوچک و پراکنده و محوطه خانه های روستایی کشت می شوندو چای تنها محصول عمده باغی است و مرکبات اغلب توام با چای کشت شده است. قریب دو دهه کشاورزان املشی اقدام به کشت کیوی و خرمالو نموده اند و سال به سال باغات کیوی در این ناحیه گسترده تر می شود.



این دهستان در قسمت کوهپایه ای قرار دارد. محصولات عمده زراعی آن را برنج تشکیل می دهد. حبوبات، سبزی، صیفی و محصولات جالیزی در سطح کم کشت می شود. مرکبات در سطوح بیشتری کشت شده است به طوریکه نیمی از سطح زیرکشت شهرستان را شامل می شود و بخش هایی از آن توأم با کشت چای است.

کشاورزی دهستان شبخوس لات

این دهستان شامل اراضی جلگه ای و کوهپایه ای است. بیش از یک سوم برنجکاری شهرستان، خاک زراعی آن را شامل می شود. کشت برنج در دهستان شبخوس لات حدوداً سطحی معادل ۱۲۱۰ هکتار را به خود اختصاص داده که محصول آن حدود ۵۰۹۰ تن انواع صدری و بی نام بوده است. سطح زیرکشت محصولات زراعی دیگر، شامل حبوبات، سبزی صیفی و محصولات جالیزی در سطح کوچک و پراکنده کشت می شود. مناطق مرتفع این دهستان به کشت چای اختصاص یافته است که اغلب با مرکبات به طور توأم انجام می شود. سطح مربوط به چای ۲۰۸۷ هکتار است. مرکبات شامل پرتقال، نارنگی، نارنج، لیموترش و کیوی حدود ۸۳۰ هکتار را به خود اختصاص داده اند.

کشاورزی دهستان کجید

دهستان کجید شامل مناطق کوهستانی شهرستان املش است و محصولات زراعی و باغی آن تحت شرایط آب و هوایی منطقه کوهستانی ارتفاع شکل گرفته اند. عمده محصولات زراعی آن را غلات نظیر گندم و جو تشکیل می دهد که ۴۰ هکتار از خاک زراعی دهستان را اشغال کرده اند. در قسمت اندکی از خاک زراعی آبیاری انجام می شود ولی به سبب آب و هوای مناسب و بارندگی بیش از ۲۵۰ میلی متر اغلب غلات آن آبی محسوب می شوند. حبوبات این دهستان بیشتر از لوبیا و عدس تشکیل شده است. تنها محصول باغی آن فندق و گردو است. درختان ثمره گاه به صورت تک درخت در محوطه خانه های روستایی مشاهده می



طیور و زنبور عسل در این دهستان از رونق خوبی برخوردار است. کجید را جنگل های درجه یک و دو پوشش می دهند. پرورش دام و

کشاورزی دهستان سمام

دهستان سمام نیز همانند دهستان کجید بهش ارتفاعات املش را تشکیل می دهد که محصولات زراعی و باغی آن تحت تاثیر اقلیم کوهستانی شکل گرفته اند. غلات آن شامل گندم و جو است که قسمت کمی از اراضی زیر کشت آنها آبیاری می شود. عدس، لوبیا، پیاز، سیب زمینی و همچنین سبزی های برگی و عده ای دیگر محصولات زراعی این دهستان است.^۱

محصولات باغی آن در سطح وسیع شامل گردو و فندق است و سایر درختان میوه به صورت تک درخت در محوطه خانه های روستایی غرس شده اند که اغلب شامل سیب، گلابی و آلبالو است.

باتوجه به حاصلخیز بودن زمین های کشاورزی املش، علاوه بر کشت برنج و سایر محصولات زراعی و باغی؛ از دیرباز شهرستان املش قطب تولید چای، فندق و پیله ابریشم کشور به شمار می آمد.

چای

(املش بزرگترین مرکز تولید چای ایران)

افسانه چای

«شن نونک، که قریب ۲۷ قرن قبل از میلاد می زیست، روزی از شکارگاه جامی پر از آب گوارا به کف او سپردند، تا خواست آنرا سرکشد، برگی از درختچه ای جدا شد و در جام افتاد، بوی دلانیز آن مطبوع آمد و آن را چای نام نهاد. در روایتی آمده است.»

^۱ - چندسالی است که با رهنمودهای مهندسين ترويج کشاورزی، زارعین مناطقیلاقی املش نیز در کنار پرورش گل ها و گیاهان دارویی اقدام به کشت زعفران می نمایند.



کاملاً با آنها مخالف بود، روزی هرسه با هم به بوته چایی می رسند و هرکدام برگه‌ای از آن در دهان گذاشتند و چشیدند، کنفوسیوس آنرا ترش، بودا و آنرا تلخ ولی لایتو آن را شیرین تشخیص داد. بی تردید منشأ اصلی چای سرزمین باستانی چین و یا هندوستان می باشد. اولین بار بازرگانان ایرانی یاد و لذت این نوشیدنی گوارا را به ایرانیان بیان کردند. مصرف چای در ایران از چهارصد سال پیش و خیلی زودتر از ممالک اروپا و عربی معمول گردید. ولی تاریخچه چایکاری در ایران قدمت صدساله دارد.

تاریخچه کشت چای در ایران

در سال ۱۲۸۴۱ ه.ش محمد میرزا چایکار معروف به «کاشف السلطنه» چهار هزار گلدان نهال و چندین صندوق بذر چای را از کانکرای هند به ایران (لاهیجان) رساند. اگرچه او در سفر بعدی بر اثر تصادف اتومبیل (صحنه سازی توسط عوامل انگلیس) به دره سقوط کرد و در راه استقلال و خودکفایی یاران کشته شد ولی باید به حق او را پدر چای ایران نامید.

ابتدا کاشف السلطنه چند هکتار زمین با هزار موانع و کشلاتی که مالکین لاهیجانی برایش پیش آورده بودند در آنجا خریداری و سپس نهال و بذرهای فندق مانند چای را به صورت ردیف کاری و با نظم خاصی کشت نمود. برای چایسازی و انتقال فن آوری آن به ایران، دو کارشناس روسی به نام های (گردازه و گوریل ساولایف) و چهار کارشناس چینی به نام های (۱-ایپ مون چین= حاج حسین ایران دوست، ۲-تن های چو= حاج محمد کاتوزی، ۳- شون تونک چی= حاج حسین....، ۴-کانگ لونگزی= ارمز) را به لاهیجان دعوت نمود که آن چهار کارشناس چینی در لاهیجان ازدواج کرده تا آخر عمر ماندگار شدند.

اولین کارخانه چایسازی دولتی در سال ۱۳۰۹ ه.ش با ماشین آلات چینی در لاهیجان احداث گردید.



بوته چای نسبتاً کوتاه دارای برگ های متناوب، دندانه دار به رنگ سبز تیره و گل های منفرد آن به رنگ سفید و معطر است. بذرش پوشینه ای و محتوی دانه های روغنی است.

امروزه پرورش چای بیشتر در نواحی شمالی ایران (از فومن تا کلارآباد) معمول بوده و در مناطق گرم و مرطوب و پرباران و در زمین های اسیدی و شیب دار بهتر رشد می کند. برای کشت چای، خاک های رسی شنی که قابل نفوذ باشد مناسب تر است، قبلاً کاشت آن به صورت بذر و قلمه انجام می گرفت، ولی در حال حاضر کاشتن بذر بیشتر رواج دارد. ابتدا کارشناسان و بعضی از چایکاران باسابقه، بذر پوشینه ای چای را در خزانه مخصوص به مدت یکسال پرورش می دهند و سپس گونه های غالب، نهال یکساله چای به زمین های کرت بندی شده باغات چای انتقال می دهند.

فناوری چای

فرآوری چای همیشه در جهان با سطح تکنولوژی و ماشین آلات چای خشک کنی ارتباط مستقیم دارد. از آنجاییکه محصول چای برگ های آن است که هرچه لطیف تر و نورسته تر باشد چای آن مرغوب تر خواهد بود، پس از چیدن برگ های لطیف تر و تازه، در هفت مرحله آن را برای استفاده آماده می کنند:

۱- پلاس کردن، ۲- مالش دادن، ۳- غربال کردن، ۴- تخمیر کردن (اکسیداسیون)، ۵- خشک کردن، ۶- سرت یا مرتب کردن، ۷- بسته بندی.

در مرحله غربال و سرت کردن انواع چای در کارخانجات چایسازی بدست می آید. ۱- ممتاز، ۲- شکسته، ۳- قلم، ۴- باروتی، ۵- خاک

نوشابه چای حاوی موادی نظیر: کافیین، تئین، تانن، لکومین، مواد رنگی و معدنی و یک اکسیداز به نام تئاز می باشد.



چای به عنوان یک نوشیدنی ملی در فرهنگ غذایی ما ایرانیان جایگاه ویژه ای دارد. در همه وقت و در همه جا یک فنجان چای داغ، سمبل پذیرایی، تشریفات و تمدد اعصاب برای مردم ایران می باشد. از اینرو ایران با دارا بودن یک درصد جمعیت کل جهان، ۵٪ مصرف چای کل جهان را دارد. یعنی اینکه بیشترین مصرف چای در جهان از آن ایرانیان است.

سرزمین چای خیز املش به عنوان قطب مهم چایکاری کشور، نقش مهمی در راستای استقلال و خودکفایی تولید چای کشور ایفا می کند براساس آمار سازمان چای کشور یک چهارم چای ایران، در املش تولید می گردد. این شهرستان چایخیز با دارا بودن ۳۶ کارخانه چایسازی با تناژ بیش از ۸۰۰ تن در روز، مقام اول تولید چای کشور را دارد.

اس.آر. هالر یکی از کارشناسان جهانی چای می گوید: «املش دارای پتانسیل های قوی از نظر کشت و تولید چای می باشد و مطبوع ترین چای دنیا، چای کوهپایه های املش است.» طبق اظهارات مسئولان سازمان چای کشور، چای املش (به طور کلی چای ایران) فاقد هرگونه مواد و ترکیبات جانبی است ولی چای وارداتی گاهی موارد حاوی ۵۰ نوع مواد و رنگها و اسانس های شیمیایی است که اغلب مضر می باشد.

توضیح اینکه کشت چای در املش پس از قریب سه دهه از ورود چای به ایران صورت گرفت. در سال ۱۳۰۶ ه.ش آقای «محمدتقی خان صوفی سیاوش»، اولین بار سی هزار اصله نهال یکساله را از خزانه ایستگاه باغبانی تنکابن (شهرسوار) خریداری و در قطعه زمینی واقع در «سرچوراملش» که به همین منظور آماده کرده بود کشت نمود. تا سال ۱۳۲۲ عملیات چای خشک کنی در سطح املش فقط به صورت دستی و سنتی در لاوک های چوبی و اجاق ها (فرمهای) هیزم سوز انجام می گرفت. در این سال اولین کارخانه چایسازی مجهز به ماشین آلات جدید صنعتی راه اندازی شد.

در گذشته افراد آگاه و دلسوز در صنعت چای کشور اقداماتی جهت رونق این صنعت انجام داده و گام های بلندی برداشته اند که از جمله یکی از آنها شادروان مهندس شمس الدین علمی غروی (نماینده دوره هفتم مجلس شورای ملی) مدیر و صاحب کارخانه چایسازی کوهپایه املش می باشد. مهندس غروی در دوران



در ذیل مدیریت سندیکای کارخانجات چای شمال همواره با مافیای واردات چای در تعارض بود. در ذیل قسمتی از نامه ایشان را به وزیر بازرگانی وقت در سال ۵۹ را پی می گیریم "... زمانیکه آقای دکتر هالر از کارخانه کوهپایه املش که ماشین های چایسازی آن جهت ساخت چای به طریقه ی اورتودوکس (لشکری) نصب شده بود بازدید به عمل آورد، توصیه نمود که از ماشین های ساخت چای به طریقه «آن اورتودوکس» استفاده شود.

اینجانب نیز فوراً به توصیه ایشان عمل نموده و سال بعد ماشین های مخصوص ساخت چای «آن اورتودوکس (سرتی)» را در کارخانه نصب نمودم. در آزمایشی که شخصاً در حضور نماینده سازمان چای با ساخت چای بطریقه «آن اورتودوکس» به جای ۳۰٪ که دکتر هالر گفته بود از ۶۰٪ هم تجاوز کرده است. توضیح اینکه آقای هالر کارشناس جهانی چای در سال های ۴۲ و ۴۳ در ایران بود و از کلیه کارخانه های ایران از جمله کارخانجات املش بازدید به عمل آورده و گزارش مفصلی همراه با توصیه هایی به دولت ایران داد که هم اکنون مدارکش در وزارت بازرگانی بایگانی است. در این گزارش تاکید شده که ساخت چای از شیوه ی معمولی اورتودوکس به شیوه «آن اورتودوکس» تغییر یابد و دلیل آنرا اینطور توجیه می کند که: کمیت و کیفیت چای نوشیدنی با میزان اکسیداسیون ماده کاتشین که در برگ سبز چای موجود تناسب مستقیم دارد و این اکسیداسیون در بهترین شرایط لابراتواری که در آزمایشگاه های تحقیقاتی فراهم گردید با استفاده از طریقه اورتودوکس از ۷۰٪ تجاوز نمود در حالیکه با ساخت به شیوه «آن اورتودوکس» این نسبت از ۹۷/۵٪ افزایش یافت. معنای عملی مطلب فوق اینست که اگر چای به شیوه «آن اورتودوکس» که ماشین های مخصوص لازم دارد ساخته شود از یک میزان معین چای حداقل ۳۰٪ بیشتر چای مرغوب تر نوشیده می شود.»

«اما توصیه هالر در تعمیم آن در کلیه کارخانه های چایسازی انجام نگرفت بلکه با اغوای بازرگانان وارد کننده که می دانستند رواج چای «آن اورتودوکس» موجب بینبازی کشور از ورود چای خارجی و در نتیجه قطع و منع واردات و از بین رفتن منافع سرشار آنان خواهد شد به بهانه اینکه چای «آن اورتودوکس» باب بازار و مناسب با انواع چای وارداتی نیست.... با اصرار در ادامه ساخت چای بطریقه سنتی (لشکری) میلیاردها



غیر ضروری صدمیلیون دلار ارز از کشور گردیده است.»

اگر از توصیه و پیشنهاد دکتر هالر استقبال می شد و دولت وام به کارخانه های چایسازی جهت نصب ماشین های مربوطه به ساخت «آن اورتودوکس» می داد سالیانه کشور از خروج یکصد میلیون دلار ارز بی نیاز می شد و چایکار ایرانی از زندگی فلاکت باری که داشت نجات می یافت.

در سال ۱۳۷۹ یکباره صنعت چای از انحصار دولت خارج شد و به دست مدیران محلی که اغلب فاقد نقدینگی و تجربه بازرگانی بودند واگذار شد، بدینسان سرنوشت چای با اقتدارتر از گذشته با سیاست های مافیای چای (داخلی و خارجی) کنترل شده و سال به سال طبقه چایکار و کارخانه دار محلی ورشکسته تر می گردد. از پنجاه سال پیش بازرگانان وابسته به مافیای چای، چای ممتاز و معطر داخلی را با بسته بندی شکل هندی و سیلاتی وارد بازار مصرف کشور می کنند و چای درجه سه داخلی را نیز با مارک ایرانی همراه با تبلیغات سوء به آبدارخانه وزارتخانه ها و اماکن دولتی روانه می سازند و ضمن فریب دولتمردان اینگونه آنان را القا می نمایند که چای شمال غیر قابل شرب بوده و حمایت و سرمایه گذاری در صنعت چای ایران به هیچ وجه ممکن و توجیه پذیر نیست!! در مستضعفان، خود همگام با تجار وارد کننده چای بوده و به اتفاق هم آنقدر چای وارد نموده اند تا همیشه به مدت پنج سال بازار مصرف ایران اشباع باشد و طوری ذائقه ایرانیان را با رنگ و طعم شیمیایی تغییر داده اند تا حتی از چای تولید داخلی در خارج از استان های شمالی بفروش نرسد!

لازم به ذکر است در سال ۸۹ با تلاش بی وقفه جمعی از دوستداران صنعت چای، سازمان چای کشور که در دولت هشتم منحل شده بود احیا گردید. امید است با تدبیر و شایستگی مدیران و دلسوزان این سازمان، در آینده نزدیک چای طبیعی و ناب شمال نصیب خانواده های غیور ایرانی گردد.



(املش دومین مرکز تولید فندق ایران)

فندق یکی از مهمترین محصولات باغی، خشکباری مناطق ییلاقی املش است که علاوه بر ارزش غذایی^۱ بالا و مصرف آن به عنوان یک منبع انرژی زا، دارای مزیت بالای صادراتی و ارز آوری می باشد. به همین دلیل توجه و توسعه و بهبود روند تولید و فراآوری آن از اهمیت خاصی برخوردار است. فندق از قدیم الایام در ایران کشت می شده است. فندق گیاهی خزان کننده، یک پایه و تک جنس و دارای گل های نر و ماده جدا از هم است. کشت فندق نیازمند آب و هوای معتدل سرد با زمستان های ملایم و تابستان طولانی و خنک بوده، تکثیر آن به روش سرد پاجوش و خوابانیدن انجام می شود و بهترین موقع کاشت آن اواسط تا اواخر پاییز است. دفعات آبیاری و مقدار آب مورد نیاز بستگی به آب و هوا و نوع خاک و فراوانی بارندگی و همچنین نقش عناصر مغذی مانند ازت و پتاس، نقش اساسی در افزایش محصول دارد. مصرف خوراکی این محصول به صورت خشک، صنعتی (شکلات- کارامل، ویفر و بیسکویت) و روغن آن به صورت مکمل دارویی اشتها آور و مغذی و برای تسکین ناراحتی های قلبی و نیز استحکام استخوان بندی به کار می رود. مصرف غیر خوراکی آن نیز در صنایع بهداشتی و دارویی است.

در راستای حمایت از فندق کاران و رونق بازرگانی این محصول، به همت بخش خصوصی یک کارخانه تمام اتوماتیک فراآوری فندق در منطقه مرتبواحداث گردیده است. املش با تولید بیش از ۲۰۰۰ تن فندق مقام دوم تولید این محصول را در کشور دارا می باشد.

باتوجه به میزان سطح کشت و برداشت های فندق در املش و مناطق همجوار اشکورات که مجموعاً بیش از ۸۰٪ تولید فندق کشور را شامل می شود، بخش خصوصی می تواند با تأسیس یک مرکز خرید در این شهر، املش به عنوان بازار بورس فندق ایران مبدل گردد.

^۱ - فندق دارای ۳۶٪ روغن، ۱۸٪ قند، ۱۳٪ پروتئین، ۳۵٪ فسفر، حاوی ویتامین های ب، ای و کلسیم است.

« پرورش پسته ابریشم مستلزم پرورش درخت توت است، زیرا درخت توت یکی از گیاهان صنعتی و تولیدی جهت تغذیه کرم ابریشم و پرورش آن بوده و با ارزش و مغذی است و از جمله گیاهانی است که در گیلان بسیار پررونق و پرجاذبه است. کشت و تکثیر آن به واسطه ی شرایط اقلیمی در بین زارعین املش و دیگر نواحی گیلان و مازندران و.... مرسوم و متداول می باشد. عوامل بسیاری در کیفیت و کمیت تولید آن دخالت دارند. کرم های ابریشم بسیار گرسنه هستند. آنها در تمام روز و شب از برگ های توت سفید تغذیه می کنند. از تخم درآمدن کرم های ابریشم ۱۰ روز طول می کشد. زمانی که رنگ سرش به تیرگی گرایید بدان معنی است که زمان آنست که پوست اندازی کنند. پس از طی ۴ مرحله پوست اندازی بدن آنها به آرامی زردتر می شود و پوست بدن مستحکم تر می شود، آنها در این مرحله تبدیل به شفیره می شوند. در مرحله شفیرگی کرم ابریشم شروع به تولید پسته می کند و بعد از شفیرگی تبدیل به پروانه می شوند. حدود ۵۰۰ گرم پسته از ۳۰۰ تا ۹۰۰ متر ابریشم اولیه تشکیل شده است. این الیاف بسیار نازک هستند. برای تهیه ابریشم ۲۰۰۰ تا ۳۰۰۰ پسته مورد نیاز است. اگر به پسته اجازه رشد بیشتر داده شود این حشره با ایجاد سوراخی خود را از آن خارج خواهد کرد و با این سوراخ پسته دیگر قابل استفاده نخواهد برای جلوگیری از این موضوع آن را در آب گرم می جوشانند. این عمل باعث مرگ نوزاد می شود.»

به طور کلی تولید و پرورش کرم ابریشم به لحاظ بازگشت سرمایه گذاری صنعتی نسبتاً زودبازده است زیرا پرداختن به این صنعت می تواند، با توجه به تولید پارچه های ابریشمی، حریربافی، به عنوان منبع درآمدی هم برای خانواده ها و هم در سطح کشور مورد توجه قرار گیرد. توسعه ی این بخش از صنعت کمک فراوانی به جامعه روستایی جهت نیل به اهداف خود اشتغالی می نماید و به کارگیری نیروهای مازاد بخش کشاورزی مردان و زنان روستایی را فراهم می آورد. شایان ذکر است که کشور ژاپن در رأس کشورهای پرورش دهنده ی پسته کرم ابریشم در جهان وجود دارد که کشور ژاپن توانسته است، قریب ۶۰۰ نوع آنها را بارورنموده و پرورش دهد.



پایه استحصال می شود. از تعداد کشاورزان نوغان کار در سطح منطقه گیلان، مازندران و گلستان، ۴۰ هزار خانوار آن در گیلان زندگی می کنند. برای تهیه ی الیاف ابریشم، دانه های بسیار ریز کرم ابریشم را در مکان هایی که قبلاً تعبیه شده، درون سینی های مخصوصی پرورش لارو می ریزند. این تخم های بسیار ریز را که توسط برگ توت تغذیه می نمایند، در مکان هایی امن و دور از دسترس حشرات موذی به نام تلمبار نگهداری می کنند. نکته ی مهم در پرورش پيله ی کرم ابریشم، تامین شرایط نگهداری مناسب مانند رطوبت کافی و جایگاهی تاریک همراه با رعایت اصول بهداشتی است که عوامل بسیار مهمی در جهت بهره دهی بالای این محصول هستند. در ابتدای پرورش، کرم ابریشم پس از طی دوران لاروی، مراحل تبدیل به شفیره و سپس پيله و پروانه را پشت سر می گذارد.

«به طور کلی باروری، استحصال و تولید کرم ابریشم به دو روش سنتی و صنعتی انجام می شود. در روش سنتی، یکی از روش های معمول و قدیمی جریان داشته که البته هنوز هم مورد بهره برداری است. بدین طریق که ابتدا پيله ها را در یک تشت بزرگ آب داغ میریزند و سپس چرخ هایی در کنار این ظرف استقرار می کنند و یک فرد ماهر و توانمند در کنار آن می نشیند و با چرخاندن چرخ، نخ ها را در فلکه جمع می کند و فرد دیگری نخ های پخته را با دو دست خود به محور چرخ کلاف می زند. بعد از این مراحل آنها را به سر دوک انتقال می دهند. سپس آن ها را به درجات ۱، ۲، ۳ تراز می کنند. در روش صنعتی پيله ها را به کارخانه ی ابریشم کشی می برند و در آن جا پيله را پس از بازبینی و تعیین درجه ی خلوص قیمت گذاری می نمایند و بهای آن را به نوغان کاران می پردازند. بدین وسیله یک مرحله از نگهداری تا پرورش و حاصل دهی، این سلسله مراتب را جهت استحصال این محصول انجام می دهند. نوعی ابریشم که از الیاف مصنوعی ساخته شده و به دلیل شباهت زیاد ظاهرش به ابریشم طبیعی نام ابریشم مصنوعی را به خود اختصاص داده است. ابریشم اصل بسیار سنگین و نرم است همچنین بسیار گران است.»